



روزه‌ناری بهار

بهار و رستاخیز

بهار زیباست

بهار

بهار آمد

در بزم خداوند

صدای پای بهار

بهار، فصل انرژی‌زا

خانه تکانی دل

حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار

خیز که در کوه و دشت خیمه زد ابر بهار

اگر تنها سه‌روز برای «دیدن» فرصت داشته باشی!

زندگی‌ات را از نو بساز

عاشقانه‌هایی برای درخت

دو روز مانده به پایان جهان

پیام بهار

بهار و بهانه

نوروز! فرصتی مغتنم و مقبول یا بدعتی مذموم!!

بهار، دروس و تکالیف

بهاریه

طبیعت بی‌قرار ما

اسلام و نوروز

بررسی اجمالی نوروز

نوروز در اسارت زمستان اندیشه

در ستایش خاک

شادی از منظر قرآن

بهارانه

بهار، نمونه‌ی کوچک‌شده‌ی رستاخیز (ماکت قیامت)



نشریه داخلی
سال سوم
شماره چهاردهم

ویژه نامه‌ی بهار
اسفند ۱۳۹۲



زیر نظر:
شورای سردبیری اصلاح و وب

طراحی:
آتلیه گرافیک اصلاح و وب

فهرست

۲..... سخن سردبیر

۳..... پیام بهار

۶..... بهار و بهانه

۸..... نوروز؛ فرصتی مغتنم و مقبول یا بدعتی مذموم؟!

۱۳..... بهار، دروس و تکالیف.....

۱۵..... بهار.....

۱۷..... طبیعت بی قرار ما.....

۱۹..... اسلام و نوروز.....

۲۱..... بررسی اجمالی نوروز.....

۲۳..... نوروز در اسارت زمستان اندیشه.....

۲۷..... در ستایش خاک.....

۳۲..... شادی از منظر قرآن.....

۳۷..... بهارانه.....

۴۱..... بهار نمونه‌ی کوچک‌شده‌ی رستاخیز (ماکت قیامت).....

۴۴..... بهار و رستاخیز.....

۴۵..... بهار زیباست.....

۴۷..... بهار.....

۴۸..... بهار آمد.....

۴۹..... در بزم خداوند.....

۵۰..... صدای پای بهار.....

۵۱..... بهار، فصل انرژی‌زا.....

۵۲..... خانه تکانی دل.....

۵۴..... حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار.....

۵۵..... خیز که در کوه و دشت خیمه زد ابر بهار.....

۵۶..... اگر تنها سه‌روز برای «دیدن» فرصت داشته باشی؟.....

۵۹..... زندگی‌ات را از نو بساز.....

۶۳..... عاشقانه‌هایی برای درخت.....

۶۴..... دو روز مانده به پایان جهان.....



گفت درختی به باد: «چند وزی؟» باد گفت: «باد بهاری کُند گر چه تو پژمرده‌ای»

[غزلیات شمس]

خانه‌تکانی را از دل آغاز کنیم. فصل، فصل، خانه‌تکانی و نوشدن و نو کردن است. در این موسم تازه‌شدن و فصل رویش، ایمان و بینش و پویش دینی ما بیش از هر چیز دیگر، نیازمند تازگی و طراوت است.

رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرموده است: «إِنَّ الْإِيمَانَ لَيَخْلُقُ فِي جُوفِ أَحَدِكُمْ كَمَا يَخْلُقُ الثَّوْبُ الْخَلْقَ، فَاسْأَلُوا اللَّهَ أَنْ يَجِدَّ الْإِيمَانَ فِي قُلُوبِكُمْ.» [المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری؛ سلسله الاحادیث الصحیحة، آلبانی]

«به راستی که ایمان در نهان‌گاه هر کدام از شما فرسوده و کهنه می‌شود هم‌چنانکه لباس فرسوده و کهنه می‌گردد، بنابراین از خداوند طلب کنید تا ایمان را در دل‌هایتان تازه و نو بدارد.»

همچنان که رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) بیان می‌دارند، ایمان نیز که شاه‌کلید سعادت و محور فضیلت است کهنه و فرسوده می‌شود و نیازمند صیقل دادن و تازه کردن است. با الهام از سرزندگی و تازگی‌ای که بهار بر سر و روی طبیعت می‌پاشد خوب است بکشیم و ایمان زنگارگرفته و غبارآلود خود را دریابیم و نو و تازه کنیم.

همانطور که در حدیث پیشین پیامبر خدا(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) از کهنه و مندرس شدن ایمان سخن گفت در حدیثی دیگر توصیه می‌کند که ایمان‌هایمان را «تجدید» کنیم. تجدید ایمان چه می‌تواند باشد جز بازدمیدن در شعله‌ی کم‌جان ایمان‌هایمان و لیبیک گفتن دوباره به فراخوان منادیان رستگاری که آدمیان را به طربستان ایمان دعوت می‌کنند.

«جَدِّدُوا إِيْمَانَكُمْ» قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! كَيْفَ تُجَدِّدُ إِيْمَانَنَا؟ قَالَ: «أَكْثَرُوا مِنْ قَوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» [مسند احمد بن حنبل]

ایمان‌تان را تازه و نو کنید. گفتند ای پیامبر خدا، چگونه ایمانمان را تازه کنیم؟ فرمود: سخن «لا إله إلا الله» را بسیار بر زبان داشته باشید.

روشن است که تکرار صرفاً زبانی و گفتاری «لا إله إلا الله» نمی‌تواند ایمان را که در قلب آدمی واقع شده تر و تازه و نو کند. تأمل و درنگ از سرتأنی و اخلاص در معنای و محتوای توحید که در کانونی‌ترین سخن انبیا یعنی «لا إله إلا الله» جلوه‌گر است می‌تواند سبب‌ساز تجدید ایمان شود. به تعبیر مولانا وقتی تمایلات و هواهای نفسانی تازه و سرزنده است ایمان تازگی و طراوت نخواهد یافت:

تازه کن ایمان نه از گفت زبان
ای هوا را تازه کرده در نهان

تا هوا تازه ست ایمان تازه نیست
کاین هوا جز قفل آن دروازه نیست

(مثنوی: دفتر اول)

در قرآن کریم در توصیف احوال انصار که خانه و دارایی و جان خود را به مهاجران و دعوت اسلام پیشکش کردند آمده است:

«وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يَحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ...» (حشر: ۹)

و کسانی [از انصار] که پیش از آمدن مهاجرین، خانه و ایمان [خویش] را آماده کردند، کسانی را که به سویشان هجرت کردند دوست دارند...

در این تعبیر قرآنی از خانه‌تکانی ایمان سخن رفته است. انصار در استقبال از مهاجرین تنها خانه‌های مادی‌شان را مهیا و فراهم نکردند بلکه برای میزبانی از دعوت اسلام و طلایه‌داران آن، خانه‌ی ایمان‌شان را هم آب و جارو کردند و برای همراهی و پذیرش مهاجران آماده ساختند.

نگرش دینی نسبت به طبیعت و تحولات آن نگرشی درس‌آموز و عبرت‌بین است. برماست که با تأسی و اقتدا به بهار، نوبه‌ی در جان و ایمان‌مان پدید آریم و مؤید این

معنا و اهتمام، دعایی است که بر زبان رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) جاری شده که فرمودند: «أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ الْقُرْآنَ رِبِيعَ قَلْبِي» [صحیح ابن حبان] یعنی خداوند از تو می‌خواهم که قرآن را بهار قلبم قرار دهی. یعنی توفیق ده که قرآن با جان‌هایمان بهاری کند و چونان بهار که مایه‌ی آفرینش و سرزندگی و بالندگی و شکفتگی است، قرآن نیز موهب و استعدادهای خدادادی را در ما به فعلیت برساند و اسباب سرزندگی روحی و خلّاقیت و نوآفرینی ما گردد.

با الهام از این دعای پرمغز نبوی می‌توان گفت که جهت‌گیری و اهتمام هر فرد مؤمن باید این باشد که دین و ایمان و قرآن را به مانند بهاری تازگی‌آفرین و طراوت‌بخش تلقی کند و دل و جان و درونش را از بهار قرآن و کلام وحی، سبز و بالیدنی دارد. مجتبی کاشانی چه زیبا سروده است:

زیر باران بیا قدم بزینم
حرف نشنیده‌ای به هم بزینم

نو بگویم و نو بیندیشیم
عادت کهنه را به هم بزینم

و زباران کمی بیاموزیم
که بیاریم و حرف کم بزینم

چتر را تا کنیم و خیس شویم
لحظه‌ای پشت پا به غم بزینم

قلم زندگی به دست دل است
زندگی را بیا رقم بزینم

امیدواریم نشریه‌ی حاضر که متناسب با حال و هوای سال نو و بهار طبیعت فراهم شده و فرادید شما می‌آید، سهم کوچکی در بهارآیین شدن جان و روح خوانندگان ارجمند ایفا کند. باشد که در همهمه و غلغله‌ی خانه‌تکانی و نوکردن‌های مادی، چهره‌ی ایمان و دین‌داری ما نیز آراسته و تابناک گردد. در طلایه‌ی سال جدید از خداوند کریم به دعا می‌خواهیم که:

باغ جان را تازه و سرسبز دار...

اسفند ۱۳۹۲

پیام بهار



مصطفی اربابی

عضو شورای مرکزی جماعت دعوت و اصلاح ایران

اگر چه طبیعت، در هر لحظه‌ای برای انسان عاقل پیامی نو به همراه دارد، اما فصل بهار بیش از سایر فصول سال پیام‌آور نشاط و سر حالی و تلاش و پشتکار است. پیامبر اسلام ﷺ همواره در نیایش صبح و شام شان می‌فرمود:

«اللهم انی عبدک ابن عبدک، ابن امتک، ناصیتی بیدک، ماض فی حکمک، عدل فی قضاءک، اسألك بكل اسم هولک سمیت به نفسک، او انزلتة فی کتابک، او علمته احدا من خلقک، او استأثرت به فی علم الغیب عندک، ان تجعل القرآن نور صدری و ربیع قلبی و جلاء حزنی و ذهاب همی» [مسند امام احمد، ج ۱، ص ۳۹۱، ۴۵۲]

خدایا، من بنده‌ی تو فرزند بنده‌ی تو و فرزند کنیز توأم، سرنوشت من در دست توست، فرمان و حکم تو بر من جاری است، قضا و قدر تو دربراهم عین عدل است، با هر نام مبارکی که خود را بدان نامیده‌ای، یا آن را در کتاب خویش نازل فرموده‌ای، یا آن را به کسی از مخلوق خود آموزش داده‌ای، یا آن را در پیشگاه خود در علم غیب ترجیح داده‌ای، از تو درخواست می‌کنم که قرآن را

نور سینه‌ام و بهار دلم و روشنی نگرانی‌ام و از میان رفتن اندوهم بفرمایی.

آری پیامبر رحمت ﷺ بیشتر به بهار معنویت توجه داشت و از خدا مسئلت می‌فرمود که قرآن را بهار دل او گرداند؛ زیرا قرآن کریم پیام‌آور معنویات و فضایل و کمالات است، همان‌طوری که کتاب آسمانی خدا در دل‌ها بهار می‌آفریند، بهار کائنات نیز می‌تواند به‌عنوان پیام‌آور زیبایی مورد توجه قرار گیرد.

ابن‌اثیر در توضیح واژه‌ی (ربیع) می‌گوید: «جمله‌ی (اللهم اجعل القرآن ربیع قلبی) -خدایا قرآن را بهار دل من قرار بده- از آن روی بیان شده است که: دل انسان در بهار زمان، مالا مال و لبریز از نشاط و شوق و شکوفایی می‌گردد و انسان با همه‌ی وجود به بهار گرایش دارد.» [النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۲، ص ۱۸۸؛ ابن‌اثیر، مؤسسہ التاریخ العربی]

آری تا دل انسان زنده نشود، بدیهی است که امکان رسیدن به کمالات بس دشوار می‌نماید:

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» [ق: ۳۷]

در حقیقت پیامبر ﷺ در این نیایش از خدا می‌خواهد که کلام والای خویش را بهار دل

او قرار دهد؛ یعنی کلام خدا را به باران و شرایط بهاری تشبیه می‌فرماید. بر این اساس انسان می‌تواند از زیبایی‌های ظاهری بهار طبیعت، پیام‌های معنوی و علمی دریافت کند و این پیام‌ها را در زندگی خویش تحقق بخشد. اکنون به عنوان نمونه به بخشی از این پیام‌ها اشاره می‌گردد.

بهار پیام‌آور زیبایی:

در زیبایی بهار جای هیچ‌گونه تردیدی نیست، به‌طوری‌که طبیعت و انسان و پرندگان و همه‌ی موجودات زنده در بهار نوای نشاط و شور و شوق سر می‌دهند. در این مورد شعراء و صاحب‌دلان سخنان نغز فراوانی دارند که جای آن در این مقال کوتاه نیست.

آری بهار معجزه‌ای است که در جهان آفرینش هر سال تکرار می‌گردد، تا زیبایی‌ها را به نمایش بگذارد و اهل دل از آن پیام‌های زیبایی دریافت می‌کنند و اهل بصیرت بر آن چشم درون می‌گشایند و به رازهای بسیاری دست می‌یابند.

اکنون با علامه بدیع الزمان سعید نوری ﷺ در گشت و گذاری به تماشای بهار می‌رویم:

«دوست عزیز! امروز یکی از روز بهاری، نوروز سلطان جهان است... بدین مناسبت در جهان طبیعت، دگرگونی و تغییرات شگرفی

رخ می‌دهد و حوادث شگفت‌انگیزی تبارز می‌کنند... بیا! با هم به گردش در طبیعت و تفریح و تفریح بپردازیم... صحرا سرسبز و پر از گل‌های زیبا است. بیا! تا از طبیعت بهاری بهره‌مند شویم.

نگاه کن! این همه مردم روی به طبیعت و صحرا نهاده اند تا بهاری شوند...

نگاه کن! در این جا حوادثی شگرف و شگفت‌انگیزی اتفاق افتاده است: ساختار طبیعت که پیش از این -در زمستان- فرو ریخته بود، شکلی نو به خود گرفته است. حقا که معجزه‌ای در کار است!

آری ساختاری که دیروز از هم فرو ریخته بود، با شتاب و صف‌ناپذیری دوباره شکل می‌گیرد، گویا شهری ویران و تهی از سکنه است که تبدیل به شهری مدرن می‌گردد. بیابان برهوت تبدیل به گلستان شده است!

خوب نگاه کن! هر لحظه پدیده‌ای نو را می‌بینی که طبیعت را دگرگون می‌کند. می‌پنداری حوادث همانند پرده‌های سینما در برابر چشمانت می‌گذرد و صحنه‌ها عوض می‌شود.

خوب دقت کن! و به زیبایی نظام آفرینش بنگر! که چقدر استوار و دقیق تنظیم شده است!

آری! این نمایش پدیده‌های حقیقی است، که اگر چه هر پدیده‌ای با دیگری متفاوت است، اما هر کدام در جای خود نظم جهان را در اوج دقت و ظرافت در معرض دید بینندگان قرار می‌دهد، به طوری که حتی نمایش‌های تخیلی نمی‌تواند از چنین زیبایی و جذابیت و استحکامی برخوردار باشند! بلکه میلیون‌ها افسون گر ماهر نمی‌توانند چنین صحنه‌ی زیبایی را به نمایش بگذارند!

آری سلطان جهان بس بزرگ و عظیم است، او صاحب معجزاتی شگرف و سترگ در طبیعت است که بسیار از آن‌ها از دید ما پنهان است و بهار بخش کوچکی از آن‌ها است. [سعید نوری، الکلمات، ص ۵۶]

بهار پیام‌آور کمال الاهی:

وقتی که انسان بر طبیعت زیبای بهار می‌نگرد، فطرتش او را به یاد کمالات بی‌پایان خالق هستی می‌اندازد، او که دارای همه‌ی اسماء و صفات کمال است، آری او که بهار را رقم زده است تا جلوه‌ای از کمال خویش را برای هدایت صاحب نظران به نمایش بگذارد تا انسان علاوه بر بهره‌گیری

از زیبایی‌های مادی و ظاهری، از زیبایی‌های معنوی و روحی نیز بهره‌مند گردد. و به نگاهی سطحی و گذرا بر حقایق موجود در عالم اکتفا نکند که بهار پیام‌آور کمال خالق هستی است و حیفاست که از آن حداکثر بهره برگرفته نشود. پس می‌توان از بهار بهره‌های علمی و معنوی به‌دست آورد و زندگی را با آن رونق بخشید.

«جهان هستی با همه‌ی زیبایی‌های مادی آن که بی‌شمار و بی‌حد و مرز جلوه می‌کند، چیزی نیست جز ترشحات زیبایی‌های معنوی و علمی آفریدگار آن. آری شکی نیست که این زیبایی‌ها و کمالات علمی و معنوی جلوه‌هایی از جمال و زیبایی و کمال سرمدی آفریدگار است.» [سعید نوری، الظلمات، ص ۷۴۲]

«آری در هر نامی از نام‌های مبارک خالق عالم، حسن و جمال بی‌پایان نهفته است. بهشت با همه‌ی لطافت و جمال و نعمت‌هایش، نمودی از تجلی جمال رحمت او و رحمت جمال او است. همه‌ی زیبایی‌ها و جمال و محاسن و کمالات دوست داشتنی و محبت آفرین در جهان هستی فقط اشاره‌ای است، به جمال بی‌پایان او و نشانی است بر کمال والا و برتر خدای سبحان.» [سعید نوری، الظلمات، ص ۷۶۲]

قرآن کریم درباره‌ی بهشت می‌فرماید:

«وَجُوهٌ یُّومِئِد نَاعِمَةٌ * لَسَعِیْهَا رَاضِیَةٌ * فِی حَنَّةٍ عَالِیَةٍ * لَا تَسْمَعُ فِیْهَا لَآغِیَةً * فِیْهَا عَیْنٌ جَارِیَةٌ * فِیْهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ * وَأَكْوَابٌ مُّوْضِعَةٌ * وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ * وَزَّوَابِیْ مُبْتَوِّئَةٌ *» [الغاشیه: ۸-۱۶]

بهار نوید بخش زندگی جاوید:

خدای متعال، زنده شدن طبیعت مرده را که در بهار صورت می‌گیرد و این که گیاهان و گل‌ها و درختان از نو جوانه می‌زنند، دلیل زندگانی جاوید در جهان آخرت می‌داند: «وَهُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَّاحَ بُشْرًا بَیْنَ یَدِی رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَتِ سَحَابًا تَقَالَا سَفْنَاهُ لَبَدًا مَّیَّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتِیَ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» [الأعراف: ۵۷]

«فَإِنظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَیْفَ یُحْیِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُنْحَبِی الْمَوْتِی وَهُوَ عَلَیٰ كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ» [الروم: ۵۰]

«وَاللَّهُ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیَّاحَ فَتَبْرِی سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّیَّتٍ فَأَحْیٰنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا

كَذَٰلِكَ النُّشُورُ» [فاطر: ۹]

آری انسان موجودی است که جاودانه می‌شود و با مرگ حیات او به پایان نمی‌رسد، بلکه با مرگ زندگانی او در سرایی دیگر آغاز می‌گردد.

بنابراین بهار با خود، نوید زندگی دوباره و یا پیام جاودانگی انسان را به همراه دارد. اما چه‌بسا که زندگانی دنیا، برای ما بسان بهار جلوه کند و ما را از واقعیت دنیا غافل نماید، از این‌روی خدای متعال فرموده است:

«إِنَّمَا مَثَلُ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا یَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَیْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَیْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِیْدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبْ بِالْأَمْسِ كَذَٰلِكَ نَقْضِلُ الْآیَاتِ لِقَوْمٍ یَتَفَكَّرُونَ» [یونس: ۲۴]

بنابراین بهار و عمر می‌گذرد و باید منتظر بهار آخرت بود!

«خداست که با حیات بخشیدن به خاک مرده و خشک، قدرت خویش را به نمایش می‌گذارد، اوست که بیش از سیصد هزار نوع مخلوق را زندگی می‌بخشد، به‌طوری‌که زنده شدن هر کدام از آن‌ها همانند زنده شدن آدمی است...

آری او است که با زنده کردن و متمایز کردن هر مخلوق با همه‌ی همگونی‌ها، احاطه‌ی علمی خویش را به نمایش می‌گذارد... اوست که اندیشه‌ی همه‌ی بنده‌گانش را متوجه خوشبختی و سعادت ابدی شان در آخرت کرده و برای شان فرمان آسمانی صادر نموده است...

اوست که موجودات را به‌گونه‌ای آفریده که دست به دست، دوش به دوش و پا به پای همدیگر ایستاده‌اند و با قرار دادن آن‌ها در چهارچوب اراده و امر خویش و با ایجاد پیوند دوستی و همکاری در بین همه‌ی موجودات و مطیع کردن آن‌ها نسبت به یکدیگر، عظمت ربوبیت خود را نشان داده است و بشر را به صورت جامع‌ترین و لطیف‌ترین و نازنین‌ترین و نازدارترین و نیازمندترین میوه‌ی درخت هستی آفریده و هر چیزی را مسخر او نموده و او را به عنوان مخاطب خویش برگزیده و بدین‌گونه جایگاه والای انسان را نشان داده است.

آیا ممکن است که این سلطان جهان، قیامت و حشر و نشر را رقم نزند و انسان را دوباره

زنده نکند یا از این کار ناتوان باشد؟ آیا ممکن است چنین خدایی از گشودن درب‌های محکمه‌ی بزرگ قیامت و آفریدن بهشت و دوزخ ناتوان باشد؟

خدا بس برتر و والاتر از آن است که عاجز و ناتوان باشد! [سعید نوری، الکلمات، ص ۸۵]

شکر آفریدگار:

بهار نعمت الهی است، نعمتی که نعمت‌های گوناگونی را برای انسان و سایر مخلوقات به همراه می‌آورد، بدیهی است که هر نعمتی شکر منعم را می‌طلبد و سعدی شیرازی در آغاز کتاب گلستان چه زیبا گفته است:

منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت، هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون بر می‌آید مفرح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و به هر نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که بر آید

کز عهده شکرش به در آید

«اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِیْلٌ مِّنْ عِبَادِی الشُّكُورِ» [سبأ: ۱۳]

و همو در ادامه می‌فرماید:

«فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگستراند و دایه‌ی ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات را در مهد زمین بپروراند و درختان را به خلعت نوروزی قبا‌ی سبز ورق در بر کرده و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده و عصاره‌ی تاکی به قدرتش شهد فائق گشته و تخم خرما به یمن تربیتش نخل باسق شده:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

آری بندگان مخلص خدا، قدر نعمت‌های الاهی از جمله نعمت بهار را می‌دانند و به شکر خالق کمر همت می‌بندند:

«فَاذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِی وَلَا تَكْفُرُونِ» [البقرة: ۱۵۲]

و با قول و عمل و دل خدای جهان را سپاس می‌گویند؛ چنان که سلیمان علیه السلام در اوج قدرت به پیشگاه خدا به نیایش برخاست و فرمود:

«رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَعَلَیَّ وَالِدَیَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَذْخِلْنِی بِرَحْمَتِكَ فِی عِبَادِكَ الصَّالِحِیْنَ» [النمل: ۱۹]

آری هر مومنی این پیام قرآن را به خاطر سپرده است:

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَیْن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَیْن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِی لَشَدِیْدٌ» [ابراهیم: ۷]

بهار و پیام امیدواری

در پی زمستانی سخت نوبت بهار فرا می‌رسد به قول حافظ:

بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر

باغ شود سبز و شاخ گل ببر آید

سرور ما یعقوب علیه السلام در شب دیجور فراق یوسف علیه السلام خطاب به فرزندانش که او را به ناامید شدن از یافتن یوسف علیه السلام توصیه می‌کردند فرمود:

«يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَاسُّوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» [یوسف: ۸۷]

آری بهار هر سال نو می‌شود، تا به آدمی پیام دهد که در پی هر سختی آسانی خواهد بود، چنان که در پی هر زمستانی بهاری قرار دارد:

«فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» [الشرح: ۶]

از قدیم گفته‌اند:

در ناامیدی بسی امید است

پایان شب سیه سپید است

بهار و پیام تنوع:

در بهار گل‌های رنگارنگ و متنوع جلوه می‌کنند و عطر هر کدام فضای بهاری را می‌شکافد و زیبایی و نشاط را رقم می‌زند. آری هیچ گلی و هیچ عطری و هیچ نوعی از پدیده‌های بهاری با همدیگر در تضاد نیستند، بلکه ضمن آن که هر کدام جلوه‌ی خاصی از زیبایی دارد، کل زیبایی بهار نتیجه‌ی هم‌بستگی و هم‌سویی و هم‌نوایی و هدفمندی همه‌ی این تنوع و تکثر است. خدای جهان اراده نفرمود که فقط یک نوع گل و یا یک گونه گیاه و یا یک نوع میوه بیافریند، بلکه خواست و اراده‌ی او بر تنوع و رنگارنگ بودن پدیده‌ها است. در حقیقت بهار پیام‌آور تنوع و تکثر در گونه‌های مختلف است و به آدمی می‌آموزد، که او نیز می‌باید تنوع و تکثر را به رسمیت بشناسد،

که نظام آفرینش را آفریدگار آن بر این اساس شکل داده است و هر گونه انحصار طلبی و نفی تنوع نشانه‌ی عدم آگاهی از واقعیت نظام هستی است.

در اول و آخر حمد و ثنا سزاوار پروردگار جهانیان است.



سعدالدین صدیقی

عضو شورای مرکزی و قائم مقام دبیرکل جماعت دعوت و اصلاح ایران

رویدادها، پدیده‌ها و مناسبت‌ها را، بهانه‌ی سخن نمودن، رسمی مألوف و امری معقول است.

این عمل در نزد خداوندگار هستی مرسوم و در اسلوب رسول اکرم ﷺ معمول بوده است.

همزاد با خلقت اولیه انسان خداوند مالک و مَلِک، رفتار مخلوق را بهانه‌ی سخن قراره داده، گاهی بر سبیل اشارت و گاهی بر طریق امارت، نقشه‌ی زندگی سعادت‌آفرین هر دو سرا را بر آدم و فرزندانش ترسیم نموده است.

در سلوک نبی اکرم نیز به تکرار می‌بینیم که چگونه آن مربی بزرگ با استفاده از حوادث و حالات مختلف در کلامی جامع، گاهی گامی در اقتناع عقل و گاهی تلنگری بر احساس و قلب می‌نوازد و پیروان خود را در مسیر پیمودن طریق حق و سعادت راهنما و دستگیر می‌گردد.

بهار بهانه‌ای است برای سخن گفتن و بهانه‌ای است برای عمل کردن.

بهار بهانه‌ای است تا در کنار این تحول و



بهار و بهانه

تغییر عظیم طبیعت ما نیز هم‌نوا با جمال و زیبایی آن به تغییر خود در سمت جمال و زیبایی قدم برداریم و طرحی نو در افکنیم. حافظ می‌فرماید:

بیا تا گل برفشانیم و می در ساغر اندازیم
فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم

پس اکنون که به تعبیر اقبال ابر بهار بر کوه و دشت خیمه زده، و در باغ و راغ قافله‌ی گل رسیده و بلبلگان در صفیر و صلصلگان در خروش هستند، پیامد حجره‌نشینی را رها کرده و:

حجره‌نشینی گذار، گوشه‌ی صحرا گزین
بر لب جوی نشین، آب روان ببین، نرگس
راز آفرین، لخت دل فرودین، بوسه زنش
بر جبین

حجره نشینی گذار، گوشه صحرا گزین
پس دیده‌ی معنی گشوده تا با هم بهار را
بهانه نموده و چند مورد را با هم گفتگو
می‌نشینیم.

• بهار ندایی است بر حیات و زندگی و رمزی است از نشاط و شادابی قطرات رحمت خداوندی می‌بارد و زمین مرده زندگی می‌یابد.

فَيُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَن مَّن يَشَاءُ
يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ (نور: ۴۳)

و دوم زنده شدن بعد از مرگ است. قرآن بر امکان وقوع قیامت پیوسته استدلال می‌کند که زنده‌شدن شما بعد از مرگ همانند زنده شدن زمین مرده است.

مولوی می‌فرماید:

این بهار نو ز بعد برگ ریز
هست برهان بر وجود رستخیز
در بهاران رازها پیدا شود
هرچه خوردست این زمین رسوا شود
رازها را حق می‌کند آشکار
چون بخواهد رُست، تخم بد مکار

«ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُخَيِّبُ الْمُؤْتَى
وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَأَنَّ السَّاعَةَ
آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَن فِي
الْقُبُورِ» (حج: آیه ۶ و ۷)

«وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جِبَاتَ
وَحَبِّ الْحَصِيدِ، وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لِّهَا طَلْعٌ
نَّضِيدٌ، رِزْقًا لِلْعِبَادِ * وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا
كَذَلِكَ الْخُرُوجُ» (ق: ۹-۱۱)

• بهار عنوان زیبایی و تجلی عشق و کمالات است. اشعار شاعران، تشبیه و استعاره‌ی ادیبان گواه بر این ادعا هستند.

فطرت آدمی بر زیبایی و زیپادوستی سرشته است. چرا که، «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ» (خداوند زیبا است و زیبایی را دوست می‌دارد). خداوند متصف به همه‌ی صفات

کمال و جامع همه‌ی خوبی‌ها است. و انسان را نیز «عَلَىٰ صُورَتِهِ» آفریده است. پرتویی از این زیبایی را در انسان نهاده است تا انسان کامل با این ویژگی شناخته گردد. ولی با این وجود امروزه احسان و اتقان و ارتقای کیفیت، مقوله‌های فراموش شده‌ای در زندگی بسیاری از افراد امت اسلامی است و این در حالیست که «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْإِحْسَانَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ» و «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ إِذَا عَمِلَ أَحَدُكُمْ عَمَلًا أَنْ يَتَّقَهُ»

خداوند ما را به احسن اعمال و احسن اقوال و احسن جدال امر می‌کند. یعنی در میان حَسَن و أَحْسَن مسلمان باید بهترین عمل و بهترین گفتار و بهترین تعامل را با دیگران داشته باشد.

این زیبایی در سیرت و صورت هر دو مطلوب است. ظاهری زیبا و آراسته (كَانَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَتَجَمَّلُ لِلرُّؤُودِ) و هم سیرتی

زیبا درونی پر از صفا و محبت به جای کینه و عداوت، صدق و راستی به جای دروغ و نفاق، تواضع و فروتنی به جای تکبر و خودخواهی و...

بهار الهام‌گر تغییر و دگرگونی است. بهار یادآور گذار و پشت سر نهادن مرحله است، بهار انتقال است.

برخلاف بعضی از راه‌گم‌کرده‌های فلسفه، که قایل به خلقت جهان هستی و رها نمودن آن از سوی خدا هستند، در تصور دینی خداوند هر لحظه در کار هستی به کار است.

«كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (الرحمن: ۲۹)

جهان پیوسته در حال تغییر از حالتی به حالتی دیگر است. فصل‌ها و زمان‌ها یکی از پی دیگری می‌آیند و این قانون از اتم تا کهکشان جاری است و انسان از این امر مستثنی نیست.

زندگی انسان نیز دارای مراحل می‌باشد، از «لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكَورًا» تا ولادت، کودکی، نوجوانی و...

و چنین است مراحل رشد انسان از مرحله اتکای کامل تا استقلال و تا اتکای متقابل.

و چنین است فرصت‌های پیش روی انسان...

و همه‌ی اینها تدریجی است. آنچه مهم است این است که انسان مرحله‌ی را که در آن قرار دارد بشناسد و متناسب با آن زندگی کند. و چه ناشایسته است که انسان در مرحله‌ای جدید واقع شود ولی در زمان گذشته زندگی کند.

اعتبار دادن به شرایط، زمان، مکان و احوال جدید در بحث اجتهاد عنایت ارزنده‌ای است که باید در رفتار مسلمانان و امت اسلامی نمود باید و جایگاه خود را بازباید.

بهار نشانه‌ی اعتدال و توازن است، اعتدال بهاری بهانه‌ای است برای بازگشت به توازن در اندیشه و رفتار و پرهیز از افراط و تفریط.

در دو سوی اعتدال دو درد نهفته است. در یک‌سو، افراط و زیاده‌روی است که در شکل‌های مختلف همچون خشونت، ظلم، حذف و نادیده گرفتن دیگران خود را نشان می‌دهد و در دیگر سو، تفریط و کوتاهی است که به صورت‌های گوناگون همچون سستی، قصور، قناعت به وضع موجود، ظلم‌پذیری و توجیه، خود را نشان می‌دهد.

اسلام دینی میانه است: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا»

و لازم است مسلمان همیشه میانه‌رو باشد میانه‌روی در اندیشه و میانه‌روی در رفتار.

اینها و بسیاری دیگر را می‌توان به بهانه‌ی بهار گفت و عمل کرد و اگر چنین کنیم بهار ما دیگر ظاهر دیدن نخواهد بود که ظاهر دیدن برای مسلمان زبینه نیست.

باشد که بهارمان، بهار درون و بهار عزم اراده و بهار تغییر و تحول باشد.

نوروز؛ فرصتی مغتنم و مقبول یا بدعتی مذموم؟!

دکتر احمد ستوده

(و تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ [حج/ ۵]

از زمان شکل‌گیری نخستین اجتماعات بشری، انسان‌ها برای مرور کردن و زنده نگه داشتن خاطرات مشترک، بر اساس سنت سرشتی، به فکر اعیاد افتاده و با آنها مأنوس شده‌اند. هر یک از امت‌ها، روزهایی را برای نمایش زیبایی‌ها و اعلان شادی و به فراموشی سپردن سختی‌های زندگی، تعیین کرده‌اند.

هدف از اعیاد، گاهی صرفاً احساس و ابراز شادی و سرور عمومی و برخورداری از آزادی‌های فردی و جمعی، بوده که در جریان عادی زندگی، میسر نمی‌شده‌است. و گاه تفریح و شادی عمومی در مناسبت‌هایی مانند عید بهار و عید نیل، به دلیل بهره‌مندی از این نعمت‌های با ارزش بوده، و در مواردی نیز، هدف از اعیاد، یادآوری خاطره‌ی شخصیت‌های مورد علاقه‌ی جامعه یا رویدادهای خوشایند بوده‌است. مانند عید آزادی بعد از بردگی و استبداد، عید استقلال بعد از اشغال یا عید جهاد بعد از سکون و رکود، که عمدتاً منظور از آنها، بالا بردن سطح هوشیاری عمومی نسبت به آرمانهای جامعه بوده، تا از این طریق، نسل‌های جدید را در فضایی سرشار از سرور و شادی با گذشته‌ی خود آشنا نموده، و ضمن تقویت احساس عزت و افتخار، اراده‌ی لازم را برای طی مسیر کمال، در آنان ایجاد کنند.(۱)

نوروز، یکی از مناسبت‌هایی است که از قدیم الایام، با آداب و رسوم ویژه و متنوع خود، در میان کردها و فارسی‌زبانان و

برخی دیگر از ملل و اقوام، گستره‌ی نفوذ وسیعی داشته‌است، تقارن آن با یکی از مهم‌ترین پدیده‌های طبیعی، که هر ساله منشأ تحول و دگرگونی عمیق در چهره‌ی بخش گسترده‌ای از کره‌ی زمین می‌شود، سبب شده‌است که از دیر باز، توجه اقشار مختلف مردم به آن جلب شود؛ در این ایام بخش عمده‌ای از مردم، ضمن تفریح و شادی، و مسافرت و دید و بازدید، به برگزاری آداب و رسوم دیرینه‌ی آن می‌پردازند.

زیبایی و آراستگی زمین و رمز و رازهای نهفته در آن، ذهن شعرا و سخنوران را به خود مشغول کرده و فقها و علمای دین نیز در باب نحوه‌ی تعامل با مراسم نوروز از نگاه دیندارانه به بحث و جدل پرداخته‌اند. در این نوشتار، تلاش شده‌است از زوایای مختلف، نگاهی گذرا به نوروز و حواشی آن، داشته باشیم.

نوروز، رخدادی طبیعی

وضعیت و نحوه‌ی استقرار خاص و برنامه‌ریزی شده‌ی زمین در مدار، و چرخش حساب شده‌ی آن به دور خورشید (حرکت انتقالی)، و به دور خود (حرکت وضعی)، از عمده‌ترین عوامل تأثیرگذار در تبدیل زمین به زیستگاهی مناسب برای نسل بشر و سایر موجودات زنده هستند، که در طول تاریخ بر روی این کره‌ی خاکی امکان حیات یافته‌اند.

تغییرات فصول سال، و توالی شب و روز، حاصل این نظم دقیق و حیرت‌انگیز می‌باشد در طول سال، بخش وسیعی از طبیعت کره‌ی زمین، به تناسب هر یک از فصول،



را به خط پایان نزدیک کند.(۲) در نتیجه‌ی این تحولات، جنبشی عظیم در درون زمین برپا می‌شود؛ انگار از دل زمین، زیبایی، شور و طراوت می‌جوشد، استعدادهای حیات و سرزندگی شکوفا می‌شوند، دانه‌ها و بذره‌ای مدفون در زیر خاک، زمینه‌ی رشد و بالندگی می‌یابند، جویبارها روان شده و کوه و دشت و صحرا با تمام توان، خود آرایی می‌کنند. گویی همه با هم انسان‌ها را به هم‌سوئی با بیداری و شور و نشاط و جنبش و رویش طبیعت، فرا می‌خوانند.

نوروز از نگاه شاعران

جمال دلربای طبیعت در ایام نوروزی، چشم و روح هر بیننده‌ای را نوازش می‌کند. و با جلوه‌گری بی‌نظیر خود، جهانی از معنی و رمز و راز را عرضه می‌نماید. از این رو است که حافظ، مخاطب خود را چنین سفارش می‌کند:

بصحرا رو که از دامن غبار غم بیفشانی

به گلزارای کز بلبل غزل گفتن بیاموزی

نقش و نگار دل‌فریب بهار، به دلیل روح حساس و طبع لطیف شعرا، بیشترین تأثیر را بر این قشر داشته، و ژرف‌ترین احساسات و زیباترین معانی و توصیفات را متناسب با زمینه‌ی فکری و زاویه‌ی دیدشان، در ذهن آنان پرورش داده‌است. که به عنوان نمونه به ذکر برخی از آنها می‌پردازیم.

سعدی، با توصیف ماهرانه‌ی صحنه‌های دل‌انگیز بهار، دریچه‌ای به عالم معنا گشوده و راهی به سوی خالق زیبایی‌ها یافته و از این طریق، مردم را به تماشای جمال پروردگار، فرا می‌خواند:

خیز و غنیمت شمار جنبش باد ربیع
نالهِ ی موزون مرغ بوی خوش لاله زار
هر گل و برگی که هست، یاد خدا می‌کند
بلبل و قمری چه خواند؟ یاد خداوندگار
برگ درختان سبز، در نظر هوشیار
هر ورقی دفترست معرفت کردگار
و در جای دیگر می‌گوید:

که تواند که دهد میوه الوان از چوب؟
یا که داند که برآرد گل صد برگ از خار؟

آدمی زاده اگر در طرب آید نه عجب
سرو در باغ به رقص آمده و بید و چنار
کوه و دریا و درختان همه در تسبیح‌اند
نه همه مستمعی فهم کند این اسرار

مولانا، جنبش و حیات دگرباره‌ی زمین را، پس از دوران سردی، سکون و رکود زمستان، رمز و سمبل رستاخیز بزرگ و نمونه‌ای از حیات پس از مرگ، می‌داند:

این بهار نو ز بعد برگ‌ریز
هست بُرهان بر وجود رستخیز

عمر خیام نیشابوری دراین تغییر و تحول، اشارتی به ماهیت تیزپای زمان و گذر سریع عمر، و ضرورت استفاده از فرصت کوتاه زندگی یافته‌است:

چون ابر به نوروز رخ لاله بشست،

برخیز و بجام باده کن عزم درست

کاین سبزه که امروز تماشاگاه توست،

فردا همه از خاک تو برخواهد رست

–

بنگر ز صبا دامن گل چاک شده

بلبل ز جمال گل طربناک شده

در سایه گل نشین که بسیار این گل

از خاک برآمده است و در خاک شده

مضامینی مشابه با لحن و آهنگی دلنشین، در دوبیتی‌های باباطاهر نیز آمده‌است:

گلان فصل بهاران هفته‌ای بی

زمان وصل یاران هفته‌ای بی

غنیمت دان وصال لاله رویان

که گل در لاله زاران هفته‌ای بی

–

عزیزان موسم جوش بهاره

چمن پر سبزه، صحرا لاله زاره

دمی فرصت غنیمت دان در این فصل

که دنیای دنی بی‌اعتباره

و فریدون مشیری در شعری زیبا، قدرت ابداعش را در به تصویر کشیدن زیبایی‌های بهار، به نمایش گذاشته و سپس بیمناک از عدم بهره‌گیری کافی از این فرصت مغتنم، هشدار می‌دهد:

ای دریغ از «تو» اگر چون گل نرقصی با نسیم

ای دریغ از «من» اگر مستم نسازد آفتاب

ای دریغ از «ما» اگر کامی نگیریم از بهار ...
نوروز در اساطیر باستانی

در خصوص ریشه و اساس مراسم نوروز، چون این موضوع از لحاظ تاریخی به دوران حاکمیت فرهنگ شفاهی بر می‌گردد، روایت‌های مختلف وارده در باره‌ی آن قابل

رد یا اثبات نیستند. در اکثر منابع، دو روایت بیش از بقیه مورد توجه قرار گرفته‌اند: یکی موضوع را به قیام کاوه‌ی آهنگر نسبت می‌دهد، که به دوران حکومت سپاه ضحاک پایان داد، و دیگری آن را به پیروزی جمشید بر دیو، و نشستن وی بر تخت پادشاهی منسوب می‌نماید.

در باره‌ی پیدایش و تسمیه‌ی نوروز، در لغت‌نامه‌ی دهخدا، چنین آمده‌است:

«فردوسی اندر پادشاهی جمشید گوید:

به فر کیانی یکی تخت ساخت

چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت

...

جهان انجمن شد بر آن تخت او

شگفتی فرومانده از بخت او

به جمشید بر گوهر افشاندند

مر آن روز را روز نو خواندند

...

چنین روز فرخ از آن روزگار

بمانده از آن خسروان یادگار

از این داستان بر می‌آید که نوروز را به معنی روز نو و تازه یعنی روزی که سال نو بدان آغاز گردد، می‌دانسته‌اند. ابو ریحان گوید: از رسم‌های پارسیان، نوروز چیست؟ نخستین روز است از فروردین ماه و زین جهت روز نو نام کردند زیراک پیشانی سال نو است. (التفهیم چ همایی ص ۲۵۳)
درباره‌ی پیدایش نوروز افسانه‌های بسیار نقل شده که هر چند اساطیر است اما تواتر آن اخبار وجه تسمیه‌ی نوروز و همچنین قدمت انتساب آن به اعصار آریایی نیک آشکار می‌گردد.»(۳)
«این که افسانه‌ها اختراع این جشن را به جمشید منسوب کرده‌اند، که دیوها را به گردونه‌اش بست و آنها را به آسمان راند، نشان می‌دهد که مبنای نوروز تجسم یک جنگ اسطوره‌ای بین نور و ظلمت باید بوده باشد و منجر به مقهور شدن دیو به وسیله‌ی جمشید، که یک نمونه‌ی اولین انسان ایزدی است شده‌است.

یک روایت کهنه‌ی دیگر اولین نوروز را مربوط به غلبه‌ی فریدون، پادشاه افسانه‌ای و پهلوان ایزدی بر ضحاک اژدها نشان می‌دهد.

و این افسانه همچنین جنگ بنیادی بین نور و ظلمت را که غلبه در آن، غلبه‌ی نور و بهار بر تیرگی و زمستان است نشان می‌دهد.»(۴)
«بیشتر منابع جمشید را پایه‌گذار نوروز و

سایر رسم‌های نیکو دانسته‌اند. طبری و فردوسی نیز همین روایت را تایید کرده‌اند. بیرونی (آثار الباقیه ۲۸۰ به بعد) روایات مختلفی را در این باب و در مورد وجه تسمیه و برپایی آن گرد آورده است.»(۵)

چنانچه از منابع تاریخی بر می‌آید، مراسم مربوط به ایام نوروز، قبل از اسلام رایج بوده و ارتباطی با اسلام ندارد. انتساب آن به آیین زرتشت نیز مستند به دلایل قابل قبول نمی‌باشد. و آن‌گونه که ژاله آموزگار در کتاب «زبان فرهنگ اسطوره» ذکر کرده است، نام نوروز در اوستا نیامده است.»(۶)

مهرداد اوستا، اعیاد بازمانده از عهد ایران باستان را به دو دسته تقسیم می‌کند: «اعیاد دینی یا گاهنبارها که اعبادی از آن زردشتیان است، و اعیاد ملی که برجسته‌ترین آنها نوروز، مهرگان و جشن سده است.»(۷) و ذکر میکند که علت این تقسیم‌بندی این است که در اوستا سخنی از عید نوروز و عید مهرگان و جشن سده در میان نیست.

«اگرنوروز، مهرگان و جشن سده هندو ایرانی بودند، باید به نحوی در وداها و اوستا از آنها یاد می‌شد، و چنین نیست و تا پایان دوره اوستایی نیز اشاره‌ای بدانها وجود ندارد.»(۸)

لغت‌نامه‌ی دهخدا نیز، زیر واژه‌ی نوروز، در بخش پیدایش و تسمیه‌ی نوروز، ذکر کرده است که در اوستا از نوروز نامی نیست.(۹)

از مجموعه‌ی شواهد فوق چنین برمی‌آید که نوروز را نباید مناسبتی دینی به حساب آورد و برگزاری مراسم مربوط به آن در حوزه‌ی عبادات و مناسک دینی نمی‌گنجد. بلکه با آن باید مانند مناسبتی ملی و در حوزه‌ی آداب و رسوم تعامل کرد.

نوروز و مناسبت‌های مرتبط با آن از نگاه علمای دین

علمای دین و فقها در خصوص برگزاری مراسم نوروز و حواشی و لواحق آن، از قبیل: ابراز شادمانی، تبریک گفتن، هدیه دادن و هدیه گرفتن، مراسم چهارشنبه سوری و سیزده بدر، طیف گسترده‌ای از نظرات از تحریم مطلق تا اباحه‌ی کامل را ابراز نموده‌اند.

به طور خلاصه، آن دسته از علما که قائل به جواز مراسم نوروزی هستند، می‌گویند نوروز در محدوده‌ی عادات و رسوم است. و بااستناد قاعده‌ی «الأصل فی المعاملات

الاباحه الا ما حرّمه الشرع»، از آنجا که نصی صریح، دال بر ممنوعیت نوروز وجود ندارد، آن را امری مباح می‌دانند. و اساساً در حوزه‌ی عادات، نیازی به جستجو در میان نصوص برای یافتن ادله‌ی جواز امور، نمی‌بینند. و همین که دلیل قطعی و نص صریح مبنی بر تحریم آنها وجود نداشته باشد، برای روایی، کفایت می‌کند. این مضمون را علی‌باپیر در صفحات ۶۲ تا ۶۵ کتاب «جه‌ژن و یاد و بونه‌کان و هه‌ل‌سه‌نگاندن‌ئک»، از ابن عثیمین نقل می‌کند. همچنین در صفحه‌ی ۵۵ همان کتاب از ابن تیمیه، چنین نقل می‌کند: «الأصل فی العبادات ان لا یشرع منها الا ما شرعه الله و الاصل فی العادات ان لا یحظر منها الا ما حظره الله. اصل در عبادات این است که هیچ عملی مشروع نیست مگر آنچه خداوند آن را تشریح کرده باشد و در حوزه‌ی عادات، هیچ امری ممنوع نیست مگر این که خداوند آن را منع کرده باشد.»(۱۰) از سوی دیگر، قائلین به تحریم نوروز، دلایل زیر را به عنوان پشتوانه‌ی رأی خود، اقامه کرده‌اند:

در اسلام تنها دو عید فطر و قربان، اعیاد پذیرفته شده‌اند و مقرر کردن زمان یا مناسبت دیگری را به عنوان عید، بدعت و حرام می‌دانند. و برای این موضوع به احادیث زیر استناد می‌کنند:

الف) «لکل قوم عیداً و هذا عیدنا» رواه البخاری و مسلم

ب) روایتی که انس آن را بدین مضمون نقل کرده است:

قدم رسول الله صلی الله علیه و سلم المدینه و لهم یومان یلعون فیهما، فقال: «ما هذان الیومان؟» قالوا: کنا نلعب فیهما فی الجاهلیة، فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم: «إنّ الله قد ابدلکم بهما خیرا منهما، یوم الاضحی و یوم الفطر»(۱۱)زمانی که پیامبر(ص) وارد مدینه شد، مردم آنجا دو عید داشتند که در آنها به سرگرمی و شادی می‌پرداختند. رسول خدا فرمود: «اینها چه روزهایی هستند؟» گفتند در دوران جاهلیت در این ایام، تفریح و شادی می‌کردیم. رسول خدا فرمود: «خداوند، بهتر از آنها را برایتان جایگزین کرده است: عید قربان و عید فطر». در خصوص این حدیث نکات زیر در خور تأمل می‌باشند:

از دو مناسبت دوران جاهلیت، که توسط عید قربان و عید فطر جایگزین شده‌اند، در

اصل روایت نامی برده نشده است. اما کسانی مانند محمد شمس‌الحق عظیم‌آبادی در عون‌المعبود، نوروز و مهرگان را ذکر کرده‌اند. که جای سوال دارد زیرا به نظر نمی‌رسد که اعیاد باستانی ایرانی در جزیره‌العرب در سال‌های نخستین اسلام، چندان رایج شده باشند که پیامبر(ص) آنها را با فطر و اضحی منسوخ نماید ولی در عین حال خود پیامبر از آنها بی‌اطلاع باشد و سوال کند: «ما هذان الیومان؟»، به نظر می‌رسد آشنایی با نوروز و مهرگان، در جزیره‌العرب، عمدتاً پس از ورود اسلام به ایران و ارتباط بیشتر اعراب با ایرانیان، صورت گرفته است.

در صورتی که مسلمانان از مفهوم این حدیث، نهی صریح مراسم قبلی را برداشت کرده باشند، انتظار می‌رفت که آن مناسبت‌ها در میان مسلمانان به فراموشی سپرده می‌شدند. در حالی که از بررسی منابع چنین بر می‌آید که مراسم نوروزی پس از اسلام، نه تنها حذف نشده بلکه همواره بیشترین نفوذ را در بخش وسیعی از کشورهای اسلامی داشته است. ابن تیمیه در مقام استدلال برای این که حدیث مورد نظر، متضمن نهی شدید است، با بیان این که «اقتضای تبدیل یک رفتار، ترک رفتار قبلی است.» می‌گوید: «همین که آن مناسبت‌ها به فراموشی سپرده شدند، و اثری از آنها در دوره‌ی پیامبر و خلفا باقی نماند، دلیلی بر نهی شدید پیامبر می‌باشد.»(۱۲) بنا بر این به نظر نمی‌رسد که نوروز، یکی از این دو روز بوده باشد.

اعیاد اسلامی منحصر به دو عید قربان و فطر نیستند. پیامبر صلی الله علیه و سلم، در مواردی ایام دیگری را نیز به عنوان عید مسلمانان معرفی کرده است. برای نمونه ایشان در خصوص روز جمعه فرموده‌اند: «إن هذا یوم عید جعله الله للمسلمین...»(۱۳)

و در حدیث دیگری که أبو داوود و ترمذی آن را روایت کرده‌اند، می‌فرماید: «یوم عرفه و یوم النحر و ایام منی عیدنا اهل الاسلام و هی ایام اکل و شرب»(۱۴)

منتقدین آنان نیز این نکته را می‌پذیرند، که اعیاد دینی مسلمانان، محدود و منحصر به مناسبت‌هایی هستند، که توسط پیامبر، صلی الله علیه و سلم معرفی شده و قابل تغییر و تبدیل نیستند. اما آنان بر این باورند که علاوه بر اعیاد دینی، در میان ملت‌ها، اقوام و کشورهای مختلف، اعیاد و مناسبت‌های ملی

و میهنی فراوانی وجود دارند، که نباید آن‌ها را، هم ردیف اعیاد دینی یا رقیب آنها دید. روز ملی کشورها، روز پیروزی انقلاب‌ها و رهایی ملت‌های تحت ستم، روز تولد یا مرگ رهبران یا قهرمانان ملی، روز مادر و بسیاری از مناسبت‌ها که در آنها مراسم یادبود و بزرگداشت برگزار می‌شود، از این جمله‌اند. این مناسبت‌ها خارج از حوزه‌ی عبادات بوده و در دایره‌ی عرف و عادات، قرار می‌گیرند.

انتساب به آیین زرتشت: در این که نوروز از اعیاد باستانی ایران است، تردیدی وجود ندارد، اما منسوب کردن آن به آیین زرتشت، مستند به دلایل قابل قبولی نمی‌باشد. که در بخش «نوروز در اساطیر باستانی»، به تفصیل و با ذکر منابع به بیان و شرح این موضوع، پرداختیم.

تشبه به کفار: در قرون گذشته، به دلیل نزدیکی زمانی به دوران حاکمیت عقاید زرتشتی، و دل‌بستگی جمع زیادی از مردم به آن اعتقادات، انجام برخی از مراسم نوروزی، دغدغه‌ی تشبه به کفار را ایجاد می‌کرد و باعث تقویت پایگاه و جایگاه آنان می‌شد، لذا برخورد فقها در آن دوران با چنین مراسمی، با توجیه تشبه به کفار، منطقی و قابل قبول است و با شرایط زمان صدور فتوا تناسب دارد. اما در شرایط کنونی که به مرور زمان، آن اعتقادات به فراموشی سپرده شده، و در صحنه‌ی اجتماع، نمود و بروز چندانی ندارند، با عنایت به قاعده‌ی «الحکم یدور مع علته او سببه»، این دغدغه منتفی است. بنابراین لازم است در این قبیل موضوعات به فتاوای متناسب با شرایط روز جامعه، مراجعه کرد. زیرا آداب و رسوم و عادت‌ها در هر زمان و زمینی باید با در نظر گرفتن همان شرایط، سنجیده شوند.

تعظیم آتش: در این خصوص نیز، به دلیل تقدس آتش نزد زرتشتیان، فقهای هم‌عصر یا نزدیک به دوران سلطه‌ی اعتقادات زرتشتی، روشن کردن آتش در مناسبت‌ها را به شدت منع و تحریم می‌کردند. از آنجا که فتاوای منع و تحریم در شرایطی کاملاً متفاوت با جو فکری کنونی مردم صادر شده‌اند، و روشن کردن آتش در این روزگار و توسط مردم این مناطق، ارتباطی با تقدیس و تعظیم آتش ندارد، نمی‌توان آن را دلیل تحریم روشن کردن آتش در این عصر و در این مناطق دانست.

هدایای نوروزی

رفتار خلفا و حکام نیز در خصوص گرفتن هدایای نوروزی متفاوت بوده است، به گونه‌ای که معاویه در دوران حکومت خود دستور داده که در نوروز و مهرگان به کارگزار او خراج پردازند و تا زمان عمر ابن‌العزیز به همین صورت عمل می‌شده است. اما عمر ابن‌العزیز با این رسم موافق نبوده و آن را لغو کرده است.(۱۵)

فقها نیز در باره‌ی حکم شرعی هدیه دادن و هدیه گرفتن به مناسبت نوروز، اتفاق نظر ندارند. گروهی رأی به حرمت دارند و جمعی آن را مجاز می‌دانند.

در عون‌المعبود، شرح سنن ابی داوود، آمده است: که قاضی أبوالمحسن حسن بن منصور حنفی گفته است که هدیه دادن در این روز، به قصد بزرگداشت آن منجر به کفر می‌شود.(۱۶)

اما در مقابل، عبدالله بن بیه نایب رئیس اتحادیه‌ی جهانی علمای مسلمان، معتقد است که هدیه دادن به غیر مسلمانان یا پذیرش هدیه از آنان، ایرادی ندارد، زیرا «پیامبر صلی الله علیه و سلم هدایای غیر مسلمانان را پذیرفت، همانند بزرگ قبطیان مصر و دیگران.»(۱۷)

ابن تیمیه نیز، پس از استدلال به روایت پذیرفتن هدیه‌ی نوروز، توسط حضرت علی (رض)، و رأی حضرت عایشه (رض)، مبنی بر جواز گرفتن هدیه‌ی نوروز (میوه) از همسایگان مجوس، چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «فهذا کله یدل علی أنه لا تأثیر فی المنع من قبول هدیتهم، بل حکمها فی العید و غیره سواء»(۱۸) یعنی همه‌ی این مستندات، براین نکته دلالت دارند که مناسبت نوروز، تأثیری در ممنوعیت قبول هدیه ندارد و حکم این موضوع در عید و غیر آن، مساوی است.

تبریک مناسبت نوروز: آرای فقها در خصوص تبریک گفتن مناسبت‌های اجتماعی و اعیاد غیر مسلمانان متفاوت و گاهی متضاد است.

شیخ عبدالله بن بیه با استناد به آیات قرآنی، ضمن مجاز شمردن نیکی به مشرکان مسالمت جو و اهل کتاب(۱۹) چنین استدلال می‌کند: اگر پذیرفته‌ایم که ازدواج با اهل کتاب، مجاز است،(۲۰) و زوجین باید با ایجاد محیطی سرشار از آرامش،

نسبت به همدیگر مودت و رحمت داشته باشند،(۲۱) و فرزندان ملزم به نیکی به والدین هستند،(۲۲) آیا فرزندی که عید مادر مسیحی یا یهودی خود را به او تبریک نگوید، به نیکی با وی رفتار کرده است؟ این فرزند باید با خویشاوندان مادری اش بسان پدر بزرگ، مادر بزرگ، دایی، خاله، و فرزندان آنها، که حق خویشاوندی و نزدیکی بر گردن وی دارند، چه رفتاری داشته باشد؟

در شرایطی که غیر مسلمانان در تبریک اعیاد اسلامی به مسلمانان، پیش‌دستی کنند، بر جواز و مشروعیت تبریک متقابل به آنها در مناسبت‌ها و اعیادشان، تاکید بیشتری می‌شود. زیرا خداوند به مسلمانان چنین دستور داده است()۲۳استدلال به رای برخی از علما در خصوص جواز قبول هدیه از غیر مسلمانان، یا تبریک مناسبت‌های آنان به این منظور آورده شده‌اند، که با اطلاع از آن نظرات، همین رفتارها با مسلمانان و مناسبت‌های عرفی و عاداتی آنان به طریق اولی قابل پذیرش خواهد شد.

مراسم ایام نوروزی

بخش عمده‌ای از آداب و رسوم و رفتارهای معمول در جریان مراسم نوروزی، که سبب می‌شوند سرور و شادی، لایه‌های مختلف جامعه را فرا بگیرد، نه تنها تضادی با مقاصد شریعت ندارند، بلکه در بسیاری از موارد، همسو نیز می‌باشند؛ خانه‌تکانی و نظافت کلی محل زندگی، پوشیدن لباس‌های نو و خوش رنگ، پاکیزگی و آراستگی، سیر و سفر، تفریح و شادی عمومی، دید و بازدید شادمانه، جمع شدن خانواده‌ها، صله‌ی رحم و مراسم دوستانه، بخشش و دلجویی، ابراز محبت و هدیه دادن و هدیه گرفتن، دعا و آرزوی موفقیت برای یکدیگر، به فراموشی سپردن کینه‌ها و کدورت‌های دیرینه و برقراری دوستی‌های تازه و ایجاد انس و الفت بین طبقات مختلف جامعه، همگی جزو رسوم و عادات پسندیده، و رفتارهای سازنده بوده، که با عقل و شرع کاملاً سازگارند و در این ایام، با گرمابخشی به محافل و مجالس، نقش مؤثری در همگرایی اجتماعی ایفا می‌کنند.

اما دسته‌ای دیگر از رفتارها نیز در این ایام، رایج هستند که به دلیل مخاطره‌آمیز بودن یا ایجاد مزاحمت برای شهروندان یا به دلیل آسیب به محیط زیست، با شرع و عقل سازگاری ندارند. استفاده‌ی وسیع از

مواد محترقه و ترقه‌های قوی و خطرناک، آلوده کردن هوا به دلیل آتش زدن لاستیک خودروها، بی‌توجهی به حفظ محیط زیست با ریختن زباله، تظاهر به فسق و بی‌بندوباری اخلاقی، نمونه‌هایی از رفتارهای نامطلوب شایع در این ایام هستند. اخیراً آسیب رساندن به درختان و زمین‌های کشاورزی و مراتع، در جریان سیزده بدر، به دغدغه و نگرانی جدی کشاورزان تبدیل شده است. علاوه بر این‌ها مجموعه‌ای از افکار و رفتارهای خرافی نیز در این ایام مرسوم هستند، که مبنای عقلی ندارند؛ باور به اینکه پریدن از روی آتش زردی آنها را می‌گیرد و سلامتی به آنها می‌دهد. نحس پنداشتن روز سیزده فروردین، و دفع نحوست آن با خروج از منزل، و گره زدن سبزه‌ها، از این جمله هستند.

یکی از نامطلوب‌ترین و پر مخاطره‌ترین رفتارهای رایج در ایام مرتبط با نوروز مخصوصاً چهارشنبه سوری، استفاده از ترقه‌ها و انواع مواد محترقه است. در سالهای اخیر مکرراً با حوادث ناگوار و صحنه‌های دردناک در این ایام روبرو بوده‌ایم. هر سال مواد محترقه‌ی غیر استاندارد قوی‌تر وارد بازار می‌شوند که علاوه بر تولید صدای مهیب و آزار دهنده، در مواردی سبب بروز آسیب‌های جسمی شدید نیز می‌شوند.

قربانیان اصلی آلودگی صوتی حاصل از این ترقه‌ها، مادران باردار، بیماران، سالمندان و افراد ضعیف و ناتوان هستند، که این ایام را با دلهره و نگرانی مضاعف سپری می‌کنند. زیرا عده‌ای برای سرگرمی خود با رفتارهای ماجراجویانه، باعث بر هم زدن آرامش نیم‌بندشان می‌شوند. بنابر این طبیعی است که به جای مشارکت در شادی عمومی، به خاطر تضییع حقوقشان به واسطه‌ی این اقدامات غیرمنصفانه نگران، و نسبت به آن معترض باشند. بخش عمده‌ای از ساکنان محله‌ها و مسئولین مراکز آموزشی و بیمارستان‌ها و مراکز درمانی نیز از این بابت بسیار گله‌مندند.

دردناک‌تر و تأسف‌بارتر این که، در سال‌های اخیر، خسارات جانی و مالی اعم از مرگ و میر، نقص عضو، مجروحیت و سوختگی و تخریب و آسیب دیدن ساختمان‌ها در اثر انفجار و آتش‌سوزی نیز، دامنه و شدت بیشتری داشته است. افراط در ایجاد هیجان و ماجراجویی، هر ساله خانواده‌هایی را به عزای می‌نشانند، جمع زیادی را راهی مراکز

درمانی کرده و آنان را به جای شرکت در شادی، تفریح، و دید و بازدید، درگیر درد و رنج و مصیبت می‌نماید. تعدیل و اصلاح گریزناپذیر این وضع، نیازمند عزم ملی مستمر و جدی می‌باشد که مسئولیت آن بر عهده‌ی دولت، سیاست‌گذاران، رسانه‌های عمومی، نهادهای فرهنگی، آموزشی و مدنی، صاحبان تربیون‌ها، شخصیت‌ها و بالاخره سرپرستان خانواده‌ها می‌باشد.

لازم است متولیان امر فرهنگ در جامعه، به گونه‌ای حکیمانه و منطقی و با صبر و حوصله، در جهت تقویت و برجسته نمودن وجوه مثبت، و تعدیل و اصلاح موارد ناپسند این رفتارها، اقدام کنند. تفکیک این موارد و اقدام در این راستا، نیازمند دقت فراوان است. و نباید به گونه‌ای عمل شود که شائبه‌ی ایستادگی همه جانبه در برابر آداب و رسوم ملی ایجاد کند، که نه مطلوب است و نه مؤثر. دین نیز نمی‌خواهد سنن ملی اقوام را از میان بردارد، بلکه در صدد آن است که به آنها سمت و سویی متعالی بدهد، و صرفاً مواردی را بر نمی‌تابد، که با فطرت انسان و ارزش‌های متعالی مغایرت دارند. این اصل را نیز باید به خاطر داشت که شیوه‌ی اسلام در نحوه‌ی تعامل و برخورد با عرف و آداب و رسوم، اصلاح‌گرانه بوده و با برخوردهای قهرآمیز و خشن و انقلابی، میانه‌ای ندارد.

برای علمای دین نیز مناسب‌تر آن است که به مخاطبان خود در این مناسبت‌ها توصیه کنند که در عین حال که از افکار و رفتارهای خرافی و اذیت و آزار دیگران و آسیب رساندن به محیط زیست پرهیز می‌کنند، از زیباییهای طبیعت لذت ببرند، در شادی و تفریح عمومی و وجوه مثبت عادات و رسوم این ایام، با جامعه‌ی خود همراه باشند، و با تأمل در این پدیده‌ها و نگاه عبرت‌بین به رویش و رستاخیز طبیعت، فرصتی برای آغاز فصلی نوین از زندگی فراهم کنند. که در آن ضمن بازبینی رفتارها و عملکرد گذشته، به جستجوی نقاط قوت و ضعف خود، بپردازند، و با شور و نشاط و همت و تلاش مضاعف، نسبت به ایجاد تحول درونی و اصلاح امور مادی و معنوی خود، اقدام نمایند.

ارجاعات:

- (۱) محمود شلتوت، من توجهات الاسلامیه، دارالشروق، قاهره، بی‌تا، ص ۶۵۴
- (۲) ایترنت، مقاله‌ی پیدایش فصول، نوشته‌ی مرتضی دلاوری.

(۳) لغت نامه‌ی دهخدا، جلد ۵۱، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، زیر واژه‌ی نوروز

(۴) زرین کوب، عبدالحسین، نقش برآب، انتشارات سخن، تهران، ۴۷۳۱ چاپ سوم، ص ۹۴۴

(۵) یاحقی، محمد جعفر، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، ۵۷۳۱، انتشارات سروش، تهران، ص ۶۲۴

(۶) آموزگار، ژاله زبان فرهنگ اسطوره انتشارات معین ۶۸۳۱ تهران ص ۹۴۲

(۷) بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، چاپ اول، بهار ۵۷، مؤسسه‌ی انتشارات آگاه، تهران، ص ۵۹۴ همان

(۸) لغت نامه‌ی دهخدا، جلد ۵۱، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، زیر واژه‌ی نوروز

(۹) علی بابیر، چه زن و یاد و بونه کان و هه لسه نگاندن ئک، نویسنه‌ی ته فسیر، ۲۱۰۲، هه ول ئیر ص ۹۶۱

(۱۱) محمد شمس الحق عظیم آبادی، عون المعبود شرح سنن ابوداود، جلد ۲، دار الحدیث، قاهره، ۱۰۰۲، ص ۰۸۴

(۲۱) ابن تیمیه، اقتضاء الصراط المستقیم بشرح ابن عثیمین، دار ابن هیثم، مصر، ص ۴۳۲

(۳۱) سنن ابن ماجه به شرح ابی الحسن الحنفی، محقق: خلیل مأمون شیخا، دار المعرفه، بیروت، ۲۰۰۲، جلد ۲ ص ۶۱

(۴۱) ابن تیمیه، اقتضاء الصراط المستقیم بشرح ابن عثیمین، دار ابن هیثم، مصر، ص ۲۴۲

(۵۱) علی بابیر، چه زن و یاد و بونه کان و هه لسه نگاندن ئک، نویسنه‌ی ته فسیر، ۲۱۰۲، هه ولیر ص ۹۶۱

(۶۱) محمد شمس الحق عظیم آبادی، عون المعبود، دارالحدیث، قاهره، ۱۰۰۲ جلد دوم ص ۰۸۴

(۷۱) عبدالله بن بیه، صنعت فتوا و احکام اقلیت ها، ترجمه‌ی عبدالظاهر سلطانی، نشر احسان، تهران ص ۳۳۳

(۸۱) ابن تیمیه، اقتضاء الصراط المستقیم بشرح ابن عثیمین، دار ابن هیثم، مصر، ۱۲۴۱، ص ۰۰۳

(۹۱) (لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) (ممتحنه/۸)

(۱۰۲) (الَّذِينَ أَحْلَلْ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَلٌ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلَلٌ لَهُمْ وَالْمُحْضَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْضَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ... (مائده/۵)

(۱۲) (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً... (روم/۱۲)

(۲۲) (وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا... (اسرا/۳۲)

(۳۲) (وَإِذَا حُيِمْتُمْ بِحِيَابَةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنِّ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَلِيمًا) (نساء ۶۸)

دلیر عباسی

نسیم فرح بخش بهاری در حال وزیدن است و طبیعت مرده در حال نوشدن و سوز و سرمای زمستان در حال رخت بر بستن. بهار نیز رویدادی است همانند سایر رویدادهای طبیعی و تاریخی که برای خردمندان برخوردار از گوش شنوا و چشم بینا حاوی درس‌ها و عبرت‌های فراوانی است. چنان که خداوند در آیه‌ی ۶۵ نحل می‌فرماید: «وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ» یعنی: خدا آست که از (ابر) آسمان آب را می‌باراند و زمین را پس از مرگ آن، (دوباره جان و) حیات می‌بخشد. بی‌گمان در این (کار بارانیدن و رویاندن و موات و حیات) دلیل روشنی (بر وجود مدبر حکیم) است برای آنان که گوش شنوا دارند.

دروسی که باید از بهار گرفت:

بهار نوید بخش آخرت است، به همین دلیل پیامبر ﷺ فرموده: «فَإِذَا رَأَيْتُمُ الرَّبِيعَ فَأَكْبِرُوا ذِكْرَ النَّسُورِ» یعنی: با دیدن بهار فراوان رستاخیز را به یاد آورید. خداوند هر سال یک بار زنده کردن طبیعت بعد از مرگ زمستانی را به ما نشان می‌دهد، تا تصور زندگی بعد از مرگ برایمان آسان گردد. خدایی که قادر باشد هر سال یک بار زمین و رویدنی‌های آن را بمیراند، سپس زنده گرداند، توانایی آن را هم دارد که تنها برای یک بار آدمی را بمیراند و در آخرت زنده گرداند.

بهار خوش آب و هوا دائم در پس زمستان سرد و سوزان می‌آید، همان‌گونه که روز روشن در پس شب سیاه. «وَإِخْتِلَافَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ

بهار، درس و تکالیف

فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (جائیه:۵) یعنی، همچنین در دگرگونی شب و روز و در چیزهایی، (همچون باران و نور و اشعه‌های گوناگون) که خدا از آسمان فرو می‌فرستد و (سبب) رزق و روزی هستند و خدا به‌وسیله‌ی آن‌ها زمین را بعد از مرگش حیات می‌بخشد و نیز در ورزش بادها (و بالطبع دگرگونی هوا) نشانه‌های بزرگی است برای آنان که به تعقل می‌پردازند. این آمد و شد پی در پی، حامل پیام امید است و به انسان می‌آموزد که فضای سرد و تاریک موجود همیشه ماندگار نیست و اگر تاب مقاومت در برابر آن وجود داشته باشد، رو به زوال است و خورشید گرم و تابان در پس این سوز و تاریکی، هر آن پرده از رخسار می‌زاید. سختی‌های امروز را به امید دستیابی به خوشی‌های آینده باید تحمل نمود.

در نومی‌دی بسی امید است
پایان شب سیه سفید است

نباید از زمستان انتظار هوای گرم داشت و از شب هوای روشن، بلکه باید با سرما و سیاهی آن دو ساخت و برایشان چاره‌اندیشی کرد. به قول اقبال لاهوری:

مسلمانی که داند رمز دین را
نساید پیش غیرالله جبین را
اگر گردون به کام او نگردد
به کام خود بگرداند زمین را

گرچه بهار زاینده‌ی یخ‌های زمستانی است؛ اما آن نیز ماندگار نبوده و چون جهانگردی است که چند صبحی نزد ما مهمان است و سپس سفر را بر حضر ترجیح داده و ما را به فصلی دیگر می‌سپارد. آمدن بهار معتدل

باید ما را نه از وسایل خنک‌کننده‌ی تابستان غافل نماید و نه از وسایل گرم‌زای پاییز و زمستان آتی. شادابی، طراوت، سرسبزی و خوشی‌های بهار، انسان متعادل را گرفتار غرور نمی‌کند. وی بهره‌ی خود را از فرصت پیش‌آمده فراهم می‌آورد. نه آمدن بهار می‌تواند او را از کوره به‌در برد و نه رفتنش او را اندوهگین گرداند. شخص متعادل خود را مصداق این آیه‌ی قرآن می‌گرداند که: «... لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» یعنی، ...این بدان خاطر است که شما نه بر از دست دادن چیزی غم بخورید و نه شادمان بشوید بر آنچه خدا به دستتان رسانده است. خداوند هیچ شخص متکبر فخرفروشی را دوست نمی‌دارد. مسلمانی که به قضا و قدر ایمان دارد هنگام روی آوردن خوشی‌ها و ناخوشی‌های زندگی شاکر و صابر است؛ زیرا می‌داند که زندگی معجون‌ی زیبا از هر دوی آن هاست: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا».

بهار یادآور گذشت یک‌سال از عمر آدمی‌ست و بهترین زمان برای محاسبه‌ی نفس و تجدید و تکمیل عهده‌هایی که با خود و خدای خود بسته‌ایم. رمز موفقیت انسان‌ها در محاسبه‌ی به هنگام نفس و اقدام به برطرف نمودن معایب است. کسانی که به محاسبه‌ی هر از چند گاه خود نمی‌پردازند، به معایب خویش اطلاع نمی‌یابند و در نتیجه چون به رفع آن عیوبشان نمی‌پردازند، در باتلاق معایب خویش دست و پا می‌زنند. بهار بهترین فرصت برای این مهم است. صاحبان اندیشه‌ی سالم به حساب خود می‌رسند، قبل از این که به حسابشان رسیدگی شود و نابخردان غافل از احوال

خویش، محاسبه‌ی نفس را جفا به خود تلقی می‌نمایند.

هدف از محاسبه و لازمه‌ی آن، برنامه‌ریزی برای آینده است که بدون آن محاسبه معنایی ندارد. هر کس گرایشی به تغییر و حرکت به سوی کمال دارد، باید در نیمه‌ی دوم اسفند محاسبه‌ی سالانه‌ی خویش را آغاز کند و برای سال پیش رویش برنامه ریزی نماید و اهداف سالانه‌ی خود را نصب العین قرار دهد، تا هر قدمی را که در سال نو برمی دارد، رو به جهتی مشخص و در راستای تحقق هدفی معین باشد. بدون داشتن نظم و برنامه جهت حرکت انسان روشن نیست و آدمی توانایی سنجش و ارزیابی خود را ندارد. بهار مناسب‌ترین فرصت برای این مهم نیز هست.

بهار، شادابی، طراوت، سرزنده بودن و تنوع پذیری را به ارمغان دارد. بهار هر سال، سه ماه بیشتر نیست؛ اما می‌شود دوازده ماه سال را بهاری بود. بهار می‌تواند ایستگاه خوبی برای تقویت روحیه‌ی نشاط و شادی و دگرپذیری و پایان دادن به جمود و در لاک خود ماندن و افسردگی و اندوه باشد. انسان در بهار بیش از هر فصل دیگری میل به بهره بردن از طبیعت و زیبایی‌های موجود در آن دارد، بیش از هر زمان دیگر به سیر و سفر می‌پردازد و برای آسایش تن و آرامش روان برنامه‌ها دارد. او می‌تواند برای همه‌ی سال انرژی و روحیه کسب کند و در فصل‌های دیگر سال نیز بهاری رفتار کند و بدین صورت بهار می‌تواند منشأ تغییر و تحول روانی و رفتاری در آدمی باشد.

برخورداری از هر نعمتی، تکالیفی به دنبال دارد که فرار از این تکالیف، منجر به زوال آن نعمت می‌گردد. بهار نیز نعمتی از نعمت‌های خداوند است که با وزیدن نسیم‌های نوید بخشش، مسؤولیت‌ها و تکالیفی را بر ما تحمیل می‌کند و بدون انجام آن‌ها از فواید و خوشی‌های آن کم بهره خواهیم ماند. از آنجا که در فصل بهار ارتباط انسان با طبیعت به اوج خود می‌رسد؛ و لذا اگر به وظایف خود در قبال طبیعت آگاه نباشد، می‌تواند بدترین نوع آسیب را به طبیعت وارد سازد. حفظ محیط زیست، مهم‌ترین وظیفه‌ی انسان در هر زمان خصوصا در فصل بهار می‌باشد.

دلایل قانونی و اخلاقی حفاظت محیط زیست در اسلام:

محیط زیست آفریده خداست و حفاظت

از آن به معنای حفظ آیات و نشانه‌های آفریدگار است.

اجزای تشکیل‌دهنده‌ی طبیعت، موجوداتی هستند که پیوسته در حال ستایش آفریدگار خود هستند؛ به همین دلیل عدم رعایت نظافت در مورد آن‌ها گناهی بزرگ محسوب می‌شود. چنانچه قرآن می‌فرماید: «تَسْبِیحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» یعنی، آسمان‌های هفتگانه و زمین و کسانی که در آن‌ها هستند، همگی خدا را تسبیح می‌گویند و بلکه هیچ موجودی نیست مگر این که (به زبان حال یا قال) حمد و ثنای وی می‌گوید، ولی شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید.(اسراء:۴۴)

همه‌ی قوانین طبیعت را خداوند وضع نموده است و هرچه در طبیعت اتفاق می‌افتد بر اساس قانون طبیعی خداوند است، پس باید از رفتارهای چون تخریب و یا آلوده نمودن طبیعت که در جهت تخطی از قانون خدا صورت می‌گیرد، ممانعت کرد

تأکید قرآن براین است که انسان تنها موجودی نیست که در این دنیا زندگی می‌کند: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ» یعنی، هیچ جنبنده‌ای در زمین و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند وجود ندارد، مگر این که گروه هائی همچون شمایند.(انعام:۳۸)

گرچه انسان برسایر موجودات کره‌ی خاکی برتری دارد اما مخلوقات دیگر نیز در خور احترام و حفاظت‌اند. پیامبرﷺ نیکی به حیوانات را نیز درخور پاداش می‌دانست.

اخلاق زیست محیطی در اسلام بر اصل «عدل و احسان» استوار است و همه‌ی روابط انسانی از جمله روابطِ با طبیعت باید بر همین مبنا باشد: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»(نحل:۹۰) لازمه‌ی التزام به این اصل، عدم سهل‌انگاری در حفظ محیط زیست و رعایت نظافت آن است.

به‌هم‌زدن تعادلی که خداوند به طبیعت بخشیده است، گناه محسوب می‌گردد. منبع همه چیز در عالم نزد خداوند است. خداوند در حد نیاز و مصلحتِ به زمین ارزانی می‌دارد: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزَلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» یعنی، چیزی وجود ندارد مگر این که گنجینه‌های آن در پیش ما است و جز به اندازه‌ی معین و مشخصی (که حکمت ما اقتضاء کند) آن را فرو

نمی‌فرستیم.(حجر:۲۱)

محیط‌زیست تنها از آن نسل حاضر نیست؛ بلکه نسل‌های آتی هم در آن سهیمند و نباید به سهم آیندگان در طبیعت خیانت ورزید. ضمیر «کم» در آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی بقره هم به این مهم اشاره دارد: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا».

و سرانجام خداوند وظیفه‌ی نیابت و جانشینی را بر عهده‌ی انسان نهاد و این وظیفه آنچنان دشوار بود که هیچ موجودی حاضر به پذیرش آن نشد. این وظیفه‌ی خطیر در بردارنده‌ی دو بخش مهم است که عبارتند از بندگی خدا و آبادانی زمین. حفظ محیط‌زیست نیز بخشی مهم از آبادانی زمین است که عدم رعایت آن شانه خالی کردن از بخشی از وظیفه‌ی جانشینی محسوب می‌گردد: «هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» یعنی، اوست که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است.(لوثی پ.پویمان،اخلاق زیست محیطی،ج ۲)

در دین مبین اسلام اصول اخلاقی معینی بر رابطه‌ی انسان با محیط زیست حاکم است. نقش انسان تنها در بهره برداری از طبیعت و لذت بردن از آن خلاصه نمی‌گردد؛ بلکه حفظ و حمایت از آن را نیز شامل می‌شود. پیامبرﷺ حتی در جنگ‌ها خود را در قبال حفظ درختان، چشمه‌ها و حیوانات مسؤول می‌دانست و مجاهدان اسلام را به حفاظت و از بین نبردن آن‌ها سفارش می‌فرمود. آن حضرت هنگام خشکسالی و کمبود باران نماز باران می‌خواند و دعا می‌نمود.

رابطه‌ی انسان با محیط زیست علاوه بر بهره‌گیری و حفاظت، شامل تفکر و توسعه هم می‌شود. بر ماست تا در جلوه‌های زیبای طبیعت به دیده‌ی اعتبار نظر افکنیم و از مظاهر متنوع طبیعت پند و اندرزها گرفت و در توسعه و آبادانی آن دریغ نورزیم.

بهاریه

صدیق قطبی

بهار که می‌رسد، خون تازه و بازیگوشی در رگان طبیعت می‌دود. جهان، چون زیبارویی که بر رخ گلگونه کشیده، با نبضی گرم و تپنده، حرکت و جنبشی نشاط‌آور در پیش می‌گیرد. هستی، یک‌باره شور و گرما و پویه و تکاپو می‌شود. از این‌روست که بهار، رستاخیز و قیامتی کوچک به شمار می‌رود. اهل معنویت بر این باورند که بهار جان آدمی هم هر گاه فرا رسد، رستخیز و گرماً، به ارمغان دارد. کسانی که به مرتبه‌ی معنوی بالایی دست می‌یابند، به مانند بهار، خاصیت رستاخیزی، قیامت‌گری و گرمابخشی دارند. مولانا می‌گوید:

کار مردان روشنی و گرمیست
کار دونان حيله و بی‌شرمیست

(مثنوی، دفتر اول)

«روشنی و گرمی» میوه‌ی فرخنده‌ی جان بهاری فرزنانگان دیده‌ور است. مردان معنا و جان‌های مهذب و منزّه، واجد دو موهبت غبطه‌انگیز «روشنا و گرما» هستند.

بزم عارفان از شمع روی حضرت دوست روشن است و این روشنی چیزی نیست که موقوف آمد و شدِ شب و روز باشد.

سعدی شیراز، مردان حق را به وصف «روشنی» می‌ستاید و آنان را با اوصافی چون «روشن نفس»، «روشن ضمیر»، «روشن نهاد» و... یاد می‌کند.

برآسود درویش روشن نهاد
بگفتای زدت روشنایی دهاد

(بوستان، باب دوم)

می‌گوید:

شب مردان خدا روز جهان افروزست
روشنان رابه حقیقت شب ظلمانی نیست

و روشنی‌بخشی را محصولِ سوزدل و گرمای درون می‌داند:

وجودی دهد روشنایی به جمع
که سوزیش در سینه باشد چو شمع

(بوستان، باب چهارم)

حافظ شیراز هم، مصاحبت وجودی را آرزو می‌کند که اندیشه و بینش روشنی داشته باشد:

دل که آیینهِ شاهی‌ست غباری دارد
از خدا می‌طلبم صـحبت روشن‌رایی

مطابق تلقی دینی، رهروی که از چراغ روی دوست محروم باشد، در ظلمت‌های فراگیر دنیوی گرفتار می‌شود. خداوند، که خود، نور هستی است[نور:۳۵] مؤمنان را



از تاریکی‌ها به سوی روشنی و نور رهنمون می‌شود[احزاب:۴۳] و به پاداش ایمان، فراروی‌شان را روشن می‌دارد[حدید:۲۸]، و پیامبرﷺ خود چراغی فروزان است. [احزاب:۴۶]

گفته‌ی حافظ شیراز، زبان حال سالکان عارف است:

شب ظلمت و بیابان، به کجا توان رسیدن
مگر آنکه شـمع رویت به رَهمِ چراغ دارد
مردان حق و کسانی که با نظر به طلعت یار، دیده‌ور شده‌اند، در حقیقت، پیامبر روشنی و رسول آفتاب‌اند؛ مولانا می‌گوید:

چو غلام آفتابم هم از آفتاب گویم
نه شبم نه شب‌پرستم که حدیث خواب گوید

چو رسول آفتابم به طریقیستِ رحمانی
پنهان از و پیرسم به شما جـواب گویم

خاصیت بهارآسایی و قیامت‌صفتی دیگری که عارفان راستین دارند، گرما است. آنان نه‌تنها جان و دلی گرم و پُرسوز دارند، بلکه هر که را که در مجاورت آنان باشد، گرم می‌کنند. مولانا مردِ حق را «رستخیز ناگهان» می‌نامد و بر این باور است که در درون برگزیدگان، صد قیامت نقد وجود دارد:

مـعجزاتی و کراماتی خـفی
بـرزنـد بر دل ز پیـران صـفی

که درونشان صد قیامت نقد هست
کمترین آنک شود همسایه مست

(مثنوی، دفترششم)

پس محمد صد قیامت بـود نقد
ز آنک حل شد در فنای حلو عـقد

زاده‌ی ثانیست احمد در جـهان
صد قیامت بود او انـسـدر عـیان
زو قیامت را هـمی پرسیده‌اند
ای قـیامت تا قـیامت راه چند

باز با آن حال می‌گفتی بـسی
که ز مـحشر حشر را پرسدکسی

(مثنوی، دفترششم)

خـمـیز دردم تو به‌صور سهمناک
تا هـزاران مرده بر روید ز خاک

چون تو اسرافیل وقتی راست‌خیز
رستخیزی سـاز پیش از رستخیز

هر که گوید کو قـیامت ای صنم
خویش بنما که قـیامت نک منم

در نـگر ای سـایـل محنت‌زده
زین قیامت صد جـهان افزون شده

(مثنوی، دفتر چهارم)

مولانا در غزلی گرم، از اشتیاق وافر خود به خورشیدواری می‌گوید:

رها کن تا چو خورشـیدی قبایی پوشم از آتش
در آن آتش چـسو خورشـیدی جهانی رابیاریم

رها کن تا که چون ماهی گـدازانِ غمش باشم
که تا چون مه نکاهم من چو مه زان پس نیفزایم

عارفان، دعوت و ندایی را که آدمی را به جنبش و حرکت وا دارد مبارک و خجسته می‌دانند و با نگاهی «کارکردگرایانه»، بر این باورند که از پی‌آمد یک سخن و باور می‌توان به صحت و سقم آن ره بُرد. مولانا می‌گوید:

هـر نـدایی که ترا بالا کشید
آن ندا مـی‌دان که از بالا رسید

هر نـدایی که ترا حرص آورد
بانگ گرگی دان که او مردم دَرَد

[مثنوی، دفتر دوم]

از نظر مولانا همین که سخنی و دعوتی آدمی را از سطح خاک، کمی بالاتر بکشد، ندایی رحمانی و مبارک است. همین که فرد از جایگاه خود کنده شود و یک گام به جلو بردارد و از خویشتن ناموزون و نادل‌خواهش قدمی دور شود و جنبش و حرکتی از خود نشان دهد، مُراد حاصل شده‌است. می‌گوید:

«مرغی که از زمین بالا پرد، اگر چه به آسمان نرسد، اما این قدر باشد که از دام دورتر باشد و برهد. و همچنین اگر کسی درویش شود و به کمال درویشی نرسد، اما این قدر باشد که از زمرةی خلق و اهل بازار و از زحمت‌های دنیا برهد و سبک‌بار گردد که: نَجَا المـخفـفون و هـلک المـثـقلون– سبک‌باران رستگار شدند و گران‌باران تباه گشتند.»[۱]

حکایت زیر که در باب شیخ بوسعید بوالخیر است، در همین زمینه قابل فهم است:

شیخ یک‌بار به طوس رسید. مردمان از شیخ استدعای مجلس کردند. اجابت کرد. بامداد در خانقاه استاد تخت بنهادند. مردم می‌آمد و می‌نشست. چون شیخ بیرون آمد مهربان قرآن برخواندند و مردم بسیار درآمدند، چنانک هیچ جای نبود. معرّف برپای خاست و گفت: «خدایش بیامرزاد که هر کسی از آنجا که هست یک گام فراتر آید.» شیخ گفت: «وصلی الله علی محمد و آله اجمعین.» و دست به روی فرو آورد و گفت: «هرچه ما خواستیم گفت و همه پیغامبران بگفته‌اند، او بگفت که از آنچه هستید یک قدم فراتر آییند.» کلمه‌ای نگفت و از تخت فرود آمد و برین ختم کرد مجلس را.[۲]

شمس تبریزی هم، با به دست دادن نشانه‌هایی از این سنخ، خاصان حق را از مزوران بی‌مایه تمیز می‌دهد. به باور او، هر باور و اعتقادی که «گرما» بخشد، شایسته‌ی التزام و تمسک است و از هر نگرشی که «سردی» دهد، باید دور ماند و پرهیز کرد:

«هر اعتقاد که تو را گرم کرد، آن را نگه دار و هر اعتقاد که تو را سرد کرد، از آن دور باش!»[۳]

به گمان او، عارف راستین و فرشته صفت کسی است که مصاحبت او بسط و گرما و گشادگی به‌دنبال دارد و هر که مصاحبت و هم‌سخنی با او قبض و تنگی و سردی در پی داشته باشد، از جنس شیطان و دوزخ است:

«هر که را خلق و خوی فراخ دیدی و سخن گشاده و فراخ حوصله، که دعای خیر همه عالم کند، که از سخن او تو را گشاد دل حاصل می‌شود، و این عالم و تنگی او، بر تو فراموش می‌شود، آن فرشته است و بهشتی. و آنکه اندر او و اندر سخن او قبض می‌بینی و تنگی و سردی، که از سخن او چنان سرد می‌شوی که از سخن آن کس گرم شده بودی، اکنون به سبب سردی او آن گرمی نمی‌یابی، آن شیطان است و دوزخی. اکنون هر که برین سر واقف شود و آن معامله‌ی او شود، به صد هزار شیخی التفات نکند.»[۴]

به باور شمس تبریز، باید به دنبال باور و سخنی رفت که پیامد فرخنده‌ی بسط و گرما را به دنبال داشته باشد و توصیه می‌کند، با گرمای درونی است که می‌توان دیگران را هم‌مسیر خود کرد و اثربخش افتاد:

«چنان گرم باشید در آن طلب که گرمی طلب شما بر هر که بزند، آن کس بیفتد و با شما یار شود.»[۵]

مولانا در عبارتی شگرف و حیرت‌آور عنوان می‌کند که حتی با نظر بر این نکته، خیال را بر حقیقت ترجیح می‌دهد:

«من بنده‌ی آن خیالم که حق آنجا باشد، بیزارم

از آن حقیقت که حق آنجا نباشد.»[۶]

غیر از بهاری که در عرصه‌ی جهان روی می‌دهد، بهاری در ساحت جان اتفاق می‌افتد که چون رستاخیزی، موجب تبدّل وجودی فرد می‌شود و تیرگی و سردی را از دل می‌روید و روان فرد را سرتاسر روشن و گرم می‌کند.

بگذر از باغ جهان یک سحر ای رشک بهار تا ز گلزار و چمن رسم خزان برخیزد

(غزلیات شمس)

بهار حقیقی و پُربرکت، بهار دل و جان است و چه بسا باغ و بهارانی که جان تیره و سردِ فرد را چون خزانی ملال‌آور است:

گو بهار دل و جان باش و خزان باش، ار نه ای بسا باغ و بهاران که خزان من و توست (هـ. ا. سایه)

آن بهار نهران که مولانا از آن سخن می‌گوید و اشاره می‌کند: «غیر بهار جهان هست بهاری نهران»، همین بهار جان و روان آدمی است. «کار مردان روشنی و گرمی است» و از این‌رو، دستیابی به بهار جان، موقوف هم‌صحبتی با فرزانه‌گانی روشن‌ضمیر و گرم‌پوی است. خواجه شیراز می‌گوید: «چالاک‌ی» و «چستی»، کلید سعادت و دولت است:

در مذهب طریقت خامی نشان کفر است آری طریق دولت چالاک‌ی است و چستی

و به همین سبب است که ره‌توشه‌ی سالکان را چستی و چالاک‌ی می‌دانند:

دَع التَّكاسُلُ تَغْنَمَ فَعَد جَرَى مَثَلٌ كَه زَاد راه‌روان چستی است و چالاک‌ی

گرما و طلب و چالاک‌ی؛ و همواره در جنبش و تکاپو بودن، مبارک است و نشان از درونی بهاری دارد. چرا که در نهاد بهار، خیزش و رویش و جوشش است. به همین سبب است که عارفان «اشفتگی» را بر «خفتگی» ترجیح داده‌اند و «به راه بادیه رفتن» را «بر نشستنِ باطل» فضل نهاده‌اند:

دوست دارد یار این آشفتگی کوشش بییهوده به از خفتگی آنک او شاهست او بی‌کار نیست ناله از وی طرفه کو بیمار نیست بهر این فرمود رحمان ای پسر — «کل یوم هو فی شأن» ای پسر — اندرین ره میتراش و میخراش تا دم آخر دمی فارغ مباش (مثنوی، دفتر اول)
به راه بادیه رفتن به از نشستن باطل که گر مراد نیام به قدر وسع بکوشم (سعدی)

خواجه‌ی شیراز به نکته‌ی ظریفی اشاره می‌کند و می‌گوید بی‌عملی و فقدان تحرّک و جنب و جوش، موجب ملال و دل‌زدگی می‌شود و عالمان و دانایان جهان، از این‌روی ملول و غم‌زده‌اند که خیزش و جوششی ندارند:

نه من ز بی‌عملی در جهان ملولم و بس ملالت علما هم ز علم بی‌عمل است

جویباری که توقف کند، در زمین فرو می‌رود و روّ روان، به دریا می‌رسد:

آبی که برآسود زمینش بخورد زود دریا شود آن رود که پیوسته روان است

(هـ. ا. سایه)

به تماشای بهار جهان نشستن، و پنجره‌ی دل را به هوای بهاری گشودن، می‌تواند آرام آرام، ما را به آن بهار جان و نهران رهنمون کند؛ چرا که مصاحبت و معاشرت با هر چیزی، کمابیش، اوصاف و خصّال آن را در اندورنه‌ی فرد می‌نشانند. در هر چیزی که نظر کنی، همان چیز می‌گردد و به گفته‌ی بسیار دقیق شمس تبریز: «همنشین، تو را در عالم خویشان کشد.» بهاء ولد می‌گوید:

«در کوه می‌نگری، تُرنجیدگی او در تو پدید می‌آید. در سبزه و باد می‌نگری و می‌اندیشی، لطافت در تو پدید می‌آید.»[۷]

شمس تبریز هم گفته است: «لا شک با هر چه نشینی و با هر چه باشی خوی او گیری. در گه نگری در تو پَخسیتگی [قبض و دل گرفتگی] درآید، در سبزه و گل نگری تازگی در آید؛ زیرا همنشین، تو را در عالم خویشان کشد.»[۸]

اینک مجال‌ی پدید آمده است تا به تماشای رستخیز بهار بنشینیم و با وام‌گیری از مدرسه‌ی بهار، بر روشنا و گرمای وجودمان بیفزاییم.

ای بستگان تن به تماشای جان روید
کآخر رسول گفت تماشا مبارکست

[غزلیات شمس]

ارجاعات:

[۱].نفحات الأنس من حضرات القدّس، نورالدین عبدالرحمان جامی، مقدمه تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی، نشر سخن، چاپ پنجم، ۱۳۳۱ش

[۲].اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی‌سعید، محمد بن منور میهنی، مقدمه تصحیح و تعلیقات دکتر محمد رضا شفیع‌ی کدکنی، انتشارات آگاه، چاپ ششم، ۵۸۳۱ش

[۳] و [۴]. خمی از شراب ربّانی: گزیده‌ی مقالات شمس، انتخاب و توضیح محمد علی موحد، نشر سخن، چاپ دوم، ۱۳۳۱ش

[۶]. فیه ما فیه، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، نشر نامک، چاپ سوم، ۱۳۳۱ش

[۷]. معارف بهاء‌ولد، محمد بن‌حسین خطیبی بلخی، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات

طهوری، ۲۵۳۱ش

[۸]. خمی از شراب ربّانی: گزیده‌ی مقالات شمس



مقصود فراستخواه

نوروز اگر هم جشنی است و جنبشی است در وهله‌ی اول، از آن طبیعت است. این برای بهانه‌ای کفایت می‌کند که در چنین روزی، درک ناچیزت را از طبیعت با مخاطبان خویش در میان بنهی.

چيست اين که طبيعتش می‌نامند؟ ترکیبی بغایت متنوع از عناصر که روز و شب با آن و در آن به سر می‌بریم؛ از بدن‌های خویش تا اشیای پیرامون، درخاک و در و دشت، تا کائنات دور و ستارگان زیبایی که اثر عتیق نوری برجای مانده از اجرام متلاشی شده در آسمان ما هستند. طبیعت، کثرتی کرانه ناپیدا از بی‌نهایت کوچک‌ها تا بی‌نهایت بزرگ‌هاست؛ صورت‌بندی‌هایی مختلف از ذرات و بارهای مثبت و منفی با خصائص و رفتارها و حالات و اطوار متفاوت.

طبیعت همین حسن‌ها و میل‌ها و نیازهای من، این دردها و لذت‌ها و این احساس‌های من است. طبیعت، زمین و آسمان و درخت و ابر و باد و سبزه و آب و خاک است. گاهی سرد است و گرفته و گاهی در بسط و گشودگی است. گاه خشک می‌شود و گاهی نرم نرمک می‌روید و صد هنر نهفته از خویش عیان می‌کند. طبیعت، این بدن‌های ماست که گاهی میل به رخوت و لختی دارند و گاهی در جنب و جوشند و ادراکات عالی و نیازهای برتر می‌جویند.

طبیعت، سرشتی جدالی دارد. حاوی اضداد است، بریک منوال نیست. بی‌قرار است.



طبیعت بی‌قرار ما



افتان و خیزان است. پایین و بالا می‌شود. رو به افول و سردی می‌نهد، پژمرده می‌شود، می‌خشکد، می‌پوسد، زوال می‌یابد اما از دل همین پوسیدن‌ها و گندیدن‌ها باردیگر می‌جنبد، جوانه می‌زند، می‌روید، سر برمی‌آورد، سبز می‌شود، می‌شکفد و غنا می‌گیرد و بر و بار می‌دهد. می‌خوابد و بیدار می‌شود.

حیات طبیعت از رهگذر تخمیرهایش سرزده است، از جمادی مرده است و نامی شده است، از عالم حیوانی به اطوار انسانی رسیده است. در بشریت نیز چندین و چند مردن و باردیگر بال و پر گرفتن، رویه‌ی معمول در این طبیعت است؛ پس تو را هر لحظه مرگ و رجعتی است.[۱] طبیعت ما، فضای میان اینرسی‌ها و حرکت‌هاست، فضای میان ماندگرای‌ی‌ها و لختی‌ها از یک‌سو و رشد و نماها و جنبیدن و روان شدن و شکفتن و روییدن و پُرثمر شدن از سوی دیگر است.

طبیعت ما، تعادل خویش را در بی تعادلی می‌جوید. از اسفندی که دیروز به سرآمد تا به امروز، هوا چقدر از حالی به حالی شده است؛ سرد شده است، برف باریده است اما همچنان می‌گوییم بهار می‌آید و حقیقتاً هم می‌آید، مگر می‌شود که نیاید.

بدن‌های ما پاره‌ای از همین طبیعت‌اند. می‌خوابند، خسته می‌شوند، می‌ترسند، میل‌های به‌ظاهر حقیری می‌کنند و همی بیدار می‌شوند، سودای سر بالا می‌گیرند، می‌اندیشند، به تقلا در می‌آیند، می‌جنبند و عزیزمت می‌کنند، تنش می‌خواهند، کلنجار می‌روند، هوای دلبری می‌کنند و ارزش‌ها می‌آفرینند. طبیعت ما، همه‌ی اینهاست. بدن‌های واقعی ما همین است؛ از آن نانی که می‌خواهیم به دست بیاوریم تا این معنایی که دوست داریم به دست دهیم.

جامعه‌ی ما از همین بدن‌ها به وجود

آمده است؛ هنجار دارد و بی‌هنجاری نیز. در قبض و بسط است، افت و خیز می‌کند، از حالی به حالی می‌شود، گروه‌هایی کثیر با احوال متفاوت است، سیر اطوار و طی ادوار می‌کند، نشیب و فراز دارد، افول می‌یابد، دوباره به پیش در می‌آید و تجدید می‌شود. تاریخ و جامعه‌ی ما همه‌ی اینهاست.

در اینجا ممکن است دو طرز نگاه متفاوت، اتفاق بیفتد. نگاهی که فقط این یا آن وضع و حالت را می‌بیند و نگاهی که به سَرِی نهفته در پس پشت اوضاع و حالات، چشم می‌دوزد. شاید اگر با زبان فلسفه‌ی قدیمی خودمان بگوییم؛ نگاه اول، اصالت را به تعینات و ماهیات می‌دهد و نگاه دوم، به وجود. من شخصاً دوست دارم تعینات را اهمیت بدهم و ماهیت‌های واقعاً موجود متعین را نظاره بکنم اما پیوسته در ظل وجود و از منظر وجودی؛ «وجود اندر کمال خویش ساری است، تعین‌ها امور اعتباری است.» [۲].

آن وجود اصیلی که هست، سعه‌ی هستی‌اش همه‌ی طبیعت ما را فراگرفته است، همه‌ی طبیعت ما با تمامی اطوارش، مرئی و مجلای اوست. این اوست که با طبیعت در ظهور و بطون است. در این نزدیکی؛ لای این شب بویا، پای آن کاج بلند، روی آگاهی آب، روی قانون گیاه [۳]. صحرا اوست، دریا اوست، اما فروکاستنی به یکی از این تعینات نیست. امری عظیم فراسوی همه‌ی اینهاست. سَرِی در طبیعت هست که هر لحظه به شکلی بت عیار در می‌آید، دل می‌برد و نهان می‌شود. هر دم به لباسی در می‌آید، گه پیر و جوان می‌شود [۴].

طبیعت سرزمین ما، هم برگ ریز خزان و برف و بوران و زمستان و هوای «بس ناجوانمردانه سرد» است و هم بهار است و فصل شکفتن‌هاست. نیاکان ما، چله و یلدای سرد او را با نوروز متعادل و ملایمش یکجا گرامی داشتند. مهم، فهم آن راز عشقی است که در ذرات طبیعت هست؛ «گر نبودی عشق بفسردی جهان» [۵].

در طبیعت بدن‌هایمان نیز میل‌های روزمره‌ی ما رفیق شفیق نیازها و درک‌ها و کشش‌ها و گرایش‌ها و معانی و عزائم و مطلوبیت‌های سطح بالای انسانی ما هستند. در اینجا نیز آنچه اهمیت دارد به یاد داشتن آن زلال هستی خویش است که بسیار بسی برتر از

میل‌ها و طبایع ماست، از جنس آگاهی و ادراک و تمییز است، باز شدن و بسط یافتن است، از نوع سربرآوردن و شکفتن و به بار و بر رسیدن است، «درصدف خویش گهر ساختن است» [۶]. طبیعت بدن ما ذره‌ای از نور بی‌انتهاست، تکه‌ای از حقیقت است، نمی‌ازیمی است و قطره‌ای از دریای خروشان وجود است.

طبیعت جامعه‌ی ما نیز حاوی اضداد و حاصل کشاکش نیروهای مختلف زندگی است و از رهگذر همین تضادها و فرود و فراز هاست که تحول و تحقق پیدا می‌کند. درست مثل همان حیات که از دل تخمیرهای طبیعت ظاهر می‌شود، جنبش‌ها و پوشش‌های اجتماعی ما نیز از متن فروبستگی‌ها، بحران‌ها و دشواری‌ها سر بر می‌آورند.

مهم این است که اصالت وجود خویش را از یاد نبریم. مثل طبیعتی که با تمام فراز و نشیب‌هایش، از پای و پویه نمی‌ماند، ما نیز هستیم و می‌مانیم. گوهری درماست که از پس میل‌ها و لختی‌های روزمره‌ی مان، تکان می‌خورد و ما را به عزیمتی بیشتر، به خودآگاهی و خودشکوفایی، به اخلاق و بلوغ انسانی و به رشد و توسعه‌ی اجتماعی و به آن بلند اوج خویش فرامی‌خواند.

آن وجود اصیل نهفته‌ای که طبیعت ما به او آغشته است، زیر پوست ما همچنان موج می‌زند و آواها و نواهای بلندی از زیستن را طنین می‌اندازد و به یادمان می‌آورد که در پس همه‌ی سرگرمی‌ها و تضادها و افت و خیزها و سوءتفاهمات مان، با آن آشنا هستیم؛

ما همه اجزای آدم بوده ایم
در بهشت آن لحن‌ها بشنوده ایم
گرچه بر ماریخت آب و گل شکی
یادمان آید از آن‌ها چیزکی [۷]

- ارجاعات:
[۱] دفتر اول مثنوی
[۲] شبستری، گلشن راز: ۳۴
[۳] از سپهری؛ صدای پای آب.
[۴] اقتباس از مستزاد مشهور منسوب به مولانا در غزلیات شمس که بنابر تحقیقات اخیر، سروده‌ی یکی از مریدان اوست (هر لحظه به شکلی بت عیار در آمد؛ دل برد و نهان شد، هر دم به لباس دگران یار بر آمد؛ گه پیر و جوان شد)
[۵] دور گردون‌ها ز موج عشق دان گر نبودی عشق بفسردی جهان کی جمادی محو گشتی در نبات؟ (مثنوی مولوی؛ ۹/۵-۴۵۸۳)
[۶] از اقبال لاهوری
[۷] مثنوی مولوی؛ ۴/۷-۶۳۷

*برگرفته از سایت شخصی نویسنده

اسلام و نوروز

۲- معنای عید

واژه‌ی «عید» از واژگان قرآنی بوده و یک‌بار در قرآن کریم ذکر شده است: «قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (آل‌مائدة: ۱۱۴) عیسی پسر مریم گفت بار اله‌ها پروردگارا از آسمان خوانی بر ما فرو فرست تا عیدی برای اول و آخر ما باشد و نشانه‌ای از جانب تو و ما را روزی ده که تو بهترین روزی‌دهندگان.

عید از ریشه «ع و د» بوده و فراهیدی (۱۷۰هـ) در قدیمی‌ترین معجم عربی می‌نویسد: «عید یعنی هر روزی که زمان گردآمدن مردم باشد... و گفته شده از این رو عید نامیده شده که مردم به آن عادت می‌کنند» [۴]

راغب اصفهانی می‌نویسد: «آنچه که یکی پس از دیگری تکرار می‌شود» [۵]

بنابراین وجه تسمیه‌ی واژه عید در «تکرار شدن» یک مناسبت می‌باشد؛ زیرا ریشه «ع و د» در زبان عربی به معنای رجوع کردن و بازگشتن است.

۳- عید در اسلام

مسلمانان دو روز «قربان» و «فطر» را جزء اعیاد خود دانسته و آداب مخصوص شرعی را در آن دو روز به‌جا می‌آورند. ما در اینجا در پی بررسی احکام این دو روز و بررسی تاریخچه آن‌ها نیستیم، بلکه فقط به این نکته اشاره می‌کنیم که اعراب قبل از اسلام نیز اعیادی برای خود داشته‌اند به‌خصوص عید قربان که از سنت‌های ابراهیمی بود و قبل از بعثت پیامبر اسلام ﷺ نیز وجود داشته است. از جمله می‌توان به خبر واحدی اشاره کرد که بخاری و دیگران نقل کرده‌اند: «از عایشه نقل شده: ابوبکر نزد من آمد در حالی که دو دختر جوان از انصار مشغول آوازخوانی اشعاری بودند که انصار در روز بُعث می‌خواندند. عایشه گفت که این دو

عدنان فلاح‌پیشه

نوروز بالعرض - و نه بالذات - تبدیل به یک بدعت گشته چون در آن عده‌ای جمع شده و روزه می‌گیرند در حالی که چنین چیزی بر مبنای تعاریف دوگانه‌ی شاطبی از بدعت، مشمول عمل ایجاد شده به منظور اعطای شریعت، شده و نهایتاً جزء بدعت‌ها محسوب می‌شود. بنابراین مراسم نوروز به خودی خود نمی‌تواند جزء بدعت‌ها قرار گیرد و هیچ نصی دال بر چنین چیزی در شرع وجود ندارد. در این نوشتار در پی آنیم که به‌طور خلاصه و موجز، نسبت بین شریعت اسلام و مراسم باستانی عید نوروز را روشن کنیم.

۱- تاریخچه نوروز

کتابت غیر قرآن نزد مسلمانان، تقریباً دو قرن بعد از رحلت محمد ﷺ آغاز شد. از اواسط عصر عباسی اول (۱۳۲-۲۳۲هـ) به تدریج رساله‌ها و نوشته‌جاتی در موضوعاتی مثل لغت عرب، تفسیر، حدیث، تاریخ و... در میان مسلمانان ظهور کرد. اما ابن‌جریر طبری (۳۱۰هـ) جزو اولین کسانی بود که در کتاب خود، به‌طور مفصل به تاریخ ایران قبل از اسلام پرداخت. البته پیش از او کسانی چون ابن‌واضح یعقوبی (۲۹۲هـ) نیز اشاراتی مختصر به این موارد داشته‌اند. لازم به ذکر است که تمام روایات مورخان قرین صحت نبوده و اهتمام غالب آنان بیشتر به فرآیند جمع‌آوری بوده نه تنقیه‌ی چنان که خود طبری در مقدمه تاریخش به این نکته تصریح می‌نماید. [۱]

اما طبری نوروز را از ابداعات «جمشید» می‌داند که به برکت غلبه بر شیاطین آن را جشن گرفت و تا پنج روز بعد از آن را نیز عید اعلام کرد. [۲] مسعودی مورخ و جهانگرد بزرگ قرن چهارم نیز این رأی را نظر غالب مردمان دانسته و نوروز را به زمان جمشید منتسب می‌کند. [۳]

دختر به خوانندگی اعتداد ندارند. ابوبکر گفت: آیا شایسته است در خانه‌ی رسول الله ﷺ نغمه‌ی شیطان شنیده شود؟ و آن روز، روز عید بود پس نبی ﷺ جواب داد: ای ابوبکر هر قومی عیدی دارند و این هم عید ماست. [۶] بر اساس این روایت پیامبر ﷺ متعرض عمل آن دو دختر نشده و به عید بودن آن روز استشهاده می‌فرماید. اما «یوم البعث» از اعیاد اهالی مدینه و مربوط به نبردهای بین دو قبیله‌ی اوس و خزرج می‌شد که در آن اشعاری حماسی را بر ضد همدیگر رد و بدل می‌کردند. قابل ذکر است که عده‌ای از فقهای سلف (مثل امام محمد غزالی) [۷] و خلف (شیخ یوسف قرضاوی، شیخ عبدالمعطي بیومی و...) [۸] بر اساس این روایت به حلیت غنای بانوان فتوا داده‌اند، البته به شرطی که توأم با مفسده و اشعار شهوانی نباشد.

۴- نوروز در تاریخ مسلمانان

تاریخ مسلمانان از همان ابتدا که مورد گزارش مورخان عصر عباسی قرار گرفته با نوروز ایرانیان عجین شد. مورخان نقل کرده‌اند که ابوثابت جدّ امام ابوحنیفه (۱۵۰هـ) در روز نوروز، به علی بن ابی طالب ﷺ فالوده تعارف کرد و ایشان بعد از تناول چنین گفت: «نُورُزُنا کُل یوم» یعنی هر روز ما نوروز است. [۹] همچنین قاسم بن سلام (۲۲۴هـ) از «هارون بن عتره» نقل کرده که پدرش برای تبریک نوروز یا مهرگان حضور علی ﷺ رفته و با هدایای نوروزی نزد او مواجه شده است. [۱۰]

اما چنان که مورخان آورده‌اند اولین دستور حکومتی برای برپایی نوروز و مهرگان به زمان معاویه بن ابوسفیان باز می‌گردد. ذهبی می‌نویسد: «كَانَ مُعَاوِيَةَ أَوَّلَ مَنْ اتَّخَذَ اللَّيْثُونَ لِلْحَنَمِ، وَأَمَرَ بِالْيَزْزُورِ وَالْمَهْرَجَانِ» [۱۱]

واقع امر این است که تا زمان المعتضد عباسی (۲۸۹هـ) هیچ مخالفت رسمی از طرف سلسله‌های اموی و عباسی با نوروز انجام نگرفت. معتضد در سال ۲۸۲ دستوری

رسمی دال بر نهی از برپاداشتن مراسم نوروزی مثل آتش افروختن و... صادر و آن را به آفاق اعلام کرد[۱۲] جستجو در تراث فقهی نشان می‌دهد که موضوع نوروز تا زمانه‌ی فقه‌ای عصر مملوکی، موضوعی مسکوت بوده و در فقه ائمه‌ی عصر عباسی، اشاره‌ای به آن نشده است.

اما عمده‌ی دلیل مکروه دانستن نوروز از سوی فقه‌ای متأخر، «بدعت» خواندن این مراسم است. اما آیا می‌توان به تعریفی روشن و جامع از بدعت-به طوری که مورد اجماع همه‌ی فقه‌ها قرار گیرد-رسید؟

فقیه و اصولی بزرگ امام شاطبی (۷۹۰هـ.ق) کسی است که در این راه جهد بسیار کرده و کتاب ضخیم خود «الإعتصام» را به طور کامل به همین موضوع اختصاص داده است. او دو تعریف کلی از بدعت ارائه می‌دهد. تعریف اول نظر کسانی است که بدعت را فقط در عبادات محصور کرده‌اند: «فَالْبِدْعَةُ إِذْنُ عِبَادَةٍ عَنْ طَرِيقَةٍ فِي الدِّينِ مُخْتَرَعَةٌ، تَضَاهِي الشَّرْعِيَّةَ، يُقْصَدُ بِالسُّلُوكِ عَلَيْهَا الْمُبَالَغَةُ فِي التَّعْبُدِ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ» بدعت، طریقی ابداع شده در دین است که شباهت به احکام تشریحی خداوند دارد و هدف از آن زیاده‌روی و مبالغه در پرستش و فرمانبرداری خداوند سبحان است.[۱۳]

تاریخ مسلمانان از همان

ابتدا که مورد گزارش

مورخان عصر عباسی قرار

گرفته با نوروز ایرانیان

عجیب شد. مورخان نقل

کرده‌اند که ابوثابت جدّ

امام ابوحنیفه (۱۵۰ هـ.ق)

در روز نوروز، به علی بن

ابی طالب رضی الله عنه فالوده تعارف

کرد و ایشان بعد از تناول

چنین گفت:

«نُورُ رَوْثًا كُلُّ يَوْمٍ»

هر روز ما نوروز است.[۹]

شاطبی در ادامه تذکر می‌دهد که این تعریف بر اساس منهج کسی است که «عادات» را داخل در بدعت نمی‌داند. بر اساس این تعریف از بدعت، نمی‌توان کلیت مراسم نوروز را بدعت خواند؛ زیرا هیچ مسلمانی نوروز را به خاطر «مبالغه در پرستش خداوند» عید نمی‌داند بلکه آن را به عنوان یک جشن باستانی و خارج از شرع اسلام لحاظ می‌کند. امام شاطبی در ادامه تعریف کسانی را ذکر می‌کند که قائل به ورود بدعت در عادات هستند: «الْبِدْعَةُ طَرِيقَةٌ فِي الدِّينِ مُخْتَرَعَةٌ، تَضَاهِي الشَّرْعِيَّةَ يُقْصَدُ بِالسُّلُوكِ عَلَيْهَا مَا يُقْصَدُ بِالطَّرِيقَةِ الشَّرْعِيَّةِ» بدعت، طریقه و سنتی ایجاد شده در دین است که به احکام تشریحی خداوند شباهت دارد که مقصود از پیروی از چنین طریقی، همان هدفی است که احکام تشریحی دنبال می‌کنند.[۱۴]

با این تعریف دوم -که متعلق به قائلان ورود عادات در حوزه‌ی بدعت‌ها می‌باشد- نیز نمی‌توان نوروز را از زمره‌ی بدعت‌های شرعی دانست؛ زیرا هدف از برگزاری آن پیروی از طریقه‌ای شرعی -به‌خودی‌خود و بالذات- نیست. شاید این مطلب قدری به توضیح بیشتر نیاز داشته باشد، لکن شاطبی کار ما را آسان کرده و ضمن مثالی اتفاقاً به نوروز هم اشاره می‌کند. او می‌نویسد: «مَنْ حَدِيثِ ابَانَ بْنِ أَبِي عِيَاشٍ قَالَ: لَقِيتُ طَلْحَةَ بْنَ عُبَيْدِ اللَّهِ الْخَزَاعِيَّ، فَقُلْتُ لَهُ: قَوْمٌ مِنْ إِخْوَانِكَ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ لَا يَطْعَمُونَ عَلَيَّ أَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، يَجْتَمِعُونَ فِي بَيْتِ هَذَا يَوْمًا وَفِي بَيْتِ هَذَا يَوْمًا، وَيَجْتَمِعُونَ يَوْمَ النَّيروزِ وَالْمُهْرَجَانِ وَيَصُومُونَهُمَا؟ فَقَالَ طَلْحَةُ: بَدْعَةٌ مِنْ أَشَدِّ الْبِدَعِ»

از حدیث ابان بن ابی عیاش است که گوید طلحه بن عبیدالله خزاعی را دیدم و به او گفتم: قومی از برادران اهل سنت در احدی از مسلمانان طعن نمی‌زنند [لکن] هر روز در خانه‌ی یکی‌شان در ایام نوروز و مهرگان جمع شده و روزه می‌گیرند. طلحه گفت: بدعتی بسیار بزرگ است.[۱۵]

این تنها جایی است که شاطبی به نوروز اشاره کرده و قصد او در بیان این ماجرا این است که چگونگی ایجاد بدعت را بیان کند. در اینجا نوروز بالعرض -و نه بالذات- تبدیل به یک بدعت گشته چون در آن عده‌ای جمع شده و روزه می‌گیرند در حالی که چنین چیزی بر مبنای تعاریف دوگانه‌ی شاطبی از بدعت، مشمول عمل ایجاد شده به منظور

اعطای شرعیت، شده و نهایتاً جزء بدعت‌ها محسوب می‌شود. بنابراین مراسم نوروز به خودی خود نمی‌تواند جزء بدعت‌ها قرار گیرد و هیچ نصی دال بر چنین چیزی در شرع وجود ندارد.

پاورقی‌ها:

[۱]. تاریخ الطبری، ۳۱/۱ (دار الکتب العلمیة بیروت)

[۲]. همان، ۹۰۱/۱

[۳]. مروج الذهب، ۶۹/۱ (دار الهجرة)

[۴]. العین، ۹۱۲/۲ (دار و مکتبة الهلال)

[۵]. المفردات فی غریب القرآن، ۴۹۵/۱ (دار القلم، الدار الشامیة-دمشق بیروت)

[۶]. بخاری/کتاب العیدین، ۹۴۹، ۲۵۹... (دار طوق النجاة-الترقیم: فؤاد عبد الباقی)

[۷]. امام غزالی می‌نویسد: «وقد ذکرنا أن غناء الأجنبية للفساق ومن يخاف عليهم الفتنة حرام وهم لا يقصدون بالفتنة إلا ما هو محظور فأما غناء الجارية لمالكها فلا يفهم تحريمه من هذا الحديث بل لغیر مالکها سماعها عند عدم الفتنة بدلیل ما روی فی الصحیحین من غناء الجاريتين فی بیت عائشة-رضی الله عنها- إحياء علوم الدین، ۴۸۲/۲ (دار المعرفة بیروت)

[۸]. به نقل از الشرق الاوسط: ۸ نومبر ۲۰۱۲: http://www.altahera.net/article.php?act=printable_version&id=15522

همچنین نگاه کنید به کتاب «الإسلام والفن/أدلة المحرمین للغناء و مناقشتها» اثر د. یوسف قرضاوی: <http://qaradawi.net/library/75/3855.html>

[۹]. منابع بسیاری این واقعه را گزارش کرده‌اند از جمله: تاریخ بغداد، ۶۲۳/۳۱ (دار الکتب العلمیة بیروت)، سیر اعلام النبلاء، ۵۹۳/۶ (مؤسسة الرسالة بیروت) و... همچنین گفته شده که این رخداد در روز مهرگان واقع شده است.

[۱۰]. الأموال، ص ۵۴۳ (دار الفکر بیروت)

[۱۱]. سیر اعلام النبلاء، ۷۵۱/۳

[۱۲]. البداية والنهاية، ۲۸/۱۱ (دار احیاء التراث العربی)

[۱۳]. الإعتصام، ۷۴/۱ (دار ابن الجوزی-السعودیة)

[۱۴]. همانجا

[۱۵]. الإعتصام، ۴۳/۲



حسن قادری

همه ساله بخت تو پیروز باد

همه روزگار تو، نوروز باد

فردوسی

نوروز که به نام‌ها و اوصاف، عید، عید نوروز، جشن بهار، نوروز جمشیدی مشهور است، یکی از قدیمی‌ترین جشن‌های ملی ایرانیان است، این جشن قرن‌های متعددی است که مورد توجه مردم کشور ما و سرزمین‌هایی است که با ما دیرینه‌ی فرهنگی مشترک دارند و از مدت‌ها پیش از فرا رسیدن آن، منتظر قدمش هستند و برای رسیدنش لحظه‌شماری می‌کنند، خانه‌تکانی می‌کنند، شیرینی می‌پزند، جامه نو می‌دوزند و سعی می‌کنند مراسم شادی‌هایشان و عروسی عزیزانشان در این ایام برگزار کنند. در این ایام دید و بازدیدها شروع می‌شود و به جاهای دیدنی می‌روند و با طبیعت پیوند دوباره می‌بندند. هدیه‌ها و عیدی‌ها مبادله می‌شود و همه از پیر و جوان در این شادی و ایام فرح‌بخش شرکت می‌کنند. در بین اقوام و ملیت‌های مختلف کردها بیشتر از دیگران از این ایام استقبال می‌کنند و آن را جزء فرهنگ و آداب و رسوم خود می‌دانند.

به‌همین جهت بسیاری از شاعران فارس و کرد زبان این ایام را توصیف می‌کنند و آن را گرامی می‌دارند. فردوسی از جمله شاعران نامداری است که نوروز را گرامی می‌دارد و می‌گوید.

نگه دار آیین جشن سده‌همان فرّ «نوروز»
و آتشکده

همان اورمزد و مه و روز مهر بشوید به آب خرد، جان و چهر

* واژه‌ی نوروز در زبان پهلوی به صورت (نوکروچ، Nokroč) آمده است که مرکب از دو جزء بخش اول (نوک) به معنی نو و جدید و تازه و بخش دوم به معنی روز است و روی هم معنی روز تازه و نو و یوم‌الجديد را دارد که در عربی به صورت «نوکروز» و «نیروز» و «نیریز» به کار رفته است.

نوروز با نخستین روز از نخستین ماه سال خورشیدی در بهاران، آنگاه که روز و شب برابر می‌گردد، آغاز می‌شود.

نوروز از مراسم بسیار کهن ایرانیان آریایی‌نژاد است که اگر چه از این جشن و مراسم آن در اوستا سخنی نرفته است، اما در کتب دینی

بررسی اجمالی نوروز

برآمد باد صبح و بوی نوروز

برگام دوستان و بخت پیروز

بارک بادت این سال بهرمال

بایون بادت این روز و بهر روز

پهلوی از آن گفت و گو شده است.

ساسانیان نوروز را بسیار با اهمیت می‌دانستند در آن روز مردم دست از کار می‌کشیدند و تا غروب به شادی و سرور می‌پرداختند. مالیات‌های خود را می‌پرداختند و به بازی و تفریح مشغول می‌شدند.

خیام نیشابوری در نوروزنامه آورده است:

آئین عجم از زمان کیخسرو تا به روزگار
یزد جرد چنان بوده است که روز نوروز،
موبد موبدان پیش پادشاه آمدی. و خطاب
به او بگفتی:

شها! سروش آورد تو را دانایی و بینایی و
کاردانی و دیر زیستی با خوی هژیر. شاد
باش بر تخت زرین و انوشه خور به جام
جمشید و رسم نیاکان و... سرت سبز باد
چون خوید، اسبت کامگار و پیروز و تیغت
روشن و کاری و بازت گیرا و خجسته
و شکار و کارت راست چون تیر، کشور
بگیری تو با درم و دینار...

در نخبه‌الدهر آمده است که ایرانیان می‌پندارند که خداوند در نوروز نور را آفرید، همه‌ی ایرانیان در عیدهای خویش به شب هنگام آتش می‌افروزند و مردم را از فرارسیدن نوروز آگاه می‌کنند. ابتدا جشن نوروز پنج روز بود اما بعدها از اول فرودین ماه تا سیزدهم فروردین ادامه یافت و به ۱۳ روز رسید.

طبری نوشته است که جمشید در نوروز به مردم فرمان داد تا به تفریح بپردازند و با موسیقی شادمانی کنند.

در همین مورد ابوالفدا می‌نویسد:

جمشید نوروز را بنیان نهاد و آن را جشن

را نوروز نام کردند.

خواجه نظام الملک در سیاست‌نامه داستانی دارد:

چنین می‌گویند که رسم مَلِکَان عجم چنان بوده است که در نوروز و مهرگان بار دادندی مرعامه را و هیچ کس را در بازداشت نبود. پس مَلِک از تخت به زیر آمدی و در پیش موبد به دو زانو می‌نشستی و گفتی بر هر کس ستمی رفته بی محابا بر من باز گوید.

عید نوروز

از لحظه‌ی تحویل سال یعنی لحظه شروع سال جدید، آغاز می‌شود، مهمترین بخش مراسم نوروزی چیدن سفره‌ی هفت سین است و در کنار آن‌ها قرآن، آیینه و شمع مرسوم مسلمانان است.

قرائت چند آیه از قرآن، دعای تحویل سال و تصمیم گرفتن برای شروع زندگی بهتر و زنده شدن روح معنویت در وجود آدمی و به عبارت روشنتر یک نوع تولد دوباره و جدید همگام با تولد طبیعت برای انسان خوشایند می‌باشد.

مولوی کُرد می‌گوید:

هر که س ته‌ولود دووباره‌ش نیه
ته‌لبت سه‌عادهت سه‌تاره‌ش نیه

سعدی هم می‌گوید:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش
دفتری است معرفت کردگار

هماهنگ‌شدن طبع آدمی با بهار طبیعت به نوعی نشاط و شادابی را در روح و روان انسان به جای می‌گذارد. انسان وقتی احساس می‌کند همه‌جا سبز و خرم و در حال نو شدن است به درون خود رجوع می‌کند و لحظه‌ای احساس نو شدن و تغییر و تحولی در رفتار و اعمال خود می‌نماید. اگر این حالت، مداومت و استمرار داشته باشد انسان را به مرحله‌ی جدیدی رهنمون می‌کند.

مراسم نوروز در هورامان از صفا و صمیمیت بیشتری برخوردار است. علاوه بر جشن‌های این ایام و شادی و نشاط مردم، برای کشاورزان و باغداران منطقه‌ی اورامانات فصل کار و تلاش و درختکاری و زراعت است. در حقیقت هر چه را کشاورزان و باغداران در شش ماه آینده استفاده می‌کنند، در این یک‌ماه در زمین‌های مرغوب غرس می‌کنند و با آبیاری و مراقبت در انتظار چیدن ثمر و رشد نهال‌ها و زراعت‌های خود گام بگام پیش می‌روند.

جشن نوروز یکی از قائمه‌های سنن و فرهنگ پایدار و عمومی ایرانی است و از زمانی که در دوره‌ی ساسانیان اسلام وارد

کشور ما شده است با آداب و رسومی که مغایرتی با اصول و مبانی دینی نداشتند مخالفتی صورت نگرفت و مردم زندگی عادی خودشان را با حفظ آداب و رسوم، زبان، ملیت، لباس ادامه دادند. برگزاری جشن‌های نوروزی که بمناسبت سال جدید برگزار می‌شوند و مردم به شادی و نشاط می‌پردازند از جمله‌ی آداب و رسومی است که در فرهنگ عمومی ما جای دارند.

بعضی‌ها از آیه‌ی ۷۶ سوره قصص و حدیث ضعیف کان النبی ﷺ متواصل الاحزان، برای جلوگیری و مخالفت با شادی و نشاط جامعه برداشت تنگ‌نظرانه‌ای را ارائه داده‌اند.

آیه‌ی ۷۶ قصص درباره قارون و تکبر و فخر فروشی او بحث می‌کند و در آخر آیه در زبان قومش می‌فرماید: «لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ»

فخر فروشی و خودستایی مکن؛ زیرا خداوند فخر فروشان را دوست نمی‌دارد.

مولوی هم در این باره می‌گوید:

شادی آن شادی است کز جان رویدتتا درون
از هر ملالی شویدت

و رنه آن شادی که از سیم و زر است آتشی
دان کآخرش خاکستر است.

لذا از مفهوم این آیه منع شادی و نشاط در حد معمول بدون انجام امراتی که مغایر اصول و مبانی دینی و اخلاقی باشد، استنباط نمی‌شود.

و یا در حدیث مذکور که پیامبر ﷺ پیوسته در غم و اندوه بودند. دکتر یوسف قرضاوی آن را حدیثی ضعیف و غیرقابل استناد می‌داند. و در عوض پیامبر ﷺ مشوق شادی و سرور بودند و اطرافیان خود را از این کار نهی نمی‌کردند. در حدیثی آمده است در محله‌ای یک عروسی برگزار کردند و بدون سر و صدا این کار را انجام دادند. پیامبر ﷺ فرمودند: چرا به دنبال کسی نفرستاید که همراه این عروس آواز بخواند و بگوید:

«أَتَيْنَاكُمْ أَتَيْنَاكُمْ، فَحَيُّوْنَا نُحْيِيكُمْ» آمدیم آمدیم نزد شما ما را تبریک گویند به شما تبریک می‌گوییم.

هی بادو بادو بادو بادها خودا مه‌باره‌ک باده

همان چند کلمه‌ی معمول تمام عروسی‌های منطقه‌ی کردنشین که خوانندگان آن را ادا می‌کنند لذا مفهوم شادی و نشاط و سرور مایه آرامش روح و روان آدمی است و در هیچ دینی مورد مذمت و تحریم قرار نگرفته است

بیشتر شادی‌های مناطق کردنشین از نوع شادی‌هایی است که به زدودن غم و غصه و کدورت و کینه و حسادت از دل و درون

تعبیر می‌شود، نه شادی‌هایی که حاصل زر اندوزی، مستی و فخر فروشی باشد.

در جامعه‌ی ما غم و اندوه از شادی و تفریح کم هزینه‌تر و از مجالس جشن و شادی از امنیت و آرامش بیشتری برخوردار است. در مقابل مجالس جشن و شادی استرس‌زا، پر هزینه و پرحاشیه است، گاه‌ها جوانان ما برای برگزاری یک کنسرت موسیقی هفت‌خوان رستم را طی می‌کنند؛ زیرا غم و غصه در جامعه ما نهادینه شده است اما جشن و شادمانی استثناء و برای بعضی‌ها نامانوس است. در حالی‌که نشانه‌ی یک جامعه‌ی سالم استمرار شادی و نشاط و استثناء بودن غم و اندوه می‌باشد.

جشن نوروز هر سال یک دفعه در اولین روز فصل بهار برگزار می‌شود. پذیرش و تحمل احساسات و علائق نسل جوان و پرهیز از برخوردهای سلبی و احساسی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. در پایان از جوانان انتظار می‌رود کاری نکنند که شادی آن‌ها اندوه و مصیبت دیگران را در پی داشته باشد.

دل‌هایتان شاد و نوروزتان پیروز باد.

منابع:

۱. سید بهاء‌الدین حسینی، تفسیر فرقان؛ مرکز پخش آراس.
۲. الإمام المحدث الفقیه اُبی زکریا یحیی بن شرف بن مَرَى النَووی، ریاض الصالحین؛ عبدالله خاموش هروی، نشر احسان.
۳. منصور رستکار فسائی، فردوسی و هویت شناسی ایرانی؛ طرح نو
۴. علی اکبر دهخدا، لغتنامه دهخدا؛ ذیل کلمه‌ی نوروز
۵. امیر فریدون گرگانی، نوروز؛ انتشارات سروش، ص ۵۶
۶. نخبة الذهر فی عجایب البر والبحر، ترجمه ناصر طبیبیان، ۷۵۳۱، تهران، ص ۳۷۴
۷. نخستین انسان، نخستین شهریار، صص ۶۳۴ - ۶۴۴
۸. تاریخ بلعمی، صص ۱۳۱-۱۳۱
۹. خواجه نظام الملک، سیاستنامه، چاپ شفر، صص ۹۳-۸۳

نوروز در اسارت زمستان اندیشه

خواجه بشیر احمد انصاری

در کشاکش جنگ میان مرگ، سرما و کرختی از یک‌سو و زندگی، نسیم و نشاط از سوی دیگر، در فضایی که رعد، طبل جنگ می‌نوازد، قوس قزح تیر باران را در زه کمان گذاشته و قلب کرختی را نشانه می‌گیرد، آذرخش بهار با تازیانه آتشین خویش بر سینه‌ی تاریکی می‌کوبد و لاله و شقایق فرش سرخ خود را در مسیر استقبال لشکریان پیروزمند جنگ زندگی می‌گسترانند، تنور فتوا و ضد فتوا در رابطه با نوروز نیز گرم می‌شود.

نوروز دشمنان گوناگونی دارد، گروهی درد دین دارند و هدف‌شان پاسداری از مرزهای اعتقاد در برابر یورش سنت‌های آتش‌پرستانه است. دسته‌ای با تمامی سنن فرهنگی این خطه‌ی باستانی سر دشمنی داشته و به بهانه دین با نوروز مخالفت ورزیده و هر آنچه را که از آن بوی تمدن کهن این سرزمین به مشام آید می‌کوبند. جمعی دیگر خصلت و سرشت‌شان زمستانی است و همین که عمای‌ای بر سر پیشانی گذاشته، چشمان خویش را سرمه نموده و با جبینی ترش و چهره‌ای گرفته بر صدر مجلسی تند نشستند، تصور می‌نمایند که گویا به خدا نزدیک شده و صلاحیت دارند تا هر امری را که دل‌شان خواست حرام و یا حلال اعلام نمایند.

اگر نوروز را از گذشته‌های دور، روز اعتدال بهاری نامیده‌اند، که در آن هم شب و روز برابر می‌شوند و هم هوا معتدل می‌گردد، طرفداران تجلیل از آن را می‌توان رهروان خط اعتدال نامید، همان‌طوری که مخالفانش را می‌توان در قطار افراط‌گرایان زمستان طینت قرار داد. نوروز سمبل زندگی و زایش و رویش است همان‌گونه که دشمنان آن سپاهیان انتحار و مرگ و تباهی‌اند. نوروز، روز تجلیل از درخشش آفتاب و چیره‌شدن نور است، مخالفان آن ساکنان مغاره‌ها و تاریک‌خانه‌هایی هستند که از دیدن آفتاب، روبرو شدن با جامعه و بالأخره از نشان دادن

چهره‌های عبوس خود به مردم هراس دارند. در چند سالی که گذشت و با استفاده از انقلاب رسانه‌ها، رساله‌ها، مقاله‌ها و سخنرانی‌های زیادی در مخالفت با جشن نوروز نشر شد که زیر بنای تمامی آن‌ها حدیثی بوده که از سوی انس بن مالک ﷺ روایت شده است. در این مقاله ما سعی خواهیم ورزید تا نگاهی دوباره به همین حدیث افکنده و ابعاد مختلف آن را مورد بررسی قرار دهیم. متن این حدیث در کتاب «الصلاة» باب «صلاة العیدین» سنن ابوداود چنین آمده است: «حدثنا موسی بن اسمعیل حدثنا حماد عن حمید عن أنس ﷺ قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ، وَلَهُمْ يَوْمَآنِ يَلْعَبُونَ فِيهِمَا، فَقَالَ: (مَا هَذَانِ الْيَوْمَانِ)؟ قَالُوا: كُنَّا نَلْعَبُ فِيهِمَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَبْدَلَكُمْ اللَّهُ بِهِمَا خَيْرًا مِنْهُمَا: يَوْمَ الْأَضْحَى، وَيَوْمَ الْفِطْرِ.» [عون المعبود شرح سنن اُبی‌داؤد، نگارش ابوالطیب محمد شمس‌الدین عظیم‌آبادی، چاپ دوم، جزء سوم، صفحه ۴۸۵-۴۸۶، المكتبة السلفية، المدينة المنورة، المملكة العربية السعودية، ۱۹۶۸]؛ یعنی: موسی فرزند اسماعیل از حماد و حماد از حمید و حمید از انس ﷺ می‌کنند که گفت: زمانی که پیامبر ﷺ وارد مدینه شد دید که مردم دو روزی داشتند که در آن دو مناسبت به بازی می‌پرداختند.

پیامبر فرمودند: «این چه روزهایی است؟» گفتند: ما در دوران جاهلیت در این دو روز به بازی و سرگرمی می‌پرداختیم. پیامبر خدا در پاسخ فرمودند: «خداوند دو روز بهتری را جایگزین آن‌ها کرده است: عید قربان و عید فطر».

محمد شمس‌الحق عظیم‌آبادی مؤلف عون المعبود که از معروف‌ترین شارحان سنن ابوداود بوده و صد سال پیش در هندوستان می‌زیست، در شرح این حدیث می‌نویسد: «زمانی که پیامبر اسلام از مکه به مدینه هجرت نمود، در مدینه مردم از دو روز تجلیل به عمل می‌آوردند که به باور شارحان حدیث یکی نوروز بود و دیگرش مهرگان. در قاموس آمده است که نوروز نخستین روز سال است و در روز مشهور نوروز که سال خورشیدی با آن آغاز می‌گردد، -همان‌طوری که در اول محرم سال قمری شروع می‌شود- آفتاب به برج حمل می‌رسد. اما مهرگان در اول برج میزان می‌آید -و بدین‌صورت- در مقابل نوروز قرار می‌گیرد. هوا در نوروز و مهرگان معتدل می‌شود و شب و روز با هم مساوی می‌گردند و چنین برمی‌آید که دانشمندان پیشین علم فلک در زمان خویش این دو روز را از همین جهت برای بازی و سرگرمی برگزیده و سپس معاصران‌شان به تقلید از حکیمان پرداختند؛ چون آن گروه

را صاحبان عقل کامل می‌دانستند، سپس پیامبران آمدند و آنچه را که حکیمان بنا کرده بودند، باطل اعلام نمودند. شارح سنن ابوداود اضافه می‌کند که اسلام این دو جشن را به دو عیدی تبدیل نمود که هم در دنیا و هم در آخرت برتری دارند. عظیم‌آبادی باز از طیبی نقل می‌نماید که خوشی و سرور در این دو روز جایز نبوده و سپس از ابوحفص کبیر یاد می‌نماید که گفته‌اند هرگاه کسی در این روز تخمی را به مشرکی برسم تعظیم این روز تقدیم دارد به خدا کفر ورزیده و عملش ضایع خواهد بود». پایان سخن عظیم‌آبادی شارح سنن ابوداود.

حال توجه خواننده را به چند نکته جلب می‌نماییم:

نکته اول:

اگر به اسناد این حدیث نگاهی افکنده شود، به راویان ذیل برمی‌خوریم: موسی، حماد، حمید، و انس بن مالک. در جمع این چهار راوی دانشمندان رشته جرح و تعدیل در مورد حمید سخنانی گفته‌اند که باید بدان توجه نمود.

امام ذهبی در کتاب «سیر اعلام النبلاء» چنین گفته است: حمید فرزند ابی حمید طویل، کنیه‌اش ابو عبیده بصری بوده و در مورد اسم پدرش سخنانی گفته شده که مشهورترین آن‌ها تیرویبه و زادویه و داور و مهران و طرخان و امثال آن بوده است. تولدش در سال شصت و هشت و از انس بن مالک و ثابت البنانی و دیگران روایت نموده است و گفته می‌شود که پدرش در سال ۴۴هجری در کابل اسیر شده است. یحیی بن معین او را ثقه خوانده و ابن حبان و ابن حجر و نسایی و حماد و ذهبی و ابن خراش و گروهی دیگر گفته‌اند بیش‌تر احادیثی را که حمید از انس روایت نموده، آن‌ها را از ثابت و یا هم قتاده شنیده ولی هنگام روایت اسمی از آن‌ها نبرده است. ابوداود از شعبه نقل می‌کند که حمید از انس تنها پنج حدیث روایت نموده است، ابو عبیده حداد روایت‌های حمید از انس را ۲۴ حدیث می‌داند.

آری! گروه بزرگی از محدثان و دانشمندان رشته حدیث حمید را مدلس خوانده‌اند. تدلیس در لغت به معنای کتمان کردن و پوشاندن آمده است و مدلس به آن راوی حدیث گفته می‌شود که حدیثی را در حالی که از کسی شنیده ولی آن را طوری روایت می‌کند که شنونده یا خواننده تصور می‌نماید که گویا آن را شنیده است. خلاصه سخن

اینکه تدلیس می‌تواند حدیثی را تضعیف نموده و در بسا موارد از اعتبار ساقط سازد. ابن‌حجر در کتاب «التهذیب» از ابوبکر بردیجی نقل می‌کند که روایات حمید به استثنای احادیثی که به صیغه «انس به من گفت» آمده، دیگرانش قابل احتجاج و استدلال نیستند. امام ذهبی می‌گوید احادیثی که حمید از انس به صیغه (شنیدم) روایت نموده قابل قبول‌اند. ابن‌حجر همچنان در «هدی الساری» می‌نویسد که حمید در قسمت احادیثی که از انس روایت نموده است تدلیس می‌نمود، او در حقیقت آن احادیث را از ثابت و دیگران شنیده بود.

ابن‌حجر همچنان در «طبقات المدلسین» می‌گوید که حمید کثیر التدلیس بود و حتی گفته می‌شود که بیش‌تر روایات او از ثابت و قتاده بوده است و فراموش نباید کرد که قتاده خود نیز نزد گروهی از محدثان مدلس بوده است. ابن‌حجر، حمید الطویل را در جمع مدلسان درجه سوم به شمار آورده و این گروه کسانی‌اند که به کثرت تدلیس شهرت داشته و امامان تنها به آن عده از روایات این دسته اعتماد نموده‌اند که در آن به صراحت گفته‌اند که گویا حدیث مورد نظر را خود شنیده‌اند. گروهی از دانشمندان طوری که ابن‌حجر نقل می‌کند حمید را به خاطر نزدیکی‌اش با دربار خلفا و سلاطین نقد نموده و عدالت و صلاحیتش را در امر روایت زیر سوال برده‌اند.

نکته دوم:

در متن این حدیث و در سخن پیامبر اسلام ذکری از نوروز و مهرگان نیامده است بلکه همان‌طوری که مرحوم عظیم‌آبادی می‌نویسد این شارحان حدیث بوده‌اند که اشاره پیامبر را به نوروز و مهرگان معطوف دانسته‌اند. هدف عظیم‌آبادی از شارحان شاید ملا علی قاری باشد، در حالی که ملا علی قاری روایت دیگری نیز دارد که می‌توان در امر جواز نوروز به آن استناد نمود. پرسش اینست که آیا برداشت و تصور شارحی از یک متن می‌تواند اساس تحریم و تحلیل امری قرار گیرد؟

نکته سوم:

اگر این حدیث در مورد نوروز و مهرگان هم بوده باشد باز ما به یک مشکل دیگر برمی‌خوریم. در اصول حدیث احناف اصطلاحی وجود دارد که آن را (عموم بلوا) می‌نامند. عموم بلوا به مسایلی اطلاق می‌گردد که به عموم مردم یک جامعه ارتباط

می‌گیرد. به این مفهوم که اگر در شهری تنها یک نفر شهادت دهد که گویا هلال عید را دیده است شهادتش قابل قبول نیست. اگر فردی در نماز جمعه بیاید و به امام بگوید که ایشان به جای دو رکعت یک رکعت نماز گذارده‌اند، او یگانه نمازگزاری در جمع تمامی نمازگزاران باشد که چنین ادعایی کرده است، ولو که انسانی بسیار صادق و پرهیزگار هم باشد باز هم سخنش اعتبار ندارد. در چنین حالاتی امامان فقه حنفی معتقدند که اگر حدیثی شهرت حاصل نکند و به تواتر نرسد، نمی‌تواند تا مرحله ثبوت یک حکمی ارتقا نماید که آن حکم پیوسته تکرار می‌شود و به جمع بزرگی از افراد جامعه ارتباط دارد. حنفی‌ها می‌گویند که در همچو موارد حدیثی که به زندگی و عملکرد تمامی و یا بخش اعظم مکلفان جامعه ارتباط داشته ولی به شهرت و یا تواتر نرسیده است؛ این عدم شهرت و عدم تواتر بنیاد آن روایت را سست می‌سازد؛ زیرا به عملی ارتباط می‌گیرد که در سطح گسترده‌ای به وقوع می‌پیوندد؛ در چنین مواردی اگر حدیث از سوی یک صحابی روایت شود ولو که سند آن قوی هم باشد، باز هم نمی‌تواند اساس حرمت و یا وجوب امری قرار گیرد. امام جصاص و کمال بن‌الهمام و گروه دیگری از این بزرگان معتقد بودند که خبر واحد مربوط به مسایل عموم بلوا تنها در مورد اباحت و استحباب قابل تطبیق بوده و نمی‌تواند امری را حرام و یا واجب قرار دهد.

زمانی که پیامبر اسلام به مدینه هجرت نمودند، راوی این حدیث انس بن مالک کودکی ده ساله بود. پرسش اینست که در جمع هزاران صحابی پیامبر اسلام آیا تنها یک نفر این حدیث را شنید و روایت نمود؟ و باز از جمع تابعین چرا حمید طویل یگانه شخصی است که این حدیث را روایت نموده است. سخن بر سر عدالت انس نیست، صحابی بزرگواری که ده سال تمام در خدمت پیامبر اسلام بوده و بخش بزرگ میراث ادبی پیامبر را روایت نموده است، بلکه سخن بر سر اینست که تجلیل سالانه و پیوسته یک جامعه از یک مناسبت کاری است که به زندگی فرد فرد آن‌ها و تمامی اجتماع رابطه می‌گیرد و احادیث مربوط به همچو مسایلی باید از سوی جمعی روایت شود نه یک فرد، همان‌گونه که اصولی‌ها در بحث بلوای عام مطرح نموده‌اند، ناگفته نباشد که یاران پیامبر در روایت احادیثی که رابطه به احکام داشته‌اند حرص شدیدی از خود نشان می‌دادند که کتاب‌های فقه و

احادیث احکام شاهد این ادعا است.

نکته چهارم:

اگر از مسأله بلوای عام هم بگذریم باز هم اشکال دیگری مطرح می‌شود. در حدیث دیگری که احمد بن حنبل از انس بن مالک روایت نموده است، ایشان روزه گرفتن در مناسبت نوروز را مکروه خوانده‌اند، در حالی که روزه امری تعبدی است و تخصیص دادن آن به روزی معین بدون آنکه شارع بر آن اشاره نموده باشد، امری است خطرناک. پرسش این است که چطور می‌توان ادعا نمود که انس بن مالک روزه گرفتن در نوروز را مکروه می‌دانست ولی تجلیل از آن را حرام می‌پنداشت. حدیث یاد شده در مسند احمد و «اقتضاء الصراط المستقیم» نوشته احمد ابن تیمیه آمده است.

نکته پنجم:

عظیم‌آبادی و شاید ایشان از زبان شارحان پیشین این حدیث علت گزینش روزهای نوروز و مهرگان را به خاطر معتدل بودن هوا و برابر بودن شب و روز برای بازی و سرگرمی دانسته و آن را به حکیمان نسبت می‌دهد و باز می‌نویسد که پیامبران آمدند تا آنچه را که حکیمان بنا کرده بودند، باطل اعلام نمایند. شارح گرامی نگفته‌اند که چرا پیامبران سخن حکیمان را در همچو موارد باطل اعلام نموده‌اند و علت این بطلان چه بوده است؟ آیا علت همین است که در موسمی معتدل بازی صورت نگیرد؟ آیا می‌توان گفت که حکمت و نبوت در برابر هم قرار دارند؟

نکته ششم:

در حدیث روایت شده از انس بن مالک نکته دیگری جلب توجه می‌نماید که با نادیده گرفتن آن نمی‌توان برداشت درستی از حدیث داشت و آن واژه عید می‌باشد. برای فهم درست واژه‌ی عید باید به سخنان دیگر پیامبر اسلام رجوع نمود. در حدیثی که ابو داود از ابوهریره روایت نموده پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لا تجعلوا بیوتکم قبورا ولا تجعلوا قبری عیدا وصلوا علی فإن صلاتکم تبلعنی حیث کتتم» یعنی: از خانه‌هایتان قبرستان و از قبر من عید نسازید و بر من درود بفرستید؛ زیرا درود شما هر جایی که باشید به من خواهد رسید. شارحان گفته‌اند که هدف بخش نخست این حدیث اینست که در خانه‌هایتان نماز را برپا دارید و دعا کنید و قرآن بخوانید؛ زیرا خانه‌ی خالی از عبادت شباهت به قبر دارد. آنچه هر سه رکن

این حدیث را بهم پیوند می‌دهد، عبادت است؛ به این معنی که پیامبر می‌فرماید: «در خانه‌هایتان نماز برپا دارید و قبر مرا عبادت نکنید؛ زیرا درود شما در هر جایی که باشید برایم خواهد رسید.» اینکه واژه عید به قبر نسبت داده شده است به مفهوم اینست که قبر پیامبر معبدی نشود. همان‌طوری که در احادیث دیگر می‌فرماید: «قبر مرا چون بتی عبادت نکنید» و یا «همچون بنی‌اسرائیل که گور پیامبران‌شان را سجده‌گاهی برای خویش ساختند قبر مرا نیز معبدی نسازید.» آنچه از این حدیث دانسته می‌شود اینست که عید به مفهوم دینی آن پیوندی ناگسستنی با عبادت و نیایش دارد. یعنی اگر کسی معتقد به دینی بودن جشن نوروز بوده و این مناسبت را از لحاظ دینی چون عید فطر و عید قربان بدانند، در آن حال می‌توان فتوا داد و آن را تحریم نمود.

در حدیث انس بن مالک همچنان دیدیم که پیامبر می‌فرماید: «قَدْ أَبْدَلَكُمْ اللهُ» یعنی اینکه خداوند عید فطر و اضحی را جایگزین دو عید قبلی نموده است. در اینجا باید متوجه بود که تعیین امری از سوی خداوند دارای مفهومی عبادی است. خلاصه سخن اینکه هرگاه مناسبتی دارای صیغه‌ی عبادتی نباشد، نمی‌توان آن را تحریم نمود، اگر چنین باشد پس باید مناسبت‌های زیادی در زندگی روزمره ما الغا شوند که هیچ‌کسی چنین نگفته است. اگر چنین می‌بود پس مسافرت اعضای خانواده در رخصتی‌های تابستان به این‌سو و آن‌سو هم باید حرام می‌بود؛ چرا اینکه مردم هر سال آن را و به‌صورت دسته‌جمعی انجام می‌دهند و در آن تاریخ معین خوشی و سرور زندگی‌شان را فرا می‌گیرد.

نکته هفتم:

اگر دو پا را در یک کفش گذاشته و بر سر حرمت این مناسبت تأکید نموده و تمامی موارد یاد شده را نادیده انگاریم باز هم می‌بینیم که اشکالی دیگر مطرح می‌شود. بر مبنای این حدیث پیامبر فرموده‌اند: «خداوند دو روز بهتری را جایگزین آن دو روز اولی کرده است: عید قربان و عید فطر». تمامی کسانی که پیرامون حرمت تجلیل از نوروز نوشته و یا سخن گفته‌اند بیشتر از همه بر اصل جایگزینی در متن حدیث تأکید نموده‌اند. اما اگر به نصوص قرآن و حدیث رجوع شود، دیده خواهد شد که کاربرد «خیریت» و یا «بهرت بودن» در یک متن نمی‌تواند دلیلی بر حرمت یک مسأله

باشد. بیایید برای فهم صحیح‌تر «خیرا منهما» به قرآن مراجعه نماییم. قرآن کریم در آیه‌ی ۶۱ سوره‌ی البقره می‌فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا يَا مُوسَىٰ لِنَظِيرٍ لَّنَا بِمَآ تَبَيَّنَتِ الْأَرْضُ مِن بَقَالِهَا وَقَاتِلْهَا وَفُؤْمِهَا وَعَدَسِهَا وَبِصَلْهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ» و چون گفتید: ای موسی هرگز بر یک [نوع] خوراک تاب نمی‌آوریم از خدای خود برای ما بخواه تا از آنچه زمین می‌رویاند از [قبیل] سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز برای ما برویان [موسی] گفت آیا به جای چیز بهتر خواهان چیز پست‌ترید). این آیه اشاره به همان خواسته‌ی بنی‌اسرائیل است که اشتهای سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز به اصطلاح بر سرشان زده بود و آن را بر (من) و (سلوی) ترجیح می‌دادند. از متن این آیه هیچ مفسری چنین استنباط نکرده است

که گویا بادرنگ و سبزی و دال و سیر و پیاز بر آن‌ها حرام گردید، بلکه آنچه فهمیده می‌شود فضیلت (من) و (سلوی) بر مواد غذایی یاد شده است. در احادیث پیامبر هم واژه «خیرا منها» مفهوم حرمت را نمی‌رساند. ما حدیثی داریم که پیامبر اسلام همین واژه را در مقام مقایسه میان همسران خویش «خدیجه» و «عایشه» بکار برده‌اند. عایشه‌ی صدیقه روایت می‌کند که پیامبر اسلام عادت داشت خدیجه را به خوبی یاد نماید، روزی از خدیجه به نیکی یاد نمود و من در پاسخ ایشان گفتم: «هل كانت إلا عجوزا قد أبدلك الله خیراً منها»، یعنی: او پیره‌زنی بیش نبود و خداوند زن بهتری نصیب‌تان نموده است، پیامبر با شنیدن این پاسخ به خشم آمد و گفت: «لا والله ما أبدلنی الله خیراً منها» یعنی: نه، سوگند به خدا کسی را که جایگزین او نموده از او بهتر نیست. در این متن نیز هم هدف پیامبر و هم هدف عایشه همسر ایشان اثبات فضیلت یکی بر دیگر بوده نه خط بطلان کشیدن به یکی از آن دو همسر بزرگوار پیامبر اسلام.

نکته هشتم:

هنگام شرح این حدیث به فتوایی منسوب به ابوحفص کبیر برمی‌خوریم. ابوحفص کبیر شخصیت بزرگی است که محدثی چون امام بخاری در دامان او پرورش یافت و او مؤسس نخستین مدرسه و نخستین کتابخانه در تاریخ مسلمان‌ها می‌باشد. ولی جای تعجب اینجاست که آنچه از ابوحفص برای ما مانده و آن‌را بارها تکرار می‌کنیم همین فتوای اوست. اگر اسم ابوحفص را از طریق

گوگل جستجو نماییم، در تمامی نتایجی که بدست خواهیم آورد اسم او را تنها در پیوند به همین فتوایی خواهیم یافت که اهدای تخم‌مرغ را در روز نوروز مساوی به کفر می‌داند. پرسش این است که آیا ابوحنفص در تمامی عمر خویش همین یک فتوا را صادر نموده و سپس دست از کار شسته بود؟

یکی از کارهایی که فرزند ابوحنفص - که خود امام و ادامه‌دهنده‌ی راه پدر بود- انجام داد، پشتیبانی از بنیانگذار سلسله‌ی سامانی امیر اسماعیل و ایستادن در کنار او بود و از سوی دیگر می‌خوانیم که امیر اسماعیل سامانی در سال ۸۹۲ میلادی ریاضیدانان خراسان را خواست تا تقویم کشور را بازنویسی نموده و نوروز را در نقطه‌ای قرار دهند که همزمان با گذر آفتاب از خط استوا باشد. چنانچه پادشان سامانی نوروز را از آغاز تا انجام دولت‌شان با شوکت خاصی تجلیل می‌نمودند. پرسش در این است که اگر تجلیل از نوروز معادل به کفر باشد، پس چرا بنیانگذار این سلسله که به نیروی ابوحنفص صغیر فرزند ابوحنفص کبیر روی کار آمده بود، آن را تجلیل می‌نمود؟ و در این زمینه تاریخ شاهد هیچ‌گونه واکنشی از سوی او نبوده است.

ابوحنفص کبیر حنفی بود و امام ابوحنیفه هم در عصر منصور عباسی می‌زیست در حالی که خلیفه مذکور هم نوروز و هم مهرگان را تجلیل می‌نمود. ابوحنیفه و یاران او که نه تنها احکام قضایای خُرد و بزرگ زمان خودشان را بیان نموده بلکه احکام قضایایی فرضی را هم جستجو نموده برای آیندگان به میراث گذاشته‌اند؛ چرا در زمینه‌ی بزرگداشت از نوروز فتوایی از امام و یا شاگردانش «محمد» و «ابویوسف» و «زفر» به یادگار نمانده است؟ آن‌ها در آن زمان -که بیشتر از هزار سال از آن می‌گذرد و چیزی بنام طیاره «هواپیما» وجود نداشت- از همدیگر می‌پرسیدند که اگر فردی بر پشت پرنده‌ای سوار شده و جهت ادای حج و یا عمره به سوی مکه پرواز نماید، احرامش را در کجا بر تن نماید؟ در آن زمان برخی بر این افتراضات فقهی آن دانشمندان می‌خندیدند، بی‌خبر از آنکه روزی مردم به وسیله‌ی پرنده‌هایی آهنین به سوی حج پرواز می‌نمایند. پرسش اینست که اگر تجلیل از نوروز این قدر حرام می‌بود؛ چرا فتوایی از آن‌ها در دایرة‌المعارف‌های ضخیم فقهی‌شان درج نیست؟ اگر گفته شود که آن‌هایی که

معتقد به جایز بودن این مناسبت‌اند آن‌ها نیز در این زمینه فتوایی در دست ندارند، در پاسخ خواهیم گفت که در اصول فقه و بر مبنای تمامی مذاهب اسلامی «الاصل فی الاشیاء الاباحه»؛ یعنی: اصل در اشیاء جایز بودن آن‌ها است، از همین لحاظ ابراز دلیل وظیفه‌ی کسی است که اعتقاد به حرمت چیزی داشته باشد نه به جواز آن.

نکته نهم:

اما اینکه چرا خواجه ابوحنفص کبیر اهدای تخم‌مرغ به مشرکان را مساوی به شرک دانسته علت دیگری داشته است. علتی که بیشتر به تخم‌مرغ رابطه داشته است تا به نوروز. به این مفهوم که هدیه دادن تخم‌مرغ ریشه در باورهای بت‌پرستانه دارد که از هزاران سو بدین سو رواج داشته است. در پندارهای دینی فینیقی‌ها، یونانی‌ها، مصری‌های باستان و هندی‌ها رابطه‌ای میان خدا و آفرینش و تخم‌مرغ موجود بوده است. به عبارت دیگر: آن‌ها خدا را در تخم‌مرغ می‌دیدند. یکی از این پندارها این بود که شب آستن شد و از او تخمی به دنیا آمد و همان تخم هسته‌ی نظام آفرینش قرار گرفت. مصری‌های قدیم تخم‌مرغ را رنگ نموده و تقدیم خدایان‌شان می‌نمودند. یکی از نظریات بسیار رایج در میان مصری‌های عصر فرعون‌ی این بود که خدای آفتاب از دل نخستین تخم در جهان بیرون شد و سپس به آسمان عروج نمود. از دوره‌های بسیار پیش تا عصر ابوحنفص کبیر و تا امروز، همزمان با جشن نوروز دو مناسبت دینی دیگر تجلیل می‌شود که یکی مربوط به مسیحی‌ها می‌شود و دیگری به یهودی‌ها تعلق دارد. مسیحی‌ها عید خود را «عید الفصح» می‌نامند که در غرب به نام «ایستر» شهرت یافته است. مسیحی‌ها را باور بر اینست که در این روز عیسی ﷺ از گور برخاست و از همین لحاظ آن را «عید قیامت» نیز خوانند. همزمان با همین مناسبت یهودی‌ها عید دیگری دارند که آن را «پساک» خوانند. یهودی‌ها معتقداند که در این روز خداوند قبیله «بنی‌اسرائیل» را از دست مصری‌ها نجات داد. یکی از آداب و رسوم این جشن در میان پیروان هر دو دین رنگ کردن تخم‌مرغ و اهدای آن به همدیگر است که مفهومی نمادین داشته و همین امروز در تمامی جوامع مسیحی و یهودی رایج است. برخی تخم‌های پلاستیکی را از بازار می‌خرند و به همدیگر تحفه می‌دهند. نویسنده این سطور معتقد است که سخن ابوحنفص و فتوای او در زمینه‌ی همین اعتقاد



صدیق قطبی

چگونه خاک نفس می‌کشد؟ بیندیشیم
طلوع بهار و چهره‌نمایی سال نو، به طرز خیره‌کننده‌ای مدرسه‌ی خاک را پُر سُکوه و رونق می‌کند. بازار طبیعت از بانگ و رنگ‌های چشم و گوش‌نواز آکنده می‌شود. بهار چیزی نیست جز رستخیز و قیامتی دل‌افزا که در خاک روی می‌دهد. قیامتی دلفریب و افسونگر که جانی تازه به کالبد جهان می‌دمد. علاوه بر ابتهاج و سروری که در پی این نوزایی طبیعت در درون ما شعله‌ور می‌شود، اشارت‌هایی آشکار و نهان نیز از این مدرسه‌ی دل‌اوز دستگیرمان می‌گردد.

نظام جهان، نظام نشانه‌ای است. یعنی جزء جزء این هستی پهناور اشارتی دارند و تنبیهی و پیام و رهنمونی برای طرز و شیوه‌ی زیستن ما. اینکه در جای جای قرآن نظام کائنات به عنوان آیات (= نشانه‌ها) قلمداد شده، خود دلیلی واضح بر این امر است. همچنان که آیات وحی مستلزم تأمل و تفسیر و تبیین و درس‌آموزی و اعتبار است، آیات هستی نیز نیازمند بازاندیشی و تدبرند. نشانه‌ها باید رمزگشایی و خوانده شوند که نشانه به کدام هدف گرفته‌اند و کدام مقصد و مقصود را اشاره می‌کنند.

ز قرص ماه رخشیدن بیاموز

ز دست ابر بخشیدن بیاموز

در ستایش خاک

صفا از قطره‌های پاک شبنم

ز جام لاله خندیدن بیاموز

بخوان در چهر گل آیات پاکی

ز بلبل عشق ورزیدن بیاموز

سرافرازی ز کوهستان فراگیر

ز موج بحر جنبیدن بیاموز

ز چشم اختران شب زنده‌داری

ز دور چرخ گردیدن بیاموز

سکوت از تیره شب‌های دل‌انگیز

ز ظلمت راز پوشیدن بیاموز

امید زندگانی از بهاران

ز چشمه‌سار جوشیدن بیاموز

ز مرغان نغمه‌ی تسبیح بشنو

ز دریا آسمان دیدن بیاموز

یکی از آرایه‌ها و صناعات ادبی که شاعران، با استفاده از آن، اشعار خود را زیب و زینت می‌دادند، تشخیص یا جان بخشی است. یعنی موجودات بی‌جان را جان دار و انسان‌وار تصویر می‌کردند. اگر این داستان برای شاعران نوعی آرایه‌ی ادبی به شمار می‌آمد، عارفان ما حقیقتاً جزء جزء گیتی را گویا و شنوا و اشارت‌گر می‌پنداشتند. مولوی در این میان فوق‌العاده بارز است. ببینید که بهار طبیعت برای او تا چه اندازه پر کرشمه و غوغا است:

بهار آمد، بهار آمد، بهار خوش عذار آمد
خوش و سر سبز شد عالم، او آن لاله زار آمد

ز سوسن بشنوی ریحان، که سوسن صد زبان دارد
به دشت آب و گل بنگر که پر نقش و نگار آمد

گل از نسرين همی پرسد که «چون بودی در این غربت؟»
همی گوید: «خوشم، زیرا خوشی‌ها زان دیار آمد.»

سمن با سرو می‌گوید که «مستانه همی رقصی؟!»
به گوشش سرو می‌گوید که «یار بردبار آمد»

بنفشه پیش نیلوفر در آمد که «مبارک باد!»
که زردی رفت و خشکی رفت و عمر پایدار آمد»

همی زد چشمک آن نرگس به سوی گل که «خندانی؟!»
بدو گفتا که «خندانم، که یار اندر کنار آمد»

صنوبر گفت: «راه سخت آسان شد به فضل حق.»
که هر برگی به ره بُری چو تیغ آبدار آمد.

ز ترکستان آن دنیا بُنه‌ی ترکان زیبارو
به هندستان آب و گل به امر شهریار آمد

-

باز بنفشه رسید جانبِ سوسن دوتا

باز گلِ لعل پوش می‌بدارند قبا

باز رسیدند شاد زان سوی عالم چو باد

مست و خرامان و خوش سبز قبیایانِ ما

سرو علمدار رفت سوخت خزان را به تفت

وز سر که رخ نمود لاله‌ی شیرین لقا

سنبله با یاسمین گفت: «سلام علیک»

گفت: «علیک السلام، در چمن ای ای فتا»

غنچه چو مستوریان کرده رخ خود نهان

باد کشد چادرش کای سره رو بر گشا

رفت دَیِ رو تُرُش، کشته شد آن عیش کُش

عمر تو بادا دراز، ای سمن تیزپا

نرگس در ماجرا چشمک زد سبزه را

سبزه سخن فهم کرد، گفت که: «فرمان تو را»

گفت قرنفل به بید: «من ز تو دارم امید»

گفت: «عزبخانه ام خلوتِ توست، الصلا»

سیب بگفت‌ای تُرنج: «از چه تو رنجیده‌ای؟»

گفت: «من از چشم بد می‌نشوم خود نما»

فاخته با «کو» و «کو» آمد کآن یار کو؟

کردش اشارت به گل بلبل شیرین نوا

غیر بهار جهان هست بهاری نهان

ماهرخ و خوش دهان؛ باده بده، ساقیا

مولانا با استناد به مضامین و تعالیم دینی که می‌گویند ذرات هستی تسبیح‌گوی خداوندند (سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۴۴) و جملگی کمر بندگی بر میان بسته‌اند و کوهها با داود پیامبر همنوایی می‌کردند و نوای تقدیس و حمد را زمزمه می‌کردند (سوره‌ی صاد، آیه‌ی ۱۸)، تأکید می‌کند که موجودات جهان را نباید بی‌جان پنداشت؛ ذرات هستی جمله گویا هستند؛ اما نامحرمی ما آدمیان حجایی شده که صد گونه اشارت آنان را در نیابیم. مولانا می‌گوید اگر محرم جان هستی شوید، غلغله‌ی نهان در دل موجودات را می‌شنوید. می‌شنوید که چه همه‌ه و غلغله‌ای در هستی است:

مرده زین سو اند و زان سو زنده‌اند
خامش اینجا وان طرف گوینده‌اند

خاک قارون را چو ماری درکشد

استن حنانه آید در رُشد

سنگ بر احمد سلامی می‌کند

کوه یحیی را پیامی می‌کند

جمله ذرات زمین و آسمان

با تو می‌گویند روزان و شبان

ما سمیعیم وبصیریم و خوشیم با شما نامحرمان ما خاشمیم چون شما سوی جمادی می‌روید محرم جان جمادان چون شوید از جمادی عالم جانها روید غلغل اجزای عالم بشنوید فاش تسییح جمادات آیدت وسوسه‌ی تاویل‌ها نربایدت (مثنوی: دفتر سوم)

مولانا می‌گوید درختان رازها می‌گویند و

برای صاحبان گوش اشارت‌ها و عبارت‌ها دارند:

این درختان‌اند همچون خاکیان دست‌ها برکرده‌اند از خاکدان

سوی خلقان صد اشارت می‌کنند وآنکه گوشستش عبارت می‌کنند

با زبان سبز و با دست دراز

از ضمیر خاک می‌گویند راز

(مثنوی معنوی: دفتر اول)

در این نوشتار می‌کوشم بخشی از درس‌های

مدرسه‌ی خاک را باز گو کنم.

۱. یکی از خصائص خاک، پذیرندگی و اثرپذیری و گشودگی آن است. اگر خاک پذیرنده و گشوده نبود، هرگز آبستن بهار نمی‌شد و این همه مناظر دل‌انگیز نمی‌آفرید.

گشودگی، اثرپذیری و پذیرندگی اوصاف نیکویی است که معلمان اخلاق و عارفان دیده‌ور بدان توجه خاصی داشته‌اند.

گشودگی به این معنا که پنجره‌ی دل آدمی به روی نور و زیبایی و خوبی و حقیقت، هماره باز باشد و هرگز حالت فروبستگی و در خودماندگی نداشته باشد. در بسیاری از اوقات سبب محرومیت و ناکامی معنوی و روحی آدمیان پنجره‌های بسته شان است.

هوشنگ ابتهاج می‌گوید:

چه چشم پاسخ است از این دریچه‌های بسته‌ات برو که هیچ کس ندا به گوش کر نمی‌زند

و حمید مصدق می‌گوید:

باز کن پنجره را

تو اگر باز کنی پنجره را

من نشان خواهم داد

به تو زیبایی را

اگر در روانشناسی اهل کفر و عناد و جحود درنگی کنیم می‌بینیم، که سبب

و پذیرندگی را در این حدیث نبوی می‌توان دید:

از ابو موسی اشعری^{رضی} روایت است که رسول الله^ﷺ فرمود: «مثال علم و دانشی که خداوند مرا با آن مبعوث گردانیده، مانند بارانی است که تند و تیز می‌بارد. زمینی که صاف و هموار باشد، آن آب را در خود جذب می‌کند. سپس در آن زمین، گیاه و دانه می‌روید. و زمینی که سخت است، آب را بر روی خود نگاه می‌دارد. و خداوند، بوسیله‌ی آن آب به بندگانش نفع می‌رساند و بندگان الله از آن آب می‌نوشند و به دیگران نیز می‌نوشانند و کشت و زرع خود را نیز آبیاری می‌کنند. و بارانی که در شوره زار ببارد، نه آب را در خود نگه میدارد و نه گیاهی می‌رویاند. این زمین، مثال کسی است که به احکام الهی، توجهی نکرده و اهمیتی نداده است. و هدایت و رهنمودهایی را که من به ارمغان آورده‌ام، قبول نکرده است»(بخاری: ۷۹)

در قرآن کریم به این تنوع جنس خاک و قابلیت‌های متفاوت اشاره شده است:

«وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبْتٌ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكْدًا»[اعراف:۵۸]

و زمین پاک [و آماده] گیاهش به اذن پروردگارش برمی‌آید و آن [زمینی] که ناپاک [و نامناسب] است [گیاهش] جز اندک و بی‌فایده برنمی‌آید.

همان که سعدی می‌گفت:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره بوم خس

به تعبیر دیگر، میان آدمی و پیام حقیقت، نوعی هم‌کنشی (تفاعل) درجریان است. وجود و نهادِ آدمی باید زایا، اثرپذیر و گشوده باشد تا در مواجهه با زیبایی و حقیقت و خوبی واکنش مناسب نشان دهد و به تحول مطلوب دست یازد. لازمه‌ی چنین باوری خودکاوی و بهسازی درون و خوداتهامی است. یعنی باید خاک نهاد خویش را مناسب باران کرد تا بهاری دلاویز در دل و درون ما طلوع کند.

لائوتسه، حکیم بزرگ چینی می‌گفت:

«یک حکومت بزرگ و با درایت همانند یک زمین گود است؛ تمام رودها به سوی آن سرازیر می‌شوند. آن، مخزن همه چیز است. صفت او صفت زنانگی و پذیرندگی است. مؤنث بر مذکر با همین صفت پذیرندگی

و به زیر آمدن، فایق می‌گردد. به همین ترتیب اگر یک حکومت با درایت در مقابل حکومت‌های ضعیف و حقیر به زیر آید (افتادگی و تواضع کند)، بر آن‌ها فایق شده و دوستی و اعتمادشان را جلب می‌نماید.

انسان دانا مانند آسمان و زمین است. برای او هیچ کس به طور ویژه نه عزیز است و نه مورد غضب. او همچنان به بخشش بی‌قید و شرط خویش ادامه داده و به هر که در برابرش قرار می‌گیرد، به طور بی‌پایان نثار می‌کند.

آیا می‌توانید نرمش و انعطاف یک نوزاد را داشته باشید و در پذیرش عالم، نقش یک زن را ایفا کنید؟»[۲]

شبهات عمده‌ی زنانگی و خاک نهادی در همین پذیرندگی است. پذیرندگی می‌تواند به زایش و خلاقیت و نوآوری بینجامد. تا وقتی زمین و زن پذیرنده نباشند نمی‌توانند زایا باشند. از این جهت لائوتسه می‌گفت که زن و زمین باید در این صفت مورد تأسی قرار بگیرند. زنانگی که همراه پذیرندگی است در فرهنگ ما وجه خوبی ندارد و چه بسا مورد تحقیر واقع شود، اما همچنان که دیدیم از منظر لائوتسه این خصیصه بسیار درس‌آموز و زندگی‌بخش است. بدون دریافت و پذیرندگی و گشودگی نمی‌توان نوآور، خلاق و زندگی‌بخش بود. زنان واجد صفت گشودگی و پذیرندگی هستند و همین است که تداوم حیات را تضمین می‌کند.

جنید بغدادی می‌گفت: «صوفی چون زمین باشد که همه پلیدی‌ها در وی افکنند؛ و همه نیکویی از وی بیرون آید.»[۳]

یعنی خاصیت خلاقیت و نوسازی که سالک در این مقام زشتی‌هایی را که بر او می‌رود بازیافت می‌کند و به زیبایی مبدل می‌کند. انواع پلیدی‌ها و نجاست‌ها در زمین فرو می‌رود اما طبع خلاق و زایای زمین، جملگی را بَدَل به رویدنی‌های زیبا می‌کند.

۲. درس دیگری که در مدرسه‌ی خاک می‌توان آموخت، انعطاف و نرم‌خویی است. تنها خاکی که نرم و منعطف است در مواجهه با نسیم و باران، سبز و خرم می‌شود و یکپارچه رویش و خیزش می‌گردد.

سنگدلی و قساوت قلب و انجماد روح از اوصاف رذیله‌ی و نکویده‌ای است که که باید کمر به مبارزه با آن بست. در قرآن مجید نسبت به قساوت قلب هشدارهای فراوانی

داده شده است:

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً وَإِن مِّن الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِن مِنْهَا لَمَا يَشْقُقُ فَيُخْرِجُ مِنْهُ الْمَاءَ وَإِن مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»[بقره:۷۴]

سپس دل‌های شما بعد از این [واقعهِ] سخت گردید همانند سنگ یا سخت‌تر از آن چرا که از برخی سنگها جویهایی بیرون می‌زند و پاره‌ای از آنها می‌شکافد و آب از آن خارج می‌شود و برخی از آنها از بیم خدا فرو می‌ریزد و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست.

«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ»[حدید:۱۶]

آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند هنگام آن نرسیده که دل‌هایشان به یاد خدا و آن حقیقتی که نازل شده نرم [و فروتن] گردد و مانند کسانی نباشند که از پیش بدانها کتاب داده شد و [عمر و] انتظار بر آنان به درازا کشید و دل‌هایشان سخت گردید و بسیاری از آنها فاسق بودند.

«أَقَمِنِ شَرَحَ اللَّهِ صِدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَي نُورٍ مِّن رَّبِّهِ فَوَيْلٌ لِلنَّاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّن ذِكْرِ اللَّهِ أَوْلَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»[زمر:۲۲]

پس آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای [پذیرش] اسلام گشاده و [در نتیجه] برخوردار از نوری از جانب پروردگارش می‌باشد [همانند فرد تاریکدل است] پس وای بر آنان که از سخت‌دلی یاد خدا نمی‌کنند اینانند که در گمراهی آشکارند.

مولانا با ظرافت و زیبایی به این مهم اشاره کرده است. برای اینکه دل‌هایمان بهاری شود لازم است که خاک باشیم. خاکِ نرم. سنگدلی و درشتی و زمختی با بهار نسبتی ندارد.

از بهاران کی شود سر سبز سنگ

خاک شو تا گل برویی رنگ رنگ

سالها تو سنگ بودی دلخراش

آزمون را یک زمانی خاک باش

(مثنوی: دفتر اول)

یک روز شیخ ابوسعید ابوالخیر با جمع صوفیان به در آسیایی رسید، اسب بازداشت و ساعتی توقف کرد. پس گفت: می‌دانید که این آسیا چه می‌گوید؟ می‌گوید: تصوف این است که من درآنم: درشت می‌ستانی

ونرم بازمی دهی وگرد خودطواف می‌کنی. سفردخودمی کنی تاهرچه نباید از خود دورکنی... همه‌ی جمع راوقت خوش گشت.[۴]

تصوف از منظر بوسعید، کارکرد مهمش این است که همچون آسیایی که گندم‌ها را به آرد لطیف مبدل می‌کند، جان و روان سالک را لطیف و نرم کند و زمختی‌ها و قساوت‌ها را از او بزداید. از خاک بیاموزیم که برای خیزش و نوزایی باید نرم شویم.

۳. درس دیگری که خاک به ما می‌دهد تواضع است. تأکید فراوان قرآن بر اینکه آدمیان از خاک آفریده شده‌اند و دیگربار به خاک باز می‌گردند و سه دیگر از خاک برانگیخته می‌شوند جهت تأکید بر فضیلت تواضع است:

«مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى»[طه:۵۵]

از این [زمین] شما را آفریده‌ایم در آن شما را بازمی‌گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می‌آوریم.

بایزید بسطامی می‌گفت: «علامت آن که حق او را دوست دارد آن است که سه خصلت بدو دهد: سخاوتی چون سخاوتِ دریا، و شفقتی چون شفقتِ آفتاب، و تواضعی چون تواضع زمین.»[۵]

تواضع را در زبان فارسی گاه به خاکساری یا خاک‌نهادی تعبیر کرده‌اند. یعنی سیرت و سان خاک داشتن. خاکساری و خاک‌نهادی یکی از فضیلت‌های ارزشمند اخلاقی است. سعدی با تذکر به این که مایه‌ی آفرینش آدمی خاک بوده و نه آتش، انسان را از آتش‌وشی و سرکشی بر حذر می‌دارد و آرامش و تواضع خاک را توصیه می‌کند:

ز خاک آفریدت خداوند پاک

پس‌ای بنده افتادگی کن چو خاک

حریص و جهانسوز و سرکش مباحش

ز خاک آفریدنت آتش مباحش

(بوستان، در تواضع)

نشاید بنی آدم خاکزاد

که در سر گُند کبر و تندى و باد

تو را با چنین گرمی و سرکشی

نپندارم از خاکی از آتشی

(گلستان، باب هشتم)

گر گزندت رسد تحمّل کن
که به عفو از گناه پاک شوی
ای برادر چو خاک خواهی شد
خاک شو پیش از آن که خاک شوی
(گلستان، باب دوم)

مولانا میگوید جویبار به زمین‌های مرتفع نمی‌رود و برای اینکه زمین آب را در آغوش بگیرد باید فروافتاده و متواضع باشد:

خاک شوم خاک شوم تا ز تو سرسبز شوم
آب شوم سجده‌کنان تا به گلستان برسم
رحمت حق آب بود جز که به پستی نرود
خاکی و مرحوم شوم تا بر رحمان برسم
پوریای ولی می‌گفت برای اینکه زمین دلت
آب بخورد باید تواضع کند:

افتادگی آموز اگر طالب فیضی

هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

عین القضاة همدانی می‌گوید: «تو زمین باش تا او آسمان باشد. گاه بارانش بر تو می‌بارد و گاه آفتابش بر تو می‌تابد، و گاه ابرش تو را در سایه‌ی خود می‌پرواند، گاه نفحات لطف او بر تو می‌وزد تا پخته گردی.» [۶]

۴. از درس‌های دیگر خاک، تحمل، دیگرپذیری و مدارا است. خاک به مثابه‌ی سنگ زیرین آسیا تحمل‌گر است. بار همه‌ی موجودات را می‌کشد. همه‌ی ناروایی‌ها و زشتی‌ها بر او می‌رود و او تحمل می‌کند. بردباری و شکیبایی صفت لاینفک اوست.

سری سقطی می‌گفت: «عارف آفتاب صفت است، که بر همه‌ی عالم بتابد؛ و زمین شکل است که بار همه‌ی موجودات بکشد، و آب نهاد است که زندگانی دل‌های همه بدو بود، و آتش رنگ است که عالم بدو روشن گردد.» [۷]

جنید بغدادی می‌گفت: «عارف، عارف نباشد تا همچون زمین نبود که نیک و بد برو برونند و چون ابر که سایه بر همه چیز افکند و چون باران که بهمه جای برسد.» [۸]

امام عبدالقادر گیلانی می‌گوید: «از شما اعمالی بدون کلام می‌خواهم، عارف چون زمینی است که بر آن راه رفته می‌شود، کوفته می‌شود و صدا نمی‌کند.» [۹]

سعدی هم الگوی تحمل و شکیبایی را خاک می‌داند:

در خاک بیلقان برسیدم به عابدی
گفتم مرا به تربیت از جهل پاک کن
گفتا برو چو خاک تحمّل کن ای فقیه
یا هر چه خوانده‌ای همه در زیر خاک کن
اما آنچه باید از آن بر حذر بود، انظلام یعنی ظلم‌پذیری است. از همین منظر است که نظامی زمین‌نهاد بودن را خوب نمی‌داند:

تا چند زمین‌نهاد بودن
سیلی خور باد و خاک بودن
تا چند چو یخ فسرده بودن
در آب چو موش مُرده بودن
چون باد دویدن از پی خاک
مشغول شدن به خار و خاشاک
چون شیر به خود سپه شکن باش
فرزند خصال خویشتن باش

(خمسه‌ی نظامی: لیلی و مجنون)
۵. عارفان می‌گفتند آبادی و عمارت در خرابی است. خداوند در دل‌های شکسته خانه می‌کند. در حدیث قدسی آمده است: «أنا عند منكسرة القلوب: من نزد شکسته دلان هستم.» مولانا می‌گفت:

چو یارم در خرابات خراب است

چرا من خانه معمور خواهم؟

و نیز:

جهان شکست و تو یار شکستگان باشی
کجاست مست تو را از چنین خرابی ننگ
خاک تا زیر و رو نشود مستعدّ رویش و
خیزش نیست. شمس تبریزی می‌گوید:

«این زمین را یکی می‌شکافد. یکی آمده است که این زمین را چرا خراب می‌کنی؟» او خود عمارت را از خراب نمی‌داند. اگر خراب نکردی، زمین خراب شدی. نه در آن خرابی عمارت هاست؟! [۱۰]

تا که خرابم نکند کی دهد آن گنج به من

تا که به سلیم ندهد کی کشدم بحر عطا
(غزلیات شمس)

خاموش و در خراب همی جوی گنج عشق
کاین گنج در بهار برویید از خراب
(غزلیات شمس)

برای آباد شدن باید منقلب و زیر و زبر شد. مانند خاک که تا شخم نخورد و زیر و رو نشود قابلیت سبز شدن نمی‌یابد. عمارت در دلِ خرابی پنهان است.

۶. درس دیگری که خاک یادآورمان می‌شود این است که در نظام هستی هر عملی عکس العمل متناسب دارد.
مولانا می‌گفت:

این جهان کوه است و فعل ما ندا
سوی ما آید نداها را صدا

(مثنوی: دفتر اول)

این جهان کوه است و گفت و گوی تو
از صدا هم باز آید سوی تو

(مثنوی: دفتر دوم)

هر دانه‌ای که در خاک می‌کاریم، درخت و گیاه متناسب با خود را به بار می‌آورد. باید مراقب بود که زندگی ما چیزی جز کاشتن و درویدن نیست و به تعبیر حافظ شیرازی: «هر کسی آن دروّد عقبیت کار که کِشت»

خواجehی شیراز می‌گفت:

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر
کای نور چشم من بجز از کِشته ندروی
مولانا می‌گفت:

رازا را می‌کند حق آشکار
چون بخواهد رُست تُخم بد مکار
آب و ابر و آتش و این آفتاب
رازا را می‌برآرد از تراب

این بهار نو ز بعد برگریز
هست برهان بر وجود رستخیز
دربهار آن سرّها پیدا شود

هر چه خورده ست این زمین رسوا شود

سرّ بیخ هر درختی و خورش
جملگی پیدا شود آن بر سرش

(مثنوی: دفتر پنجم)

چون که بد کردی بترس ایمن مباش

زانک تخمست و برویاند خداهش

(مثنوی: دفتر چهارم)

حال که چنین است چه بهتر که در مزرعه‌ی زندگی دانه‌ی مهریانی بکاریم. مولانا می‌گفت تنها دانه‌ای که می‌ارزد در خاک

زندگی بیفشانیم، دانه‌ی عشق و مهر است:

در این خاک، در این خاک، در این مزرعه پاک
بجز مهر بجز عشق دگر تخم نکاریم
همان که به تعبیر حافظ وقتی درخت شود
کام دل به بار می‌آورد:

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد
نهال دشمنی بر کن که رنج بی‌شمار آرد

۷. درس دیگری که از کتاب خاک می‌آموزیم گمنامی است. ابن عطاء سکندری می‌گفت: «إدْفِنِ وَجُودَكَ فِي أَرْضِ الْخُمُولِ، فَمَانَبَتَ مِمَّا لَمْ يَدْفِنِ لِأَيْتِمٍ نَبَاتُهُ» وجود خویش را در زمین گمنامی دفن کن، زیرا دانه‌ای که مدفون نشده باشد میوه و ثمره‌ی کاملی به بار نمی‌آورد. [۱۱]

دانه‌ای که مدتها در زیر خاک پنهان نباشد، نمی‌تواند به درختی بارور و سایه‌گستر بدل شود. برای رشد و استكمال معنوی لازم است که دوره‌هایی در خلوت، مراقبه و گمنامی گذرانند. همواره در مرئی و منظر بودن و وجوه گری و دلربایی، آفات و عوارض زیانباری به دنبال دارد. سالک طریق، در ابتدای کار، نیازمند گمنام زیستن و خلوت بیشتری است تا بتواند بعدها جلوت پُر برکتی داشته باشد.

دکتر شفیع کدکنی در قطعه شعری، عبور گمنامانه و در عین حال سخت‌کوش دانه‌ی گندم را از زُرفنای خاک توصیف می‌کند:

«ایستاده

(ابر و

بادو

ماه و

خورشید و

فلک) از کار

زیر این برف شبانگاهی

بدتر از کژدم،

می‌گزد سرمای دی ماهی.

کرده موج برکه در یخ برف

دست و پای خویشتن را گم

زیر صد فرسنگ برف،

اما

در عبور است از زمستان دانه‌ی گندم»

در پایان به شعر «شکوه رُستن» از زنده یاد فریدون مشیری گوش بسپاریم که از ما می‌خواهد نفسی تازه کنیم و مانند زمین، شکوه رُستن و قیامت بهار را در درون خویش بازآفرینی کنیم:

«چگونه خاک نفس می‌کشد؟ بیندیشیم

چه زمهریر غریبی

شکست چهره‌ی مهر

فسرد سینه‌ی خاک

شکافت زهره‌ی سنگ

پرندگان هوا دسته دسته جان دادند

گل آوران چمن جاودانه پژمردند
در آسمان و زمین هول کرده بود کمین
به تنگنای زمان مرگ کرده بود درنگ
به سر رسیده بود جهان
پاسخی نداشت سپهر
دوباره باغ بخندد؟

کسی نداشت یقین

چه زمهریر غریبی

چگونه خاک نفس می‌کشد؟

بیاموزیم

شکوه رستن اینک طلوع فروردین

گداخت آن همه برف

دمید اینهمه گل

شکفت این همه رنگ

زمین به ما آموخت

ز پیش حادثه باید که پای پس نکشیم

مگر کم از خاکیم

نفس کشید زمین ما چرانفس نکشیم؟»

ارجاعات:

[۱]. عهد جدید[انجیل متی؛ انجیل مرقس، انجیل لوقا، انجیل یوحنا]، ترجمه‌ی پیروز سیّار، نشرنی، چاپ دوم، ۷۸۳۱

[۲]. زندگی بر اساس حکمت تائو، انتشارات عطائی، چاپ اول، ۹۸۳۱

[۳]. تذکرة الاولیاء، شیخ فریدالدین عطارنیشابوری، به تصحیح رینولد آلن نیکلسون، نشراساطیر، چاپ دوم ۲۸۳۱

[۴]. اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، محمد بن منور مبینی، مقدمه تصحیح و تعلیقات دکتر محمد رضا شفیع کدکنی، مؤسسه‌ی انتشارات آگاه، چاپ ششم، ۵۸۳۱

[۵]. تذکرة الاولیاء، شیخ فریدالدین عطارنیشابوری

[۶]. خاصیت آینگی، گزیده‌ی آثار عین القضاة همدانی، نجیب مایل هروی، نشر نی، چاپ دوم، ۹۸۳۱

[۷]. تذکرة الاولیاء، شیخ فریدالدین عطارنیشابوری

[۸]. رساله‌ی قشیریه، ترجمه‌ی ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، با تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ نهم، ۵۸۳۱

[۹]. الفتح الزبانی والفیض الزحمانی، عبدالقادر گیلانی، دارالکتب العلمیة، الطبعة الثانية، ۳۰۰۲م-۲۴۱هـ

[۱۰]. خمی از شراب ربّانی: گزیده‌ی مقالات شمس، انتخاب و توضیح محمّد علی موحد، نشر سخن، چاپ دوم، ۸۸۳۱

[۱۱]. الحکم العطائیه، ابن عطاءالله سکندری، دارالکتب العلمیة، بیروت، الطبعة الاولى، ۶۰۰۲م



شادی از منظر قرآن

دکتر محمود ویسی

چکیده

یکی از تمایلات و استعداد‌های درونی انسان میل و نیاز به سرور، بهجت و لذت در زندگی است. اضطراب‌های فکری و تنش‌های روانی از مشکلات جدی انسان عصر تکنولوژی و ارتباطات است که منجر به کاهش احساس شادی در وی شده است. این جستار با هدف بررسی شادی از دیدگاه قرآن انجام شده است. پژوهش حاضر، یک مطالعه کتابخانه‌ای است که به تبیین ماهیت شادی با رویکرد قرآنی، می‌پردازد. شادی در قرآن دارای جایگاه خاصی است و به گونه‌های مختلف مورد تأیید و توجه قرار گرفته است؛ اما نه شادی بیهوده و عبث بلکه شادی توأم با اهداف الهی و انسانی. مفهوم شادی مجموعاً ۲۵ بار با الفاظ مختلف (فرح و سرور) در قرآن آمده است. آیات قرآن درباره شادی دو دسته‌اند؛ دسته‌ای از آیات مؤمنین را دعوت به شادی کرده‌اند و دسته‌ی دیگر شادی را نکوهش می‌کنند. در اسلام، شادی در دل جای دارد، حال آنکه مشکل بسیاری از اشخاص در قرن اخیر این است که شادی را در هیاهوی بیرون جستجو می‌کنند. تعبیر و تفسیر دین از شادی این است که شادی خود هدف نیست، بلکه عاملی مهم و مؤثر برای رسیدن انسان به کمالات والای انسانی و حرکت خاصانه در مسیر عبودیت است.

کلید واژه‌ها: شادی، فرح، سرور، قرآن.

مقدمه

در دنیای امروز عوارض روزافزون زندگی ماشینی که در حال بلعیدن همه احساسات، هیجانات، انسانیت و حتی سلامتی انسان است، غیر قابل کتمان می‌باشد. اضطراب‌های فکری و تنش‌های روانی نیز از مشکلات جدی انسان عصر تکنولوژی است که منجر به کاهش احساس شادی در وی شده است.

روانشناسی جدید به جای توجه به توانایی‌ها و جنبه‌های مثبت زندگی بشر، بر جنبه‌های منفی و اختلالات و کمبودها متمرکز شده است.

یکی از مباحثی که در سال‌های اخیر با توجه به جنبه‌های مثبت زندگی مورد بررسی قرار گرفته است، مبحث شادی است. واژه شادی مفهومی درونی است که دارای تعاریف و ابعاد مختلفی می‌باشد. در واژه‌نامه‌ها شادی با واژه‌هایی همچون خوشحالی، شادکامی، خوشی و نشاط هم معنا دانسته شده است. شادی ترکیبی از عاطفه مثبت بالا و عاطفه منفی پایین است. عاطفه مثبت مانند: دوست داشتن، هیجان زندگی، خوشی و اشتیاق و عاطفه منفی مانند: ناکامی، خصومت، ترس، عصبانیت، وحشت‌زدگی و رنجاندن دیگران. امروزه شادی به عنوان یک معیار اصلی در تشخیص سلامت درونی محسوب می‌شود.

شادی افزایش دهنده آگاهی، خلاقیت و فعالیت فرد است، تسهیل‌گر روابط اجتماعی

است و موجب حفظ سلامت و افزایش طول عمر افراد می‌گردد. فرد شادکام، فردی سالم، فرهیخته، برون‌گرا، متدین و خوش‌بین است.

رسیدن به شادی از طریق توجه به ارزش‌ها و اهداف معنوی، نیازهای اساسی، هدف دار بودن زندگی و محبت به خداوند امکان‌پذیر است. مطالعات انسان‌شناسی نشان داده است که دین‌ورزی قدمتی دیرینه داشته و دین جزء لاینفک زندگی بشری در تمام اعصار بوده است.

روان‌شناسی الهی که به صورت کامل در روان‌شناسی اسلامی نمود می‌یابد، از لحاظ داشتن اصولی برای توجیه فعل و انفعالات روانی انسان و هم‌چنین دارا بودن قوانینی که در ایجاد رشد و جلوگیری از سقوط می‌توانند به انسان کمک کنند، در میان مکاتب موجود و رایج در جهان منحصر به فرد است، چرا که این مکتب به منظور تعالی انسان به هر دو جنبه نظری و عملی توجه دارد. شادی در قرآن دارای جایگاه خاصی است و به گونه‌های مختلف مورد تأیید و توجه قرار گرفته است؛ اما نه شادی بیهوده و عبث، بلکه شادی توأم با اهداف الهی و انسانی. لذا آیات قرآن درباره شادی دو دسته‌اند؛ دسته‌ای از آیات مؤمنین را دعوت به شادی نموده‌اند و دسته دیگر شادی را نکوهش می‌کنند.

از آن‌جایی که یکی از تمایلات و استعداد‌های درونی انسان میل و نیاز به سرور، بهجت

و لذت در زندگی است و می‌بایست این استعداد درونی، همانند دیگر استعداد‌های انسانی شکوفا گردد، با این حال در میان پژوهش‌های انجام شده، تألیفات کمتری به چشم می‌خورد که به بررسی جامع شادی و نشاط در متون اسلامی پرداخته باشد. این مقاله جستاری است با هدف بررسی و تبیین رویکرد قرآنی پیرامون شادی.

روش پژوهش

پژوهش حاضر به شیوه‌ی کتابخانه‌ای و روش تحلیلی و توصیفی می‌باشد. ابتدا به تبیین مفهوم شناسی شادی می‌پردازد. سپس با تحلیل آیات قرآن، مفهوم شادی را از دیدگاه اسلام مورد بررسی قرار می‌دهد.

شادی از دیدگاه اسلام

از زیباترین و مؤثرترین نعمات خداوند بر انسان نعمت شاد بودن، مهر و محبت و عشق ورزیدن است. قرآن به مقوله‌ی خوشی، خرسندی و شادمانی توجه ویژه دارد. تعریف و تمجید از مقوله‌های شادی در چهارچوب کاملاً منطقی و دور از افراط و تفریط و کنترل هیجانات اعم از خشم و غضب، شادی و شادمانی از شاهکارهای آیین اسلام است. اسلام بهره‌گیری از شادی، لذت بردن از زندگی و رضایت‌مندی از آن را طی آموزه‌های سهل و آسان آموزش می‌دهد، تا جایی که تبسم به چهره اهل ایمان و دیگران را پاداش داده و عملی دارای ثواب بر می‌شمارد و به این ترتیب به شادی عمق بخشیده و آن را درونی و پایدار می‌نماید تا تشنگی انسان را نسبت به این نیاز پاسخ دهد. از طرفی نیز از شادی‌ها و لذت‌های زودگذر و کاذب به شدت جلوگیری نموده و معتقد است که این گونه شادی‌ها، تنها بخش بسیار کوچک و سهم ناچیزی از شادی‌های واقعی است.

مؤلفه‌های شادی و معانی مختلف آن در قرآن

محققان عوامل و مؤلفه‌های متعددی را در به وجود آمدن و پایدار ماندن شادی مؤثر دانسته‌اند از جمله آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

– برقراری و حفظ روابط بین فردی منسجم و داشتن تماس اجتماعی مداوم و پایدار.

– ازدواج و زندگی زناشویی.

– تدین و معنویت.

– ثروت و پول.

– عوامل زیست‌محیطی مانند آب و هوا و موقعیت جغرافیایی، وضعیت جسمانی، اوقات فراغت، رضایت شغلی، تحصیلات، سن و...

امام‌مفهوم شادی در قرآن مجموعاً ۲۵ بار با الفاظ مختلف (فرح و سرور) آمده است. «فرح» با الفاظی چون فرح، فرحوا، تفرحوا، یفرحوا، تفرحون، یفرحون، یفرح، تفرح، فرحون و فرحین، ۲۲ بار و «سرور» با الفاظی چون سرور و مسرور، ۳ بار در قرآن آمده است. فرح در لغت مخالف حزن و اندوه است و عبارت است از لذت قلب و روح که ناشی از رسیدن به مطلوب می‌باشد. در بیانی گفته شده فرح شرح صدر است به سبب لذت زودگذر که اکثراً برلذات حسی و دنیوی صدق می‌کند. فرح به معنی خوشحالی کاذب یا توهم خوشحالی به کار می‌رود. برخی واژه‌شناسان معتقدند «فرح» به سه معنی متفاوت به کار می‌رود:

۱- فرح (افراط در شادی): یعنی شادمانی که از حد اعتدال خارج شود و همراه باطل، ظلم، تکبر و نیز به قصد ریا و خودنمایی باشد.

(إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ) [قصص/۷۶]

«خداوند شادی‌کنندگان (مغرور) را دوست نمی‌دارد».

۲- خشنودی و رضایت:

(مَنْ أَلْدَيْنَ فَرِحُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شَيْعًا كُلِّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ) [روم/۳۲]

«از کسانی که دین خود را پراننده ساختند و به دسته‌ها و گروه‌ها تقسیم شدند و هر گروهی به آنچه نزد آن‌هاست خوشحالند».

۳- سرور (شادمانی حقیقی):

(فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) [آل‌عمران/۱۷۰]

«آن‌ها به خاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به آن‌ها بخشیده است خوشحالند و به خاطر کسانی که (مجاهدانی که) بعد از آن‌ها به آنان ملحق نشدند (نیز) خوش وقتند که نه ترسی بر آن‌ها است و نه غمی خواهند داشت».

انواع شادی در قرآن

آیات قرآن درباره شادی را می‌توان در دو گروه دسته‌بندی کرد: دسته‌ای از آیات، مؤمنین را دعوت به شادی نموده و دسته

دیگر از آیات قرآن، شادی رامورد نکوهش قرار داده‌اند.

الف) شادی ممدوح در قرآن

شادی‌هایی را شامل می‌شود که بر اساس ارزش‌ها و اهداف قرآن است، مانند:

۱- (قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ) [یونس/۵۸]

«بگو به فضل و رحمت خدا باید خوشحال شوند که از آنچه گردآوری کرده‌اند بهتر است».

۲- (فِي بَعْضِ سِنِينَ اللَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفِرْحُ الْمُؤْمِنُونَ) [روم/۴]

«در چند سال، همه کارها از آن خدا است، چه قبل و چه بعد (از این شکست و پیروزی) و در آن روز مؤمنان خوشحال خواهند شد».

ب) شادی نکوهیده در قرآن

شادی‌هایی را شامل می‌شود که ضد ارزش‌ها بوده و همراه با گناه، غفلت و فساد است، مانند:

۱- (إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ) [قصص/۷۶]

«قارون از قوم موسی بود اما بر آن‌ها ستم کرد، ما آنقدر از گنج‌ها به او داده بودیم که حمل صندوق‌های آن برای یک گروه نیرومند مشکل بود، به خاطر بیاور هنگامی را که قومش به او گفتند: این همه شادی مغرورانه مکن که خداوند شادی‌کنندگان مغرور را دوست نمی‌دارد».

۲- (ذَلِكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنتُمْ تَمْرَحُونَ) [غافر/۷۵]

«این به خاطر آن است که به ناحق در زمین شادی می‌کردید و از روی غرور و مستی به خوشحالی می‌پرداختید».

عناصر تعیین‌کننده شادی

عوامل زیر را می‌توان از معیارهای تعیین‌کننده شادی دانست:

الف) اطاعت از خداوند

(قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) [بقره/۳۸]

«گفتیم جملگی از آن فرود آید پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد آنان که

هدایتم را پیروی کنند بر ایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد.»

(إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ)[احقاف/۱۳]

«محققاً کسانی که گفتند پروردگار ما خداست سپس ایستادگی کردند بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد.»

بنابراین شادی واقعی زمانی حاصل می شود که انسان توفیق طاعت خداوند را پیدا کرده باشد و از گناه و معصیت، دوری گزیند.

ب) یاد خدا

(الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)[رعد/۲۸]

«آن‌ها کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.»

در قرآن، تذکر و تفکر در مراحل مختلف پا به پای یکدیگر پیش می‌روند، گاهی تذکر مقدمه تفکر است و گاه تفکر زمینه ساز تذکر. انسان دارای سلامت روان، همواره متذکر و به یاد خداست و هیچ گاه مسئولیت و بندگی خویش را در برابر پروردگار متعال فراموش نمی‌کند. لذت و خوشی دنیا از طریق دل حاصل می‌شود و دل نیز بدون یاد خدا هرگز آرامش نخواهد یافت. لذا ذکر و یاد خداوند روغن چراغ فکر است و ذکر است که فکر را بارور و به اهتزاز در می آورد.

ج) نگرش مثبت به دنیا

(الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ)[سجده/۷]

«اوکسی است که هر چه را آفرید نیکو آفرید و آغاز آفرینش انسان را از گل قرار داد.»

جهان و همه ذرات آن آفرینشی نیکو دارد. دنیایی که اسلام معرفی می‌کند بسیار زیباست، زیرا نظام احسن است. قرآن جهان را هدف دار و آکنده از نشانه‌هایی معرفی می‌کند تا اندیشه ورزان را که از جایگاه ارزشمندی برخوردارند، به سوی خدا راهنمایی نماید. دنیا به عنوان سرزمین حاصلخیز و معبری به جهان باقی معرفی گردیده که از تعبیرهای دلنشین و آرام بخش است. لذا اصلاح نگرش فرد به زندگی مهم‌ترین عامل خرسندی و شادی است.

د) تفسیری زیبا ازمرگ و آخرت

(قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ

عِنْدِهِ أَوْ يَا أَيُّدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُّتَرَبِّصُونَ)[توبه/۵۲]

«بگو آیا درباره ما جز یکی از دو نیکی انتظار دارید (یا بر شما پیروز می شویم و یا شربت شهادت می‌نوشیم) ولی ما انتظار داریم یا عذابی از طرف خداوند (در آن جهان) یا به دست ما (در این جهان) به شما برسد، اکنون که چنین است شما انتظار بکشید ما هم با شما انتظار می‌کشیم.»

یکی از آموزه های تربیت دینی، پذیرش و اعتقاد به عالم جاودان آخرت است. بحران مرگ و فنا، همواره ذهن آدمی را به خود مشغول می‌دارد. ترس از مرگ یک پدیده هول انگیز روانی است. اسلام با تفسیری زیبا از مرگ و آخرت، زندگی انسان را هدفمند و عاقبت او را روشن معرفی می‌کند. در نگاه دین، سرای دیگر سرایی است که محل قدردانی از بندگان با ایمان و شایسته و محل محاکمه ظالمان است.چنین تعبیری از مرگ به انسان آرامش می‌بخشد و موجب شادی و سلامتی وی می‌گردد.

ه) توبه و بازگشت

(إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ)[بقره/۲۲۲]

« خداوند توبه کنندگان را دوست دارد.»

توبه مبارک ترین حرکت انسان در مسیر بندگی و نخستین مرحله رسیدن به سلامت است. توبه نوعی تخلیه هیجانی است. توبه از مباحث اخلاقی، تربیتی و اجتماعی است که دامنه آن در اسلام گسترده است و عملی احیا کننده و امید بخش است. وقتی انسان از گذشته پشیمان شود و راه توبه پیش گیرد، اضطراب و فشار روانی‌اش کاهش می‌یابد. عدم توجه به موضوع توبه که به معنی بازگشت می‌باشد، موجب یأس و عَجَب در قلب انسان شده و این حالت، روحیه انسان را کسل و بی نشاط می‌گرداند.

و) امید به فضل و رحمت الهی

(قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ)[یونس/۵۸]

«بگو به فضل و رحمت خدا باید خوشحال شوند که از آنچه گردآوری کرده‌اند بهتر است.»

مفسران بر آنند که فضل الهی به نعمت‌های ظاهری و رحمت الهی به نعمت‌های باطنی اشاره دارد. اهل ایمان، اهل بینش و بصیرتند و با توجه و عنایت به نعمت‌های الهی که به صورت فضل و رحمت بر بندگانش در

حال بارش و نزول است، در پناهگاه مطمئن پروردگار، احساس سرور و شادمانی درونی می‌کنند.

ز) وقت شناسی

(إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَاكُمْ فَأَتَابِكُمْ غَمًّا بَغِمَ لَكِبَالًا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ)[آل‌عمران/۱۵۳]

« (یاد کنید) هنگامی را که در حال گریز (از کوه) بالا می‌رفتید و به هیچ کس توجه نمی‌کردید و پیامبر شما را از پشت سرتان فرا می‌خواند پس (خداوند) به سزای (این بی‌انضباطی) غمی بر غمتان (افزود) تا سرانجام بر آنچه از کف داده‌اید و برای آنچه به شما رسیده است اندوهگین نشوید و خداوند از آنچه می‌کنید آگاه است.»

وقت شناسی و نظم در امور از مهم‌ترین عوامل رشد و تعالی و پیشرفت آدمی است. این زمان است، که انسان را در تحقیق هدف خلقت یاری می‌دهد و به لحاظ اهمیت و ارزش والایش مورد سوگند خداوند قرار گرفته است. بنابراین از دست دادن زمان، عدم برنامه ریزی مناسب در زندگی، پرداختن به امور جانبی و کم اهمیت، خود از عوامل بسیار مهم اضطراب، دلهره، اندوه و بی نشاطی و کسالت است.

ح) خدمت بی منت

(الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يَتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ)[بقره/۲۶۲]

«کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، سپس به دنبال انفاقی که کرده‌اند، منت نمی‌گذارند و آزاری نمی‌رسانند، پاداش آن‌ها نزد پروردگارشان (محفوظ) است، و نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند.»

مهم‌ترین انگیزه کارهای خیر، داشتن اخلاص، قصد و نیت پاک برای کسب خشنودی خداوند می‌باشد که اگر این انگیزه به رنگ ریا آلوده شود، نتیجه عمل که پیوستگی دل‌ها، بروز محبت‌ها و شادی فردی و اجتماعی است، دگرگون شده و تغییر ماهیت می‌دهد.

ط) تلاوت قرآن و مطالعه

(اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ)[علق/۱]

«بخوان به نام پروردگارت که جهان را

آفرید.»

قرآن به عنوان کتاب شفا بخش روح و جسم انسان با امر به خواندن، آرامش فکری و روحی انسان را فراهم نموده است. اهمیت و جایگاه والای مطالعه در اسلام به دلیل خروج از ظلمت و غفلت و تقویت عقلانیت و هوشیاری است.

(الکتب بساتین العلماء).«کتاب‌ها برای دانشمندان به منزله باغ‌های زیبا و پرطراوتی هستند که آنان را مسرور و شادمان می‌کنند.»

ی) توکل به خدا

(إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ)[مجادله/۱۰]

«نجوی تنها از ناحیه شیطان است، می‌خواهد با آن مؤمنان غمگین شوند، ولی نمی‌تواند ضرری به آن‌ها برساند جز به فرمان خدا، بنابراین مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.»

انسان موحد هر چند این امر معقول را می‌پذیرد که در دایره اختیار و قدرت محدود خود باید برای جریان و پیشرفت زندگی از خرد و نیروی جسمی و فکری‌اش بهره‌مند شود، اما با آگاهی خود به این واقعیت می‌رسد که در دنیا امور و مسائلی نیز وجود دارد که مدیریت و تدبیرش از محدوده فکر و توان بشر خارج است و تنها مشیت خداوند می‌تواند کارساز باشد. از این رو انسان مؤمن تکیه گاه خود را مسبب الأسباب دانسته و با اعتقاد بر او به کاروتلاش می‌پردازد.

ک) امید به وعده الهی

(فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلَنَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ)[قصص/۱۳]

«پس او را به مادرش بازگردانیدیم تا چشمش (بدو) روشن شود و غم نخورد و بداند که وعده خدا درست است ولی بیش‌ترشان نمی‌دانند.»

(فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا)[مریم/۲۴]

«پس از زیر (پای) او (فرشته) وی را ندا داد که غم مدار پروردگارت زیر (پای) تو چشمه آبی پدید آورده است.»

فردی که امیدوار به الطاف خداوندی است و تمام اسباب و عوامل عالم را در دستان خدا می‌بیند، مجالی برای ناامیدی، بدبینی و دل‌تنگی در زندگی نمی‌بیند.

ل) عدم دل بستگی به دنیا

(فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَ بِمَالِ فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيَتِكُمْ تَفْرَحُونَ)[نمل/۳۷]

«هنگامی که (فرستادگان ملکه سبا) نزد سلیمان آمدند گفت: می‌خواهید مرا با مال کمک کنید (و فریب دهید) آنچه خدا به من داده از آنچه به شما داده بهتر است بلکه شما هستید که به هدایایتان خوشحال می‌شوید.»

(اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ)[رعد/۲۷]

«خدا رزق و روزی را برای هر کس بخواهد وسیع و برای هر کس بخواهد تنگ قرار می‌دهد اما آن‌ها به زندگی دنیا شاد (و خوشحال) شدند در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت متاع ناچیزی است.»

بهره‌مندی از دنیا و مواهب الهی نیکوست، اما دل‌بستگی به دنیا و آن را هدف نهایی خود قرار دادن زیننده انسان مؤمن نیست. قرآن وابستگی و دل‌بستگی به دنیا را یکی از عوامل مؤثردر ایجادغم و اندوه می‌داند و آن را به شدت مورد نهی قرار داده است.

م) دوری از غرور و تکبر

(إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِن قَوْمِ مَوْسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءَ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ)[قصص/۷۶]«قارون از قوم موسی بود اما بر آن‌ها ستم کرد، ما آنقدر از گنج‌ها به او داده بودیم که حمل صندوق‌های آن برای یک گروه نیرومند مشکل بود. به خاطر بیابور هنگامی را که قومش به او گفتند: این همه شادی مغرورانه مکن که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی‌دارد.»

(ذَلِكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنتُمْ تَمْرَحُونَ)[غافر/۷۵]

«این به خاطر آن است که به ناحق در زمین شادی می‌کردید و از روی غرور و مستی به خوشحالی می‌پرداختید.»

تکبر بی جا نوعی بیماری اخلاقی و روانی است که قرآن، آن را سرزنش کرده و در مقابل، مردم را به فروتنی فرا خوانده است تا بهداشت اخلاقی و روانی آنان تحقق یابد.

ن) پرهیز از فخر فروشی

(وَلَئِن أَدْقْنَا نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَّسَّتْهُ لَيَكُولُنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتِ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ)[هود/۱۰]

«و اگر نعمت‌هایی پس از شدت و ناراحتی به او برسانیم می گوید مشکلات از من بر طرف شد و دیگر باز نخواهد گشت و غرق شادی و غفلت و فخر فروشی می‌شود.»

از جمله صفات رذیله ی انسان، به سرعت شادمان شدن و فخر فروشی است. تفاخر و مفاخره از صفات اکتسابی انسان است. از جمله مهم‌ترین عوارض درونی فخر فروشی، بی‌اعتنایی افراد متکبر به حق و حقیقت است.

س) دوری از استهزاء

(فَلَمَّا جَاءَ نُهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُم مِّنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ)[غافر/۸۳]

«هنگامی که رسولان آن‌ها با دلایل روشن به سراغ آنان آمدند به معلوماتی که خود داشتند خوشحال بودند (وغیرآن را هیچ می‌شمردند) ولی آنچه را (عذاب) به سخره می‌گرفتند برآن‌ها فرود آمد.»

دادن القاب زشت و به استهزاء گرفتن دیگران نوعی اهانت و بی حرمتی است که بعضی افراد برای تشفی خاطر خود در حق دیگران روا می‌دارند. این گونه شادی‌ها از لحاظ زمانی، گذرا و ناپایدار بوده و انسان بعد از پایان شادی، در خود احساس ملامت و پشیمانی دارد. از این نوع شادی‌ها در فرهنگ متعالی قرآن به « لهو و لعب » یاد شده است.

ع) دوری از فرقه گرایی

(مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيْعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ)[روم/۳۲]

«از کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و به دسته‌ها و گروه‌ها تقسیم شدند و هر گروهی به آنچه نزد آن‌هاست (دل‌بسته و) خوشحالند.»

(فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ)[مؤمنون/۵۳]

«اما آن‌ها کارهای خود را به پراکندگی کشاندند و هر گروهی به راهی رفتند .هر گروه، به آنچه نزد خود دارند خوشحالند ».

هر قوم و جامعه‌ای برای پرستش خداوند راهی انتخاب کرده، خود را بر حق می‌بیند و دیگران را گمراه و باطل می‌پندارد. عجیب‌تر این‌که هر گروه به داشته‌های خود خوشحال و راضی است و از دیگران بیزار. چون هوای نفس خود را ملاک تدین قرار می‌دهند و

آن ہم به نسبت افراد و زمان‌ها متغیر است، پس هر دسته از دین خود شادمان و به آن وابسته می‌گردد.

اما هم چنانکه گفته آمد یکی از مؤلفه های تعیین کننده شادی تدین و معنویت است. از همان ابتدای شکل گیری کاوش های کاربردی، تحقیقات در زمینه رابطه تدین و سلامت روانی، اغلب بیانگر رابطه مثبت میان آن دو بوده است. باور به اینکه خدایی هست که موقعیت‌ها را کنترل می‌کند و ناظر بر اعمال بندگان خویش است تا حد زیادی اضطراب را کاهش می‌دهد. در واقع ارتباط با یک منبع فنا ناپذیر چشم انداز مثبتی را در زندگی فرد ایجاد می کند و روح تازه ای از امید و نشاط در او می دمَد.

زیرا تدین یک نظام منسجم اعتقادی است که به انسان این امکان را می‌دهد تا برای زندگی به جستجوی معنی بپردازد و به آینده امیدوار باشد و به او کمک می‌کند تا دلایل قابل قبول و دست کم آرام بخشی را برای توجیه ناکامی‌ها، شکست‌ها و مصائب

یکی از مؤلفه‌های تعیین کننده شادی، تدین و معنویت

است. از همان ابتدای شکل‌گیری کاوش‌های کاربردی، تحقیقات در زمینه رابطه تدین و سلامت روانی، اغلب بیانگر رابطه مثبت میان آن دو بوده است.

باور به اینکه خدایی هست که موقعیت‌ها را کنترل می‌کند و ناظر بر اعمال بندگان خویش است تا حد زیادی اضطراب را کاهش می‌دهد. در واقع ارتباط با یک منبع فنا ناپذیر، چشم‌انداز مثبتی را در زندگی فرد ایجاد می‌کند و روح تازه‌ای از امید و نشاط در او می‌دمَد.

زندگی خود بیابد.

همچنین افرادی که واقعاً متدین هستند واز معنویت بالایی به سبب اعتقاداتشان برخوردارند، گرایش کمتری نسبت به انحرافات دارند و دارای رفتارهای نیکو، جامعه پسند و انسان دوستانه بیش‌تری هستند. پس جای تعجب نیست که میزان شادی گزارش شده افراد متدین واقعی بیش‌تر از افراد غیر متدین باشد.

از دیدگاه قرآن انسان دارای فطرت خاصی است که امری ثابت و مشترک در میان همه انسان‌هاست. از این رو اسلام طبقه بندی مشخص و تعریف شده ای از شادی ارائه می‌کند. تمام شادی‌ها در اسلام روا نیست، شادی‌هایی که ناشی از غرور، تکبر، تمسخر و استهزاء دیگران و لهو و لعب و دنیا محوری باشد، به شدت نکوهش شده است. این شادی‌ها باعث غفلت از نبل به کمالات و قصور در انجام تکالیف فردی و اجتماعی می‌شود، خصوصاً این که لذت ناشی از آن رشد فزاینده غیر قابل کنترل دارد و ادامه ی آن به زوال عقل یا حداقل تعطیلی وظایف انسانی منجر می‌شود. حکمت عدم جواز شادی‌های زودگذر، فوت مصلحت و همچنین ناسازگاری با اوصاف مؤمنان بر شمرده شده است.

از دیدگاه قرآن سه عامل می‌تواند منجر به بروز شادی پایدار در فرد شود:

۱. خدا باوری (توحید).

۲. بینش روشن از زندگی دنیوی.

۳. اعتقاد به سرای آخرت.

برای رسیدن انسان به شادی حقیقی و پایدار قرآن مسیری را ترسیم نموده که رعایت آن منجر به ارتقاء و تکامل انسان می‌شود. در اسلام افراط و تفریط در غم و شادی، نشانه نوعی بیماری روحی است و تعادل در غم و شادی، نشانه‌ی سلامت روح است. مردان الهی و وارسته در عین حال که محزونند، شادند و در عین حال که شادند، در دل محزون هستند. حضرت علی –علیه‌السلام–

می‌فرماید: پارسایان در سختی‌ها چنانند که گویی در آسایش و راحتی فرود آمده‌اند، آن‌ها با سختی‌ها و بلاها همان اندازه انس دارند که با راحتی‌ها. پس شادی‌ها باید به حدی باشد که انسان را از تعهد و سوز و همدردی جدا نکند و همچنین غصه‌ها و اندوه‌ها نباید سبب افسردگی روح، یأس

و دل سردی شود. بلکه به تعبیر مولوی حزن سبز باشد نه سیاه، زیرا حزن سیاه، دل را سیاه می کند اما حزن سبز چنین نیست و مشوق انسان برای جبران ما فات می باشد.

یکی از عالی‌ترین و طبیعی‌ترین راه‌ها برای رهایی از غم و اندوه بیرون ریختن آن است. گریستن به هنگام احساس غم و ظلم و درد، امری کاملاً طبیعی است. گریه نه تنها افسردگی نمی‌آورد، بلکه از سوی خدای حکیم بهترین وسیله برای تسکین انسان است که در وجود او تعبیه شده است. مانند دیگر نعمت‌های خداوند انکار تأثیر گریه بر سلامتی روح و روان و آرامش انسان، انکار روشنایی خورشید در روز روشن است. هم چنانکه خنده و شادی مکمل گریه و غم است و خداوند می‌خنداند و می‌گریاند:

«وَأَنه هُوَ أَضْحَكُ وَ أَبْكِي» [نجم: ۴۳]

خنده بر هر درد بی درمان دواست

هر که می‌خندد ثنا گوی خداست

نتیجه گیری

تعریف و تفسیر شادی از منظر دین متفاوت است. از نگاه قرآن، دل محل استقرار شادی است، حال آنکه مشکل بسیاری از انسان‌ها در قرن حاضر این است که شادی را در هیاهوی بیرون جستجو می‌کنند. تعبیر و تفسیر دین از شادی این است که شادی خود هدف نیست، بلکه عاملی مهم و مؤثر برای رسیدن انسان به کمال والای انسانی است.

منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه؛ شریف الرضی؛ محمد صبحی الصالح، منشورات الرضی، قم – ایران.

تفسیر نور؛ دکتر مصطفی خرم‌دل؛ نشر احسان.

گامی فراسوی روانشناسی اسلامی؛ دکتر حسین شرفاوی؛ ترجمه محمد باقر حجتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

قرآن و روانشناسی؛ دکتر محمد عثمان نجاتی، ترجمه عباس عرب؛ انتشارات آستان قدس رضوی.

فرهنگ فارسی عمید؛ حسن عمید، انتشارات امیر کبیر.

عبدالغفور گردهانی

۱. بهار و رویش

هر دانه‌ای که در زمین فرو می‌رود، عاقبت از خاک سر بر می‌آورد.

کدام دانه به زمین فرو رفت که نرست

چرا به دانه انسانیت این گمان باشد

دانه‌ی انسان که در رحم قرار می‌گیرد شروع به رستن می‌کند و پس از اجل معدود از رحم به خاک زمین بیرون می‌افتد تا دنیای تازه‌ای را تجربه کند و به رشد خود ادامه دهد.

مگر ما آهنیم یا سنگ؟ یا بزرگ‌تر از آن؟ چه کسی ما را زنده می‌کند؟

(قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا (۵۰) أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَن يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ...) [اسراء: ۴۹–۵۲]

بهار که می‌شود نگاه خود را از برف و زمهریر بر می‌گیریم و به گلهای هزار رنگ و صد برگ چشم می‌دوزیم.

این بهار نو زبعد برگ ریز

هست برهان وجود رستخیز

بهار دارد می‌آید!

حادثه‌ی عبرت‌ناک در حال رخ دادن است.

تصور کن که همه مردم مرده‌اند و در شیپور دمیده شده است...! ندکی بعد بار دیگر نفخه می‌آید... همه بر می‌خیزند... «یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا...»

گیاهانی که زمستان را خوابیده اند... وقتی نسیم بهاری بهشان می‌خورد سر بر می‌آورند.

بهارانه

این هم از زندگی...

ما در این میان چون کودکانیم... برای امر حقیری گریه می‌کنیم... و به نان پاره‌ای راضییم...

۲. بهشت کجاست؟

حال ما چون است با بهار که چشم از سبزه و گل و سنبل سیر نمی‌شود. حال دل به سوی بهشت می‌پرد.

بهشت آنجاست... دور از همه جهنم‌ها... جایی نزدیک سلامتی و امنیت... جایی نزدیک درخت سدر... جایی نزدیک عرش... جایی در کنار خداوند... همراه با پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحان...

اگر راهش را بدانید برای رسیدن به آن تلاش می‌کنید؟

می‌خواهم راه بهشت را به شما نشان دهم! مگر من کی‌ام که راهش را به شما نشان دهم؟

راه بهشت را خداوند به ما نشان داده است:

«عندَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى. عندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى إِذْ يَعْشَى السِّدْرَةَ مَا يَعْشَى» (نجم: ۱۴–۱۶)

زمین را که ترک می‌کنی و از آسمان ششم می‌گذری منظره درختان سدر(کنار) دیده می‌شود، میوه‌هایی به بزرگی کوزه و دارای برگ‌هایی به بزرگی گوش فیل (...وَرُفِعَتْ لِي سِدْرَةٌ الْمُنْتَهَى فَإِذَا نَبْهَهَا كَأَنه قَالَلِ هَجَرَ وَوَرَقَهَا كَأَنه أَذَانُ الْفَيْوَلِ...) (صحیح بخاری: ۲۹۶۸) و سپس بیت المعمور دیده می‌شود: «...ثُمَّ رُفِعَ لِي الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ...» (بخاری: ۳۵۹۸)

سدره المنتهی را رنگ‌هایی پوشانده است که

نمی‌دانی چیست و پیامبر خدا هم تشخیص نداد «...حَتَّى نَأْتِيَ سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى فَعَشِيهَا أَلْوَانٌ لَا أَدْرِي مَا هِيَ...» (مسلم: ۲۳۷)!

سبحان الله!

إِزْ أَنجَا بَعْدَ دِيْغَرِ بَهْشْتِ قَرَارِ دَارِدْ...ثُمَّ أَدْخَلْتُ الْجَنَّةَ فَإِذَا فِيهَا جَنَابِدُ اللَّوْلُوْ وَ إِذَا تُرَابُهَا الْمُسْكُ...» (مسلم: همان) بهشتی که خاکش از جنس مشک است.

و تنها یک بهشت وجود ندارد، بهشت‌های فراوان «...بَا رَسُوْلَ اللهِ قَدْ عَرَفْتُ مَثَلَةَ حَارِثَةَ مَنِي فَاِنْ يَكُنْ فِي الْجَنَّةِ أَصْبِرُ وَأَحْتَسِبُ وَإِنْ تَكُ الْأَخْرَى تَرَى مَا أَصْنَعُ فَقَالَ وَيْحَكَ أَوْهَيْلَتِ أَوْجَنَّةٌ وَاحِدَةٌ هِيَ أَنْهَا جَنَانٌ كَثِيْرَةٌ وَإِنَّهٗ فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ» (بخاری: ۳۶۸۳) که صد درجه دارد و فاصله هر درجه به مانند فاصله آسمان و زمین است و بالاترین مقام همان فردوس است که محل بهشت‌های فراوان است و عرش و سرچشمه رودهای بهشتی در آنجا قرار دارد. (بخاری و ترمذی و طبرانی).

خدا خود می‌داند که آن‌ها چه هستند...

«أَعْدَدْتُ لِعِبَادِيَ الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَيَّ قَلْبُ نَبَسَرٍ مُّضْدَاقٌ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللهِ (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قَرَّةٍ أَعْيَنَ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)» (مسلم: ۵۰۵۰)

برای بندگان صالح خود در بهشت نعمت‌هایی آماده کرده‌ام که نه گوشی درباره‌ی آن‌ها شنیده و نه چشمی دیده و نه بر قلب بشری خطور کرده است و این مصداق آیه است که می‌فرماید:

هیچ کس نمی‌داند، در برابر کارهائی که (مؤمنان) انجام می‌دهند، چه چیزهای شادی‌آفرین و مسرت‌بخشی برای ایشان پنهان شده است.(سجده:۱۷)

البته آن‌گونه که در آیهٔ ۱۶ سجده آمده است این نعمت‌ها مخصوص کسانی است که به قیام و نماز در شب می‌پردازند و پهلوهایشان از رختخواب فاصله می‌گیرد و آغوش همسرشان را رها می‌سازند و در مقابل پروردگار خود از خوف و خشیت زانو می‌زنند و در راه خدا اتفاق می‌کنند.

«تَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»

پهلوهایش از بسترها به دور می‌شود (و خواب شیرین را ترک گفته و به عبادت پروردگارشان می‌پردازند و) پروردگار خود را با بیم و امید به فریاد می‌خوانند، و از چیزهائی که بدیشان داده‌ایم، می‌بخشند.

من نگاه کردم که آنچه موجب روشنایی نور چشم و شادی مومنان در بهشت می‌شود چیست، دیدم که در آیه ۴۰ طه دیدن فرزند عامل این شادمانی معرفی شده است.

«إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ ۖ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۚ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَرَجَّيْنَاكَ مِنَ الْعَمَىٰ وَقَتْنَاكَ فِتْنًا فَعَلَيْتَ سِنِينَ ۚ فِی أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلٰی قَدَرٍ يَا مُوسٰی»

در آن هنگام خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون تو را می‌پایند و) راه می‌رفت (چون دید که تو را از آب گرفتند و به دنبال زن شیردهی می‌گشتند، بدیشان) گفت : آیا کسی را به شما نشان دهم که سرپرستی او را بر عهده گیرد و (دایه خوبی برای وی باشد؟ پس از موافقت آنان، مادرت را بدیشان نمود، و آن وقت) ما تو را به سوی مادرت باز گردانیدیم تا چشمش (از دیدن تو) روشن شود (و از زنده بودن تو شاد گردد) و غمگین نشود....

سوگند به خدا که در آن لحظات بر مادر موسی چه می‌گذشت و چه حالی داشت زمانی که کودک شیرخواری خود را دید، چشمانش روشن شد و برق زد.

حال خداوند در مورد نعمت‌های بهشتی با آوردن این مثال می‌خواهد حس زیبای مومنان را در آنجا با این شبیه‌سازی که برایمان قابل درک است، نشان دهد.

در جایی دیگر همسر هم در کنار فرزندان

مایه روشنی چشم معرفی شده است:

«وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا»(فرقان:۷۴)

و کسانی‌که می‌گویند: پروردگارا! همسران و فرزندانی به ما عطاء فرما (که به سبب انجام طاعات و عبادات و دیگر کارهای پسندیده، مایه سرور ما و) باعث روشنی چشمانمان گردند، و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان (به گونه‌ای که در صالحات و حسنات به ما اقتداء و از ما پیروی نمایند).

و در مورد آن درجاتِ اعلیٰ خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ»(طه:۷۵) و هرکه با ایمان و عمل صالح به پیش پروردگارش رود، چنین کسانی دارای مراتب والا و منازل بالایند.

اما این منازل بالا چیست؟

«لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِّنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ»(زمر:۲۰) و اما کسانی که از (عذاب) پروردگارشان (خویشتن را) بپرهیزند، آنان (در بهشت برین جای دارند و) دارای قصرها و کاخهایی هستند که بالای یکدیگر ساخته شده‌اند و در زیر آن‌ها رودبارها جاری است. این وعده را خدا می‌دهد و خدا خلاف وعده نمی‌کند.

«أُولَٰئِكَ يَجْزُونَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيَلْقَوْنَ فِيهَا حَبِيبَةً وَسَلَامًا»(فرقان:۷۵)

به اینان بالاترین درجات و عالی‌ترین منزلگاه‌های بهشت داده می‌شود در برابر صبر و استقامتشان (بر انجام طاعات و دوری از منکرات)، و در آن (جایگاه‌های والای بهشت، از هر سو) بدانان درود و سلام گفته می‌شود.

پناه بر خدا از این همه عظمت و بزرگی که در حدیث شریف در باره این منازل و غرفه‌های بهشتی آمده است. تفاوت فاصله میان منازل چنان است که شما حرکت ستارگان درخشان را در افق از مشرق یا مغرب دنبال می‌کنید.(لفظ مسلم، صحیحین، احمد)

هنوز هم چشمان تو در سبزی بهار می‌گردد؟ آرامش

می‌گویند طبیعت آرام‌بخش است، البته که چنین است اما؛

برخی آدم‌ها هم خیلی آرامند، آن‌ها بهارند، در صلحی دائمی بسر می‌برند که میان خود با خود، خود با خداوند و خود با مردم و بالعکس تعادلی شگرف برقرار کرده است.

راه که می‌روند زمین در زیر پایشان چونان مخمل نرم و سیال گام‌هایشان را درست سرجایش می‌گذارد. باد که در اطرافشان می‌وزد فرح‌بخش است و بوی باران سرزمین‌های دور را به آن‌ها منتقل می‌کند. شب که می‌آید همچون پاسبانی شبگرد که مامور امنیت است «وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ»[تکویر:۱۷] و بر پرچین شب دست می‌کشد آن‌ها را به آرامش خواب و راز و نیاز رهنمون است. صبحگاهان در هنگامی که انوار سپیده فرش می‌شود و خط سیاه و سپید از هم فاصله می‌گیرد، در زمانی که فرشتگان شام و صبح از هم جدا می‌شوند برای او آرزوی دهش بیشتر می‌نمایند. جو آسمان زیبایی خیره کننده‌ای می‌یابد و همراه با سراسر هستی واژه واژه تسبیح را به تکرار می‌نشینند و وجودشان در آرامشی شگرف فرو می‌رود.

صبح را با زیبایی دل‌انگیز آیات رحمان شروع می‌کنند که برنامه روزشان را ترسیم می‌کند و دلی شاد از اینکه در طول روز خدا یارشان است و برنامه‌ای دارند و هدفی که جزئی از مسیر طولانی را برای آن‌ها طرح کرده است، پس بر خود می‌بالند.

در کنار همسران که قرار می‌گیرند دو روح به همدیگر اتصال می‌یابند و عشق از فواره هستی فرو می‌ریزد، لب‌ها نجوا می‌کنند، گوش‌ها مترنم می‌شوند، پوست، پا و... با زوجیت طبیعت همراز می‌شوند.

در دل طبیعت که می‌نشینند با رود، کوه، دشت، دریا و درختان مرتبط می‌شوند، انگاری روح جهان را می‌فهمند و با طبیعت به زبان کیهانی سخن می‌گویند، طبیعت در دست آنان می‌چرخد.

... و خداوند از آن بالا به فرشتگان فرمان می‌دهد که دوستی و رضایت او را در سرتاسر هستی جار بزنند، و هم از این رو سنگ، چوب، خاک، آدم‌ها و... همه و همه مشتاق او می‌شوند و دوستدارش.

بهشت شب و روز خود را برایشان می‌آراید و انتظار می‌کشد که این بندگان خوب خداوند به آنجا برسند و اوست با همه‌ی میوه‌ها و حوری‌ها و کوشک‌ها و بریانی‌ها و لذت چشم و گوش و قلب و

اینان نه که در شهر رویاها بلکه بر زمین راه می‌روند و تنها کسی وجودشان را محسوس می‌یابد که چون آنان پاک و متقی باشد.

به من بگویید که آیا کسی قادر است این ارواح متعالی را ذلیل سازد و به دنی دنیا دلخوش دارد.

حاشا و کلا!

راهش این است که سرسپرده دوست باشی و دل از علائق کنده باشی تا در آن عظمت اهورایی برانگیخته شوی و پیامبر صلح و آزادی شوی.

اگر دل از علائق کنده باشی

به منزل بار خود افکنده باشی

چنان گرم از بساط خاک بگذر

که شمع مردم آینده باشی

آدمها به واسطه بهار در بهار قرآن بهاری می‌شوند... سبز سبز.

۴. سالی که نکوست...

از قدیم گفته‌اند، سالی که نکوست از بهارش پیداست. گمان نمی‌کنم که این قاعده صد در صد صدق کند؛ چرا که ما ممکن است بهار پر گل و سبزه‌ای داشته باشیم اما پس از آن یک خزان زودرس بسیاری از رشته‌ها را پنبه کند. خوش‌یُمی و تفأل تنها به طبیعت فیزیکی ربط ندارد، بلکه به این هم وابسته است که پس از بهار اوضاع و احوال چگونه باشد و در چه احوالی! بیفتیم.

ما برای همه زندگان آرزوی خوشبختی و نو شدن پی در پی می‌کنیم، اما آرزوها همیشه به تحقق نمی‌پیوندند و چه بسا ممکن است به کانالی دیگر بیفتند.

حقیقت امر آن است که همه امور ریز و درشت هستی در دست توانای قادر مطلق، پروردگار اوضاع و احوال است و هرگونه که بخواهد امور را می‌چرخاند، حالها را دگرگون می‌کند، روزها را نوروز می‌سازد، قلب‌ها را متقلب می‌کند، فکرها و اندیشه‌ها را تغییر می‌دهد و به طور خلاصه آنچه می‌کند که می‌خواهد.

اگر بهاری پر باران داشته باشیم، البته که می‌توانیم امیدوار باشیم که بساط گل و بستان، فرش خواهد شد و عروس طبیعت خود را برای ما خواهد آراست و با هزار غمزه و ناز عشوهِ‌گری خواهد کرد، اما خش‌ها و خشونت‌های طبیعت ما روی ماه آن عروس را خواهد خراشید و بهار

آزار خواهیم شد و دیری نمی‌پاید که آنچه شایسته و بایسته دل‌بستگی است به محاق خواهد افتاد.

چگونه از بهار نارنج کام می‌گیریم در حالی که، لطافت طبع نداریم و گوش مناسب برای شنیدن آواز بهار نپرداخته‌ایم. باید که لیاقت بهار را داشته باشیم تا ما در کنار بهار و او در کنار ما بیاساید.

چقدر دوست دارم که که در این ایام گل صدبرگ، که چشم هزار به دهان گل خیره مانده است و جوی و کوی جو‌یای صدنام و یاد است، از فرش به عرش صعود کنم و مهربانی و لطف حضرت دوست را نظاره کنم و در ژرفنای حسنای او ببندیشم تا آنچه را که مناسب با این بهار و رحمت است در خود سازی و جاری کنم.

الرحمان، الرحیم، القدوس، السلام، المومن، الخالق، الباری، المصور، الحکیم و در یک کلام همه جمال را.

رحمان و رحیم است که زمستان سرد را از ما ستانده است و بهار زیبای پرطراوت را با هزار نعمت محسوس و نامحسوس ارزانی داشته است.

قدوس است که در این کار پرنقش و نگار، نگاره‌هایی زده دلنواز با هر آنچه در تصور است و نیست از هنر، بی سر سوزن کوتاهی که فکر می‌کنی دیگر بهتر از این نمی‌شود.

سلام است که آرامش و سلامتی به واسطه انعام بهاری به زمینیان می‌رسد که هم محیط بهداشتی است وهم روح و روان را تندرست گردانیده است.

مومن است که اعتماد و یقین و اطمینان را در طبعت پخش کرده است.

خالق است که این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود زده است و «باری» است که از هیچ، بود کرده است.

مصورّ است که هزار گل به هزار رنگ، هزار پرنده به هزار آوا و هزار هزار به صورت آورده است و صورتگری نموده است.

حکیم است که در میان فصول، بهاری قرار داده است که در آن هوا معتدل، آب فراوان و زمین با آسمان در صلح است و هرچیز دقیقا بر اساس همان چیدمان خداخواسته است.

...و دیگر همه چه بسیارند اسمای جمال که اخلاق بهاری خداوند را در آینه آنان ادراک کنیم و خلق خود را با اخلاق خدایی او

رنگ کنیم... که (صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً)[بقره:۱۳۸]... رنگ... و چه رنگی نیکوتر از رنگ خدا.

پس شود که؛

الف) در این بهار دل‌انگیز دل‌افروز، مهربانی‌ها را به علاوه و کدورت‌ها را منها کنیم که تفریقی مبارک و میمون است.

ب) کاردرست باشیم و هم، عمل خود را تا سرحد اتقان و استواری بالا بکشیم.

ج) به همدیگر سلام کنیم و کوی و برزن را پر از ندای الرحمان کنیم که سلامتی در رفتار و سخن موج بزند.

د) به ابداع رو آوریم و در این سال جدید، فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم؛ نه یک طرح و بلکه طرح‌هایی که مبتکرانه جنبه‌های مختلف زندگی مان را در برگیرد.

ه) محیط خود را تا جایی که مقدور است زیبا سازیم و نقش‌هایی بدیع در روح و جان بیفکنیم و به هنرمندان ارج بگذاریم که کارشان تصویرسازی است و تصورات آدمی را پر و بال می‌دهد تا بر دوست به پرواز آید.

و) هر کاری را درست در زمان و مکانش انجام دهیم تا حال غم‌دیده مان به شود و آن سر شوریده به سامان آید.

مجال اندک است و حوصله‌ها کم و الا می‌توان سر رشته را گرفت و از همه صفات جمال بهاریه در آورد و هم در جان خود پیاده کرد.

پس آن مثل پارسی را این گونه اصلاح می‌کنم که؛

سالی نکوست که، با آن نیکویی که خداست و به نسبت بندگان خوب است آغاز شود تا بهاری پدیدار گردد که به فضل خداوند به تاراج خزان نرود و بلکه بهار پشت بهار و گل در پی گل و مهر در پی مهر و نفس اندر نفس ریه‌ها را از اکسیژن حیات‌بخش پر کنیم و هرگز مباد که سردی و برف ما را اسیر خود کند.

۵. صدای بهار

آه نوروز و پس از این باید به تماشای بهار هزار رنگ بنشینیم که چهره طبیعت را گلگون می‌کند. زمانی فرا می‌رسد که سبزه‌ها می‌رویند، چلچله‌ها می‌خوانند و صدای رعد و برق به گوش می‌رسد، هوایی دلپذیر و نسیمی فرح‌بخش و جان‌افزا خواهد وزید



و مژده وصل و طراوت را به ما خواهد داد. نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد چشم نرگس زشقایق نگران خواهد شد همه اینها خود را در آینه زیبای طبیعت خواهد نمود.

این آمد و شدهای جریان طبیعت که می‌آیند و می‌روند، این بهار و تابستان و پاییز و زمستان، هرکدام دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است که اگر ما را به تفکر و تأمل در صنع عجیب حضرت دوست نیندازد برآستی چه ارزشی دارد.

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» [آل‌عمران: ۱۹۰]

آیا سهم ما از بهار دل‌آرا فقط آن باشد که در دل سبزه‌های آن آرام گیریم و تفرج کنیم بی‌آنکه در صنعت و نقاشی‌های مجسم رب العالمین بیندیشیم. خوب است موسم بهار به نکات زیر توجه کنیم:

۱. وقتی به دل گلستان و بوستان ره سپردی و در سایه‌سار باغ و بهجت کهساران نشستی بدانی که به بهشت دل‌انگیز خدا هم می‌توانی بروی، و این را آرمان خود کنی و با این هدف سال نو را آغاز کنی که امسال کاری خواهیم کرد که باغ بهشت خود را آباد خوایم کرد و با ذکر و فکر در آن درختان انار و انگور و نخل و میوه‌های رنگارنگ خواهیم کاشت.

وقتی که در دل بهار سفره گستردی به یاد خوانهای بهشت و سفره رب العالمین بیفت که در آن هرچه بخواهی وجود دارد، هر میوه‌ای که بخواهی و گوشت بریان هر پرنده‌ای که دلت خواهد. (واقعه: ۱۹-۲۰)

پس باید که در این بهار دل‌آرا اخلاق بهشتیان را پیدا کنیم که:

«لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا * إِلَّا قِيْلًا سَلَامًا سَلَامًا» [واقعه: ۲۵ و ۲۶]

...که در آن چیز بیهوده و گناه آلود نمی‌شنوی، جز سلام و سلام... و آرزوی سلامتی که در بهار برای هم آرزوی سلامتی کنیم و حرفهای گوش‌نواز مورد رضایت رب بزنیم تا دلخوری و ناراحتی پیش نیاید.

برای رسیدن به بهشت باید ملکه‌ی صبر را

در خود پرورش دهیم و به ذکر رو آوریم و در دل شب سجده کنیم.

«فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا * وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ اَصِيْلًا * وَ مِنْ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيْلًا» (انسان: ۲۴ تا ۲۶)

۲. خدا می‌داند که چقدر خداوند را برای همه نعمت که در اختیارمان قرار داده است باید که سپاس گذاریم.

لذت چشم در دیدن سبزینه‌هاست، لذت گوش در شنیدن صداهای پرندگان است، لذت زبان چشیدن میوه‌های بهاری است، لذت روح آرامش در آغوش طبیعت است.

زبان حمد وقتی می‌چرخد که در برابر طبیعت بایستیم و با نظاره در آن به بزرگی صانع برسیم و سپس از نعمت‌ها آنگونه بهره ببریم که خود فرموده است.

«الحمد لله رب العالمين * الرحمن الرحيم * مالك يوم الدين * اياك نعبد و اياك نستعين * اهدنا الصراط المستقيم * صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم و الا الضالين» (حمد: ۱-۷)

۳. بهار موسم نو شدن و سبز پوشیدن زمین است. سبز می‌پوشد تا روح و چشم را بنوازد. گل‌های رنگارنگ را می‌فرماید که غنچه را گل کنید، میوه‌ها را تلنگر می‌زند که برسید... به آب‌ها می‌گوید که شرشر در دل کوهستان‌ها جاری شوید.

همه اینها برای ماست تا روح و جان ما هم سبز شود و طراوت یابد.

اگر زمین بهاری باشد اما سبزه‌های ایمان و میوه‌های حیرت و معرفت در دل ما نرسد و آب حیات معنوی از چشمه دل نجوشد آمدن بهار برای ما چه ثمری دارد.

نگاه کنیم، اما نگاهی پرمعنا که بتوانیم صیادی کنیم.

۴. بهاران زنده شدنی پس از مردن است و مردن به هیچ وجه مترادف با نیستی نیست.

زمستان را دیده‌اید که با برف و سرما چگونه حیات را از سبزه‌ها می‌گیرد و مرگ را صورتگری می‌کند.

این صورت و آن صورت هر دو جلوه‌های رنگین طبیعت است که به ما می‌گوید تغییر لازمه هستی است و اگر تغییر نباشد زندگی متصور نیست.

چه کسی می‌گوید که در زمستان دانه‌ها از

بین رفته‌اند، آن‌ها هستند اما امکان رشد و سبز شدن از آن‌ها گرفته شده است. بهار این امکان را فراهم می‌کند که با آب فراوان، خاک حاصل‌خیز، هوای معتدل و نور مناسب سبزی و رشد را میسر کند.

این مردگان وقتی فضا را مناسب دیدند سر بر می‌آورند و حیاتی دوباره می‌یابند.

این است که مولانا می‌فرماید:

این بهار نو ز بعد برگ ریز

هست برهان بر وجود رستخیز

این باروری پس از پوشیده شدن دال بر آن است که ما پس از مردن همچون آن دانه‌ها سر بر خواهیم آورد و در محضر الهی حاضر خواهیم شد.

راست می‌گوید خدای بزرگ که:

(مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى) [طه: ۵۵]

ما از خاک سیاه سبز شدیم، در خاک مدتی می‌مانیم و سپس همچون دانه‌ها مدتی زیر خاک از دیده‌ها پنهان می‌شویم و دوباره سبز خواهیم شد.

بدان امید که روسیاه و شرمسار از خواب برنخیزیم!

منابع:

۱. قرآن کریم، تفسیر نور
۲. سیمای رستاخیز، محمد بن احمد کنعان، ترجمه خوش خبر یعقوب، انتشارات صدیقی، چاپ اول، ۴۸۳۱.

۳. صحیح بخاری

۴. صحیح مسلم

بهار،

نمونه‌ی کوچک‌شده‌ی رستاخیز (ماکت قیامت)

عبدالله حسن‌نورانی

قال رسول‌الله ﷺ: «اذا رأيتم الربيع فاكثروا ذكر النشور» هرگاه بهار را دیدید یاد رستاخیز در شما بیشتر شود.

فصل بهار یکی از فصل‌های بسیار زیبا و تأمل برانگیز خداست که در آن آوای رستاخیز طبیعت از حنجره‌ی نسیم بهاری، در گوش زمان می‌پیچد. گاه بیداری فرا می‌رسد؛ طبیعت جامه‌ی زمستانی از تن به بیرون می‌آورد و بهارپوش و خوش‌پوش می‌شود. اینک در هر کوی و برزن، آثار پرشکوه جلوه‌ی حیات ورزی خالق هستی از رخسار طبیعت پیدا و هویدا است. چه شگفت‌انگیز است خیزش و رویش طبیعت سرد و خاموش زمستان در بهاران.

گویی نبض نهاد «نهاد نا آرام جهان» در بهاران بی‌قرارتر می‌شود. در پوسته‌ی طبیعت قیامتی به پا شده است؛ ریز و درشت، پیر و جوان، دار و ندار بذره‌های خفته و خاموش آن، به پیامی یکسان فرا خوانده شده‌اند: «برخیزید و بپوید» و بهار تحول‌آفرین می‌آغازد و هر چیز به قدر بضاعت اندوخته‌اش، زیستنی نو در پیش می‌گیرد. بضاعتی، پر پرواز می‌شود و بضاعتی دگر، باری بر دوش و بال گردن.

خیزش این جوش و خروش طبیعت سرد و مرده‌ی زمستانی، برای ما آدمیان چه پیامی می‌تواند داشته باشد؟ رویدن شکوفه‌های سرخ و سفید و نرم و نازک از دل پوسته‌ی سخت درختان، چگونه ممکن می‌شود و نماد چیست؟ تفاوت نگاه عریان از

متافیزیک دینی با نگاه قدسی به این جهان پویای بهار در چیست؟ رستاخیز بزرگ و پر مهیب انسانی، با رستاخیز طبیعت چه شباهتی دارد؟ زنده یاد بو علی حکیم گفته بود «طبیعت، معجزه‌ی مأنوس خداست و معجزه، طبیعت نا مأنوس اوست». ما چه تفسیری از طبیعت و تحول‌های آن داریم؟

بهار است و پوسته‌ی سرد خاک، پس از خوابی دیر پا، پلک‌ها را به میزبانی گل‌ها و سبزه‌ها می‌گشاید. سخاوت آسمان، نگاه مهربان خورشید و زمزمه‌ی نرم نسیم در گوش گل‌ها قصه‌ی شیرین رستن و بالیدن و عطر افشاندن باز می‌گویند.

بهار رستاخیز طبیعت است و فصل طرب بلبلان، رقص ساقه‌ی ترد درختان و نجوای نسیم در گوش جوانه‌های نو شکفته است.

هیچ معلوم نیست بهار امسال چندمین بهار زمین است اما می‌دانیم ذهن زمین از بهار، یادها دارد و تجربه‌ی بهار در این مدار، همواره تکرار شده است و این تکرار و تحول تا روزگار بی‌فصل قیامت! ادامه خواهد یافت.

این آمد و شد بهار مهم نیست، مهم این است که ما در کجای بهار ایستاده‌ایم و چند بهار در ما شکفته است؟ چند بار باران و چشمه و نسیم و ترنم بلبل گستره‌ی دل را به طراوت و نشاط خوانده است و راستی چند بار پس از زمزمه‌ی یا «مقلب‌القلوب و لا‌بصار»، تقلب قلب، تحول احوال و سیر به سمت احسن‌الحال را در خویش یافته‌ایم؟

نوروز، نخستین روز بهار است، نخستین روز سبزترین فصل سال، سرآغاز زنده شدن زمین و شکوفایی‌ها و وزیدن نسیم دل‌انگیز بهاری، و چهچهه مرغان، همه چیز در بهار، نشان گر نشاط و طراوت است و حتی باد شفافیشخس بهاری نوید زندگی تازه می‌دهد، و به گفته مولوی:

گفت: پیغمبر به اصحاب کبار

تن مپوشانید از باد بـــــــهار

آنچه با برگ درختان می‌کند

با تن و جان شما آن می‌کند

و به گفته سعدی:

که تواند بــــدهد میوه رنگین از چوب
یا که باشد که بر آرد گل صد برگ از خار

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود
هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

ارغوان ریخته بر درگه خضرای چمن
چشمه‌هایی که در او خــــیره بماند ابصار

کوه و دریا و درختان همه در تسبیح‌اند
نه همه مستمعان فهم کنند این اسرار
آفرینش همه تنبیه خداوند دل است
دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار

خبرت هست که مرغان سحر می‌گویند
کآ خر ای خفته سر از بالش غفلت بردار

بهار، درس خدائشناسی و معاد شناسی و تحول و رشد و تکامل است، اگر انسان‌ها از این طبیعت زیبا، درس بیاموزند، در حقیقت اعتقاد به رستاخیز را آموخته‌اند، در این صورت باید سرآغاز چنان‌بعثتی را روز برتر نامید و آن را جشن گرفت.

اگر مراسم نوروز، بر این اساس پی ریزی گردد، انسان‌ها خود را همگام و همگون با محتوای دعای آغاز سال، که بیان گر تحول و نغمه‌ی توحیدی است، سازند که: (یا مقلب‌القلوب و الابصار، یا مدبر اللیل النهار، یا محول الحول و الاحوال، حول حالنا الی احسن الحال) «ای خداوند که گرداننده‌ی قلب‌ها چشم‌ها هستی، و تدبیرکننده‌ی نظم شب و روز می‌باشی، ای دگرگون‌کننده‌ی حال و احوال، حال ما را به نیکوترین حال تبدیل ساز»، قطعاً نوروز برای آن‌ها پرفایده خواهد بود. آنان که طعم توحید را چشیده‌اند، در ایام دل‌انگیز و پر نشاط آغاز بهار به پیروی آیاتی از قرآن همچون آیه‌ی (ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الیل و النهار لآیات لاولی الالباب) «مانا در خلقت آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز، قطعاً نشانه‌هایی برای صاحبان اندیشه است».

این بیت از مولانا به شکلی دقیق به همین مسئله اشاره دارد یعنی شاعر بهار را یکی از آیات قدرت پروردگار و نشانه روز رستاخیز می‌داند.

در بهاران کی شود سر سبز رنگ؟

خاک شو تا گل برآیی رنگ رنگ

سال‌ها تو سنگ بودی دل‌خراش

آزمون را یک زمانی خاک باش

این نوع نگاه را حافظ هم به گونه‌ای دیگر مطرح می‌کند:

نو بهار است در آن کوش که خوش‌دل باشی
که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی

یا این بیت از صائب تبریزی:

بیا تازه کن ایمان به نو بهار امروز

که شد قیامت موعود آشکار امروز

سعدی هم در همین رابطه بهار را بزرگ‌ترین نشانه و آیه‌ی خداوند می‌داند و معتقد است اگر کسی امروز و در بهار، عظمت و بزرگی خداوند را در نیابد بعید است که در زمان دیگری بتواند نشانه‌ای نمایان‌تر از این بیابد:

بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار

خوش بود دامن صحرا به تماشای بهار

هر که امروز نبیند قدرت او

غالب آن است که فردایش نبیند دیدار

هر انسانی در طول زندگی خود حوادث و رخدادهای بسیاری را دیده است و تلخی‌ها و شیرینی‌های فراوانی را تجربه کرده است. اما آنچه که جالب به نظر می‌رسد، نحوه‌ی واکنش انسان‌ها در برابر آن‌ها است. برخی چنان مبهوت حوادث روزگارند که با تلخی محتوای دعای آغاز سال، که بیان گر تحول و نغمه‌ی توحیدی است، سازند که: (یا مقلب‌القلوب و الابصار، یا مدبر اللیل النهار، یا محول الحول و الاحوال، حول حالنا الی احسن الحال) «ای خداوند که گرداننده‌ی قلب‌ها چشم‌ها هستی، و تدبیرکننده‌ی نظم شب و روز می‌باشی، ای دگرگون‌کننده‌ی حال و احوال، حال ما را به نیکوترین حال تبدیل ساز»، قطعاً نوروز برای آن‌ها پرفایده خواهد بود. آنان که طعم توحید را چشیده‌اند، در ایام دل‌انگیز و پر نشاط آغاز بهار به پیروی آیاتی از قرآن همچون آیه‌ی (ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الیل و النهار لآیات لاولی الالباب) «مانا در خلقت آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز، قطعاً نشانه‌هایی برای صاحبان اندیشه است».

برخی از مردم همان‌گونه که پای فیلم‌های درام، کامشان تلخ می‌شود و اشکشان جاری می‌گردد، پای فیلم‌های طنز هم که می‌نشینند قهقهه‌شان به آسمان می‌رود و با تمام وجود می‌خندند؛ و پس از پایان فیلم، نقد و تحلیلی از آن ندارند و تنها متأثر از رخدادهای آن شده‌اند. گروه دیگری از مردم هم که اصلاً کاری به محتوای فیلم ندارند و تنها برای سرگرمی و گذراندن وقت، پای آن می‌نشینند. اما در مقابل گروهی هم هستند که با دیدی نکته سنج به آن می‌نگرند و نقادانه به محتوای فیلم نگاه می‌کنند و از حوادث و رخدادهای آن عبرت می‌گیرند. بعید است برتری گروه سوم بر کسی پوشیده

باشد و عقل بشری ارزش آن را درک نکند؛ زیرا همه میدانند که شرافت و بزرگی انسان بر دیگر موجودات عالم، همین قوه تحلیل است که خداوند تنها به او داده است و بس.

با مروری اجمالی بر آیات قرآن خواهیم یافت که خواسته خداوند نیز همین است که از یک یک حوادث عالم عبرت بیاموزیم و از جریانات مختلف زندگی پند گیریم. یکی از این حوادث پر اهمیت که هر ساله در زندگی یکایک ما تکرار می‌شود و شادابی و طراوت را بر ایمان به ارمغان می‌آورد، بهار طبیعت است.

ما به بهار و حوادث موجود در آن چگونه نظاره می‌کنیم؟ بهار که می‌آید روح زندگی را نیز با خود می‌آورد انگار نسیم بهاری دمیدن روح الهی بر زمین‌های مرده است.

زمین‌هایی که در پاییز و زمستان سر سبزی خود را از دست داده‌اند و به گورستانی از برگ‌ها و چوب‌های خشکیده تبدیل شده‌اند. بهار، اگر با دقت به این صحنه‌های شگفت‌آور نگاه کنیم و از روی عادت از کنار آن‌ها به راحتی عبور نکنیم، طبیعت بهاری از زمین مرده، چمن زار و گلزار زیبا می‌آفریند و از چوب‌های خشکیده که گویا سال‌هاست که مرده‌اند، درختان سرسبز و پر میوه می‌سازد. آیا این اتفاق شگفت، شکل کوچکی از قیامت نیست؟ طبیعتی که در پاییز به زردی گرایید و در زمستان مرگی سرد را تجربه کرد، اینک در بهار، جانی تازه گرفته است وزندگی دوباره‌ای را تجربه می‌کند. بنا بر این خدایی که می‌تواند هر ساله طبیعتی با این پهنای و عظمت را از مرگ به زندگی برگرداند، خواهد توانست از مردگان انسان‌ها رستاخیزی پر عظمت بیافریند. پس بهار، (نمونه‌ی کوچک شده‌ی رستاخیز) یا به اصطلاح امروزی‌ها (ماکت قیامت) است. نمونه‌ای که نه تنها یک بار در طول زندگی خود آن را می‌بینیم بلکه هر ساله آن را تجربه می‌کنیم و این گردش طبیعی فصل‌ها را بارها و بارها نظاره می‌نماییم.

یکی از اصحاب پیامبر می‌گوید از ایشان پرسیدم: ای رسول خدا! چگونه خداوند مردگان را در قیامت زنده می‌کند؟ آیا در جهان آفرینش نیز نشانه‌ای برای این مسئله وجود دارد؟ پیامبر خداﷺ پاسخ داد: آیا تا به حال از سرزمینی که خشک و مرده باشد، عبور نکرده‌ای؟ آیا پس از چندی از همان زمین خشک و مرده گذر نکرده‌ای که گویی از خرمی و سرسبزی به حرکت درآمد

است؟ او می‌گوید به حضرت گفتم: آری ای پیامبر خدا. سپس حضرت فرمودند: این گونه خداوند مردگان را زنده می‌کند و این نمونه و نشانه در آفرینش است.

شباهت‌های بهار به قیامت:

۱- همان‌طور که طبیعت پس از زندگی پر حرارت خود در بهار و تابستان آهسته آهسته از جنب و جوش می‌افتد، در پاییز رو به خزان می‌رود و در زمستان از جنب و جوش می‌افتد، انسان‌ها نیز پس از یک زندگی پر جنب و جوش، آهسته آهسته به خزان عمر خود نزدیک می‌شوند و پس از چندی می‌میرند. اما همان‌گونه که خداوند از سرزمین مرده، طبیعتی سرسبز وزنده می‌آفریند، از قبرستان‌های بشر نیز قیامتی پر جنب و جوش خواهد ساخت.

۲- بهار یادآور سر برآوردن گیاهان زنده از درون خاک است. خاک‌ها به کناری زده می‌شود و آنچه ماه‌ها پیش در زمین مدفون شده بود، حالا به شکلی دیگر از زمین سر بر می‌آورد، گویا که این صحنه در قیامت هم تکرار می‌شود. مردگانی که سال‌ها پیش در زمین دفن شده‌اند در بهار قیامت زنده می‌شوند و ناگاه سر از قبر بیرون می‌آورند.

۳- بهار، فصل نمایان شدن زحمت‌های گذشته است. شکوفه‌های زیبا که روئیده تازه معلوم می‌شود که هر کشاورزی چه بذری کاشته است. حجم شکوفه‌ها و گیاهان سر از خاک افراشته نشان خواهد داد که چقدر کاشته بوده‌ایم و چقدر برداشت خواهیم کرد. قیامت هم که به پا می‌شود شکوفه‌های عمل انسان سر بر می‌آروند و حجم تلاش شایسته انسان در دنیا را نمایان می‌کند.

۴- هر شکوفه‌ای رنگی دارد و هر گیاهی شکلی، بهار که می‌آید تازه ارزش کاشته‌های کشاورزان نمایان می‌گردد. شکوفه‌ها و سبزه‌های برآمده از خاک به همگان می‌فهماند که چه جنسی و با چه ارزشی کاشته شده است. علف کاشته‌ایم یا زعفران، بادمجان کاشته‌ایم یا گردو، میوه مرغوب کاشته‌ایم یا نا مرغوب، از بذر اصلاح شده و خالص استفاده کرده‌ایم یا ناخالص و بیمار، قیامت هم که می‌شود ارزش اعمالمان خود به خود روشن می‌گردد.

چه‌بسا اعمال بزرگی که توخالی و پوچ است و اما اعمال کوچکی، ارزشی والا یافته است. راستی که چه قیامتی است این قیامت!

باید از نشاط شاخه‌های ترد، جنب و جوش پرندگان و همه لحظه‌ها و صحنه‌ها درس گرفت. باید از جوان‌مرگی گل‌ها! رقص کوتاه سبزه‌ها! و پیری زودرس شکوفه‌ها عبرت گرفت، و راستی چه لطیف است سخن امام علی^{علیه السلام} که فرمود: عبرت‌ها چه فراوان و عبرت گرفتنی‌ها چه کم است!!

از سرو بیاموزیم که باید همیشه بهاری ماند حتی در زمستان! که سرو آزاده‌ی شعر و هنر، همسایه‌ی همیشگی سبزی و سرافرازی است و چه بسا درختانی که در بهار نیز حیات و شکفتن را در نمی‌یابند و چه بسا بسیاریند خارهایی که در بهار نیز تاب حضور گل ندارند و در جگرش نیش می‌نشانند!

بهار و رستاخیز

سروه خالقی

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو
«حافظ»

ابتدای سخنم می‌خواهم نگاهی به بهار و زیبایی‌های آن داشته باشم. همه‌ی ما می‌دانیم که بهار فصل زنده شدن و نو شده طبیعت است به گونه‌ای که درختان خشک و بی‌جان از خواب بیرون آمده و شکوفه می‌زنند و پیراهن سبز خود را دوباره بر تن می‌کنند، از خاک مرده گل‌ها با رنگ‌های مختلف می‌رویند و از دل خاک بیرون آمده و رشد می‌کنند و طبیعت را زیبا می‌کنند. همه چیز از کهنگی به تازگی تغییر می‌کند و همه چیز زیبا و دوست داشتنی می‌شود، باز هم انسان‌ها شاهد قدرت و عظمت خداوند می‌شوند، اما با توجه به اینکه هیچ چیزی در این دنیا بدون دلیل آفریده نشده است، پس باید در میان این همه زیبایی بهار رازهایی نهفته باشد و من در اینجا به گوشه‌ای از این رمز و راز می‌پردازم.

انسان‌ها مانند دانه‌ای که در دل خاک تغذیه می‌کند و جوانه می‌زند در درون رحم مادر که حکم همان خاک را دارد رشد می‌کنند و نیمی از تکامل خود را در آنجا سپری می‌کنند. دانه وقتی جوانه زد از خاک سر بر می‌آورد و در دنیای بیرون از خاک به رشد و تکامل مانده‌ی خود می‌پردازد، آدمی هم بعد از رشد کافی در رحم مادر به دنیای بیرون پا می‌گذارد و پدر و مادر مانند باغبانانی دلسوز از او مراقبت کرده و به رشد او کمک می‌کنند. دانه وقتی رشد کرد و به یک نهال جوان تبدیل شد باید در آن زمان بسیار مراقب بود که آسیبی نبیند و آن را برای ثمردهی آماده کنیم، انسان هم وقتی از نوزادی و کودکی گذشت و به نوجوانی و جوانی رسید، پدر و مادر باید مراقب او باشند تا از دست آفت‌های بیماری‌زا در امان بماند و این هم با رهنمود و هدایت او به سمت راه حقیقی و مقصد نهایی یعنی ایمان به خدا و رضایت او صورت می‌گیرد که باید در این زمان با تربیت قرآنی و رهنمودهای پیامبر

اکرم او را از نظر عقلانی و دینی تقویت کرد و ریشه‌های دینی و علمی او را بسیار تقویت کرد و مانند پیامبر و یاران او که فرزندان خود را با تربیت قرآنی بزرگ می‌کردند و ما نیز باید از آن‌ها الگو بگیریم. اگر از یک نهال خوب مراقبت شود و راه درست رشد را بپیماید به درختی تنومند تبدیل می‌شود و آن موقع است که آن دانه ثمر می‌دهد و باغبان خود را شاد می‌سازد، این درخت از پاییزها و زمستان‌های زیادی عبور می‌کند و باید از بارندگی‌های آن فصل‌ها ذخیره کند تا بتواند در فصل بهار شکوفه بزند و به ثمردهی برسد، آدمی هم این چنین است، این دنیا حکم همان پاییز و زمستان را دارد که باید از بارش رحمت و نعمت خداوند استفاده کرده و عمل خیر توشه‌ی او باشد تا وقتی که در روز قیامت دوباره بیدار شد بتواند شکوفه بزند و رشد و تکامل واقعی را در آنجا داشته باشد و ما باید به بهار بنگریم و روز رستاخیز را به یاد آوریم. همان‌گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ آمده است که: «إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّبِيعَ فَأَكْثِرُوا ذِكْرَ النَّشُورِ» ببیندیشیم که این خاک، این درختان چگونه در پاییز و زمستان به خواب رفته و خشک و بی‌جان می‌شوند اما در بهار خاک دوباره زنده و دوباره به رشد ادامه می‌دهند، پس زندگی انسان هم اینگونه است، همانطور که در سوره‌ی انفطار در آیات ۴ و ۵ خداوند می‌فرماید: «أَنْتَ أَهْلُ الْغَايَةِ وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ» (پس از وقوع این حوادث] هر نفس بداند که هر چه [توشه‌ای از اعمال خیر و شر] پیش فرستاده و چه واپس نهاده است». با تفکر در آیات مبارکه‌ی سوره‌ی انفطار و تشبیه کردن آن به زیر و رو شدن خاک در بهار و سبز شدن خاک و رویدن گل و گیاه می‌توان دریافت که انسان هم در بهار آخرت از خاک بیرون آمده و در آنجا می‌فهمد که آیا توشه‌ای درست دارد؟ غنی است یا فقیر! و آن را در نامه‌ی اعمال خود می‌بیند و چه خوب است که نامه را به دست راستمان دهند. ما در فصل پاییز و زمستانیم پس باید بشتابیم و توشه‌ی خود را غنی کنیم؛ زیرا این فصل زمان شروع و زمان پایانش مجهول

استیفاً شاید همین فردا سال نو باشد و چه خوب است که در آن لحظه رب العالمین بگوید سال نو مبارک!

سخن پایانی:

گفته‌اند که: «هر روزی که در آن گناه و نافرمانی خدا نباشد برای مؤمن عید است.» و ما باید سعی کنیم که هر روز را برای خود به عید تبدیل کنیم و بتوانیم بهار این دنیا را سپری کرده و در بهار آخرت سبز باشیم و سعی کنیم که در فصل بهار این دنیا که همه چیز نو می‌شود و خانه تکانی می‌کنیم، خانه‌ی واقعی خود را یعنی قلب‌هایمان را نیز خانه تکانی بکنیم و از کینه‌ها و دشمنی‌ها پاک کنیم و دلی صاف و ساده پدید آوریم و دل‌هایمان را به نور یقین و ایمان روشن کنیم و با دلی بی‌کینه خود را برای بهار آخرت آماده کنیم.

اگر به زندگی خود نگاهی داشته باشیم می‌توان آن‌را به چهار فصل تقسیم کرد، بهار زندگی که همان ورود به دنیا و شروع کردن به رشد است که در سن نوجوانی رشد و تکامل می‌یابیم و تابستان اوج رشد ماست و در سن جوانی قرار می‌گیریم و مانند درختان که ثمر می‌دهند ما نیز می‌توانیم با علم و ایمان خود یک گونه ثمر به باغبانان خود یعنی پدر و مادر بدیم و وقتی به پاییز رسیدیم یعنی میان‌سالی ما فصلی که درختان در آن برگ‌هایشان زرد می‌شود و می‌افتد، ما نیز اینگونه هستیم و کم کم به سمت پیری یعنی فصل زمستان می‌رویم و آن فصل مو سپیدی است و باید کم کم با دنیای فانی وداع کرده و به دنیای باقی سلام کنیم و چه خوب است که از رحمت خدا استفاده کرده باشیم و بتوانیم در آنجا زندگی را با بهار شروع کنیم نه با زمستان. این را باید بدانیم که دنیا مزرعه‌ی آخرت است و ما هر چه بکاریم آن‌را درو می‌کنیم همان‌گونه که اگر دانه‌ی نخودی بکاریم بعد نخود درو می‌کنیم.

«خدا یا چنان کن سرانجام کار
تو خشنود باشی و ما رستگار»

بهار زیباست

احمد ابراهیمی

به نام خداوند جهان هستی و به نام پروردگار
زیبایی‌های بهاری

(إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفَلَکِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَضْرِيفِ الرِّیَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) [بقره: ۱۶۴]

مسئلاً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز (و اختلاف آن دو در درازی و کوتاهی و منافع بی‌شمار آن‌ها) و کشتی‌هایی که به سود مردم در دریا حرکت می‌کنند (برابر قانون وزن مخصوص اجسام و سرشت آب و باد و بخار و برق، و غیره که از ساخته‌های پروردگارند در جریانند) و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده (که برابر قوانین منظمی بخارها به ابرها تبدیل و بر پشت بادها به جاهایی که خدا خواسته باشد رهسپار می‌گردند و پس از تلقیح، به صورت برف و تگرگ و باران مجدداً بر زمین فرو می‌ریزند) و با آن زمین را پس از مرگش زنده ساخته و انواع جنبندگان را در آن گسترده، و در تغییر مسیر بادها و ابرهایی که در میان آسمان و زمین معلق می‌باشند (و برابر قوانین و ضوابط ویژه‌ای در پهنه فضا پراکنده نمی‌گردند و هدر نمی‌روند)، بی‌گمان نشانه‌هایی (برای پی بردن به ذات پاک پروردگار و یگانگی خداوندگار) است برای مردمی که تعقل ورزند.

بهار زیباست؟! آیا واقعاً بهار زیباست؟ ما زیبایی‌هایش را درک می‌کنیم؟ آیا ما همه‌ی زیبایی‌هایش را پاس می‌داریم؟ از عوامل زیباتر شدنش خیر داریم؟ آیا با تمام وجود این زیبایی‌ها را قبول داریم؟ آیا در حفظ این زیبایی‌ها کوشا هستیم؟ ما که خود را متمدن و پیشرفته و زیبا می‌دانیم، به درون خود و تغییرات فصل زیبای بهاری توجه می‌کنیم؟ پس چرا با دقت نمی‌اندیشیم؟ و به وظایف خود در قبال پروردگار و صاحب زیبایی‌ها و دگرگون‌کننده‌ی فصل‌ها عمل نمی‌کنیم؟ آیا انصاف است از حوضی آب بخوریم و

بعد آن را کثیف نماییم؟ آیا انصاف است در حق کسی که به تو نیکی و احسان نموده، بدی کنی؟

بله، بهار زیباست. این جمله‌ی است که اکثر قریب به اتفاق ما، ایرانیان اعم از فارس، کرد، ترک، لر، عرب، ترکمن و بلوچ و... آن را بر زبانمان جاری می‌کنیم، بدون آنکه به آن دقت نماییم و بدون آنکه متفکرانه در مفهوم آن بیاندیشیم و بدون آنکه برای زیباتر شدنش در همه‌ی بعدها و در همه‌ی جاها و در همه‌ی حالات و با استفاده از همه‌ی توانمندی‌هایمان بکوشیم و عملاً اقداماتی را انجام دهیم.

بعضی اوقات لهو و لعب و جهل و غرور، چشم دل ما و چشم ظاهری ما را می‌بندد و ما را از یاد خدا و نعمت‌هایش غافل و نسبت به شکر بی‌رغبت می‌نماید. چنانکه خداوند متعال صراحتاً می‌فرماید که من شما و دنیا را بیهوده و عبث نیافریده‌ام. (أَفَحَسِبْتُمْ أَنْمَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ لَا تُرْجَعُونَ) آیا گمان برده‌اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و (حکمت و فلسفه‌ای در آفرینش شما نیست، این است که به فساد پرداخته‌اید؟ و چنین انگاشته‌اید که) به سوی ما (برای حساب و کتاب) برگردانده نمی‌شوید.

بله ما خواهی نخواهی روزی به درگاه پروردگارمان رجوع می‌کنیم و به کارهایمان و به گفتار و رفتارمان امتیاز داده می‌شود و بر اساس معیارهای دقیق او محاسبه می‌شویم و هرچه کرده‌ایم به خود کرده‌ایم، حالا عزیز دلم: به پرونده‌ات نگاهی اجمالی بینداز و ببین چه کارها که نکرده‌ای و از آمدن بهار و زنده شدن گیاهان و درختان و آب شدن برف‌ها و جاری شدن آب چشمه‌ها و رودخانه‌ها و دریاها، درس واقعی بگیر که خدا عالم و آگاه است و همه چیز را می‌بیند. (الم يعلم بأن الله یری).

خداوند حکیم و عزیز، در آیه‌ی اول سوره انبیاء چنین همه‌ی انسان‌ها را خطاب قرار داده است: (اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مَعْرِضُونَ)

(زمان) محاسبه مردمان (کفرپیشه چون قریش بسیار) بدیشان نزدیک است در حالی که آنان غافل (از هول و هراس آن) و روی‌گردان (از ایمان بدان) می‌باشند.

آیا ما هم در لذاذذ فانی دنیا و لذت‌های زودگذر آن غوطه‌ور نشده‌ایم؟ پس چرا عاقل کند کاری، که باز آرد پشیمانی؟

(مَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِمْ مُّحَدَّثِ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ) هیچ بخش تازه‌ای از قرآن (و اندرز جدیدی) از سوی پروردگارشان بدیشان نمی‌رسد مگر اینکه آن را به شوخی می‌شنوند و به بازی می‌گیرند.

تو را به خدا، آیا امروزه ما هم مانند آن غافلان، از اندیشیدن در آیات و نشانه‌های جهان هستی غافل نیستیم؟ آیا عمل نکردن به دستورات قرآنی، شوخی کردن و مسخره کردن قرآن نیست؟ آیا به صرف آنکه گاه، گاهی قرآن را از روی طاقچه پایین بیاوریم و آن را روی سرمان بگذاریم، و ببوسیم و یا روی سفره هفت‌سین بنهیم، وظیفه‌مان را در حق به قرآن ادا کرده‌ایم؟ اگر قرآن برنامه‌ی زندگیست، که هست، پس چرا آن را از خود و زندگی دور گرفته‌ایم؟ و آن را در حاشیه قرار داده‌ایم. چرا به دستوراتش پایبند نیستیم؟ چرا قرآن را فقط در مواقع خاص می‌خوانیم؟ آیا ما به عنوان مسلمان قرآن را محجور نکرده‌ایم؟ به همه چیز می‌پردازیم غیر از قرآن. به همه چیز توجه می‌کنیم، غیر از قرآن. آه و هزاران افسوس از این همه بی‌توجهی.

تو را به خدا، آیا وقتی خدا را عبادت می‌کنیم و یا به سجده می‌رویم، می‌پنداریم که خدا تکلیف زیادی بر روی دوش ما گذاشته است در حالی که سجده بردن و تسبیح خالق تغییرات، تنها مخصوص ما انسان‌ها نیست و خداوند خواسته است با سجده بردن واقعه‌ی نماز طبق دستورات او به خودش تقرب جویم و از شیطان و شیطان صفتان دور شویم (واسجد و اقترَب). بله در سجده که هفت عضومان را بر خاک می‌نهیم، پیمان عبودیت و خلقت و بازگشتمان را به سوی الله ثابت می‌کنیم و در واقع این امتیاز بزرگی است که خداوند مهربان در حق بندگانش ارشاد و ابلاغ فرموده است و این امتیاز ویژه و خاص مخصوص مسلمانان است. پس باید این فرصت‌ها را از دست ندهیم و با این سجده‌ها تقربمان را به درگاه احدیت بیش‌تر و بیش‌تر نماییم تا به درجات بالا و اعلی برسیم. طبق آیات شریفه‌ی قرآن تمامی موجودات، کائنات، حیوانات، نباتات، جانوران، پرندگان و خزندگان ... همیشه و در هرحالی در بهار، تابستان، پاییز و زمستان در حال سجده و عبادت و تعظیم حق تعالی هستند هر چند ما انسان‌ها به علت محدودیت‌های عقلی، جسمی، روحی، زمانی و مکانی نوع تسبیحات آن‌ها را درک نمی‌کنیم. همچنانکه در آیه زیر می‌فرماید:

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقٌّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَن يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ) [حج: ۱۸]

آیا ندیده‌ای و ندانسته‌ای که تمام کسانی که در آسمان‌ها بوده و همه کسانی که در زمین هستند؛ و خورشید و ماه و ستاره‌ها و کوه‌ها و درختان و جانوران و بسیاری از مردمان، برای خدا سجده می‌برند (و به تسبیح و تقدیس او مشغول و سرگرمند؟) و بسیاری از مردمان هم (غافل بوده و برای خدا سجده نمی‌برند و) عذاب ایشان حتمی است (و مستحق عقابند، و این‌ها در نزد

پروردگارشان بی‌ارزش می‌باشند) و خدا هر که را بی‌ارزش کند، هیچ‌کسی نمی‌تواند او را گرامی دارد (و مشمول عنایت و سعادت آسمانی کند چرا که تنها این) خدا است که هر چیزی را که بخواهد انجام می‌دهد.

و اما چند جمله و گلایه از زبان طبیعت:

ای انسان‌ها، وای خاکیان وای کسانی که ادعاهای زیادی دارید.

می‌دانید ما به عنوان طبیعت (جنگل - مراتع - چمن‌زارها - چشمه‌سارها - رودخانه‌ها و ...) از دست شما آدمیان بسیار ناراحتیم و آنقدر گلایه داریم که فقط خدا می‌داند و بس. مگر شما را چه شده! چرا ما را آزار می‌دهید؟ چرا به ما توجه نمی‌کنید؟ چرا حقوق ما را رعایت نمی‌کنید؟ چرا به ناحق ما را می‌سوزانید و یا می‌برید؟ چرا ما را کثیف می‌کنید؟ مگر نمی‌دانید خالق ما زیباست و زیبا صفتان را دوست دارد. چرا وظایفتان را نسبت به ما فراموش کرده‌اید؟ چرا در فکر آینده‌ی خود و نوه و نتیجه‌هایتان نیستید؟ چرا به ما ظلم می‌کنید؟ مگر نمی‌گویید ظلم بد است؟ مگر سفارش خدا و پیامبر را در این خصوص نشنیده‌اید؟ آیا درختی که بعد از چند سال رویده و بزرگ شده، رواست برای کباب شدن مقداری گوشت بریده شود و نابود گردد؟

کمی با احتیاط بیشتر با دنیا و امانتی‌هایی که نزد ماست برخورد کنیم، امسال را با آشتی با طبیعت شروع کنیم.

نسرین حسن زاده

وقتی که مادر سفیدپوش زمستان متین و با وقار از روی زمین دامن برمی‌چیند و با دستان سرد و پر چروکش سردی خواب را از سر شاخه‌ی درختان می‌چیند، نویدی می‌رسد که: بهار در راه است.

خورشید که بر شاخه‌ی سرمازده‌ی روزگار می‌تابد و درختان و زمین کم‌کم از خوابی طولانی برمی‌خیزند، حامل این پیامند که: بهار نرم، نرمک می‌رسد از راه!

آنگاه که شب‌های سرد و طولانی زمستان، کوتاه و کوتاه‌تر می‌گردند، صبور و متین، یعنی فصلی دیگر هم گذشت بسان گذرانِ دمی و لحظه‌ای کوتاه چون اندیشه‌ی پرواز یک پروانه!

با حلول سالی نو، ناخودآگاه به تکاپو می‌افتیم، همچو مرغکان عشق و شاخه‌های عاشق بید مجنون. و ای کاش این تکاپو هر لحظ فزونی یابد برای زدودن زشتی و پلیدی فکر و عملی ناخواسته و نادانسته با سرود جاری رود مسرور می‌گردیم و ای کاش سرورها برای غروب غروری باشد و شکستن بت خودخواهی. ای کاش گذر



زمستان صبر و تحمل را در روح و جان ما برویاند تا آهسته و پیوسته دانه‌ی کمال را در درون نهالی نمائیم و آنگاه درختی گردد پا برجا و پرثمر!

مگر نه این است که متانت و صبر برف، که از اوج می‌آید و در زمین آرام و آهسته می‌نشیند، با نهادن گام‌های آلوده ما فرو نمی‌ریزد و بی‌کینه و آهسته عصاره‌ی وجود خود را در زمین می‌چکاند که گل آلودش کرده است و ما هم از اوج به خاک بیاییم و از خاک به اوج اعلا پر بگشاییم.

ای کاش! از زمستان بیاموزیم بعد از رفتن، بهاری برجا گذاریم که همه را غرق در زیبایی، گل، عطر و عشق نماید.

بهاری که تولد دوباره بر مرغکان عشق است، بهاری که تولد دوباره‌ی دانه‌های سر به مُهری است که در دل خاک ماه‌ها منتظر دیدن چهره‌ی زیبای خورشید بوده‌اند. بهاری که تولد رازها و نیایش‌های سنگ‌هایی است که زیر شلاق سرد زمستان ایستادند و جز صبر برای شستن چهره‌ی خود با آب روان جاری از برف‌ها چیزی نخواستند. بهار تولد دوباره‌ی قلب‌هایی است که صبر سنگ و امید مرغک عشق و عطوفت ابر و شوق دانه در دل دارند. بهار واقعی برای دل‌هایی است که هرگز عشق را با سرما و سختی نباختند و قیمتی جز امید و سپاس بر آن نهادند.

سخنی دیگر.

همه‌ی ما باید خدا را شاکر باشیم که توفیق دوباره نصیبمان کرد تا بهاری دیگر را ببینیم و روحمان با زیبایی‌های طبیعت دوباره زیستن و از نو متولد شدن را تجربه کند. فصل‌هایی که می‌آیند و آهسته با متانت از

بهار

پی هم می‌روند و گاهی ما آن‌ها را با خنده، و آسایش و گاهی با اشک و رنج بدرقه می‌کنیم، هشدار می‌دهیم که مبدا غافل شویم از مرگ ثانیه‌ها و کارهای شایسته‌ای که مدام در ذهنمان مرور می‌شوند و گاه وقتی برای عملشان نیست.

بهار فصل مناسبی است تا دل‌هایمان را باز افکار منفی کدورت‌ها و غرور و گاه خودخواهی‌ها پاک کنیم، هشدار می‌دهیم که غرق شدن در افکار منفی و آرزوهای دست نیافتنی ما را از درک واقعیات دور نسازد. از شکست‌ها، پلی بسازیم برای رسیدن به موفقیت‌های جدید. و راه‌های نارفته‌ی زندگی را با دانشی جدید و دلی صبور و گام‌هایی استوار طی نماییم. تکبر و رخوت و خودخواهی‌ها را با نهم باران از چهره‌ی دل‌هایمان بشوییم و با جریان مهربان رود باران آرام آرام هم‌صدا شویم که زندگی یعنی: جریان مداوم لحظه‌های خوب و زیبا. در دنیا هیچ چیز زشت نیست، بلکه افکار نازیبا چشم را وامی‌دارد که زشت ببیند. پس قلب‌ها را با عطوفتی دیگر هم‌نوا سازیم و با لحظه لحظه‌ی زندگی هم‌نوا نیایش کنیم پروردگاری را که زیبایی‌ها را برای ما عاشقانه خلق کرد با دستان رو به آسمان درختان دست به سوی آسمان بریم و او را بستاییم به خاطر خود او و با سنگ‌های صبور کوه‌های استوار و پابرجا زمزمه نماییم: «لا اله الا الله، له الحمد» با شکوفا شدن هر گل و باریدن هر ابر و غرُش هر صاعقه، شکوه و عظمت پروردگاری را به یاد آوریم که ما کوتاهی موجودات در عبادت و فرمانبرداری را نمیبینیم: «كُلُّ قَدٍّ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ» (نور: ۴۱) و این ماییم که همواره در ستایش او کوتاهی می‌کنیم ولی هرگز او را فراموش نمی‌نمایم.

با امید به داشتن سالی پر از موفقیت



بهار آمد

فہم کاظمیان

بهار آمد تا خلعت رنگین خود را بر هستی بگستراند و شکوفه را به عقد شاخه‌ها درآورد و نرگس‌ها و گل‌پونه‌ها را به رقص و پای کوبی و روح را به وجد و سماع بخواند و این جهان را طرحی نو دراندازد.

بهار آمد تا ترنم باران پاک کند بر چهره‌ی اندوه‌ها را، نقش زند بر تار و پود هستی طرح عشق و امید و محبت را. بهار آمد تا درختان به خواب‌رفته، از باران و ضوئی سبز گیرند و نماز همدلی را دوش به دوش و همراه با نظام هستی برپا کند و به آنان که از حرص و حسد کورند و چندین سال نوری از هم دورند بیاموزد حدیث سنگ و ثمر را، بهار آمد تا آسمان سیاه و سفید ما را با مداد رنگیش رنگین‌کمانی از مهر و وفا، صلح و صفا، اخلاص و اخوت و محبت را نقش زند، پُر کند دشت و دمن را از یاس و سمن، سرسبز کند چهره بی‌رنگ هستی را، گلها را خندان کند به دیدار پروانه، بهار آمد تا شکوفه زدن درختان، سر از خاک بیرون کشیدن دانه‌ها، آواز هزاردستان و چکاوک‌ها و رقص و پایکوبی گل‌ها، خودآرایی دشت و دمن و خودنمایی درختان و جنگل و کوه‌ها، حرکت ابر و باد و مه، جاری شدن جوی و جویبارها و زنده شدن دوباره‌ی طبیعت و حشر و نشر جمادات، نباتات و حیوانات، فراخوانی باشد به سوی معاد کبری، که همه دست به دست هم بدهند تا از طرف خالق قادر و توانای خود با فصاحت و بلاغت هرچه تمام‌تر تفسیر کند آیه‌ی «وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ» را و به نمایش بگذارند صحنه‌ی معاد و قیامت و حشر و نشر حساب و کتاب و میزان را، بهار آمد تا به وابسته و دل‌بستگان دنیا و به کسانی که از

قافله آخرت غافلند و دانه‌ای که در زیر خاک می‌کارند به حیات دوباره‌اش ایمان دارند ولی به دانه خود (میت) که زیر خاک می‌رود حیات دوباره‌اش را انکار می‌کنند بیاموزد: «این حیات نو ز بعد برگ ریز هست دلیل بر وجود رستخیز» و به مسافران فریب‌خورده ره گم کرده و به کسانی که نمی‌دانند از کجا آمده‌اند، آمدنشان بهره چه بود و به کجا می‌روند آخر، آیه‌ی «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» را یادآور شود و تفسیر کند، با رویدن دانه‌های خفته در خاک: حدیث مرگ و زیستن را که ما از خاکیم و در خاکیم و باز برآیم زخاک: بهار آمد تا به برف بیاموزد حدیث آب‌شدن، حرکت کردن، جاری شدن، تازه و نوشدن، شستن از آلودگی‌ها، پاک‌شدن، تغییر و تحول ایجادکردن، نافع‌بودن و در آخر تبخیرشدن و به دریا پیوستن «که ما ز بالاییم و بالا می‌رویم

ما ز دریاییم و دریا می‌شویم» بهار آمد تا کوه در و دشت، بحر و برها، دره‌ها و دریاچه‌ها شاخ و ساقه، برگ‌ها بید و اسپیدار، گل و گلبرگ‌ها، چمن جنگل نیزارها، پرند، چرند، درند، مارها، ذره‌ها، سلول و اتم بارها، آسمان، کھکشان، ثابت و سیاره‌ها، همه و همه از اعماق و ژرفنای وجودشان فریاد برآورند که «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ قِنْنَا عَذَابَ النَّارِ».

در بزم خداوند

سروده‌ای از:

دکتر محمد ابراهیم ساعدی روی

رسول الله ﷺ می‌فرماید: «ذَاقَ طَعْمَ الْإِيمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولًا» صحیح مسلم (۱، ۱۳۷)

طعم ایمان را چشیده کسی که خشنود باشد از این که الله پروردگارش، اسلام دینش و محمد پیامبرش است.

چه کسی مثل من است!؟

چه کسی مثل من است!؟

چه کسی مثل من این‌گونه به خود می‌بالد!؟

چه کسی مثل من این‌گونه بگوید هر جا!؟

همه جا داد زند

بر سر عالم و آدم همه فریاد زند

مرد و زن، پیر و جوان،

خرد و کلان

همگان گوش کنید

چه کسی مثل من است!؟

چه کسی شاد چو من!؟

چه کسی راضی و خشنود چو من!؟

در شگفتی که چنین خشنودم

چون خدایم «الله» است

نه اهورا، نه هبل، نه بودا

نه مسیح و نه عزیر و عزرا

واحد است و یکتاست

همه‌اش بی‌همتا است

مهربان است و رؤف است و رحیم

کار ساز است و غفور است و کریم

نه بمیرد، نه بلغزد، نه بخوابد هرگز

نه بترسد، نه بلرزند، نه بکاهد هرگز

خالق و مالک هستی او هست

حافظ و رازق هر موجود است

ایها النَّاسُ در این عصر که هر چیز خداست

مد و ماشین و لباس و شهرت

مورچه و مار و درخت و شهوت

گاو در هند خدای مردم

فیل و میمون و عقاب و کژدم

آلت مرد و زن آن‌جا معبود

ره توحید در آن‌جا مسدود

من خدایم «الله» است

و از این خشنودم

به جز او هیچ کسی را نپرستم هرگز

و نجویم مدد از هیچ کس هرگز به جز او

چون که او معبود است

چون که او مقصد و هم مقصود است

هر چه خواهم فقط از او خواهم

مستقیماً از او

هر چه گویم همه با او گویم

مستقیماً با او

در میان من و او هیچ مباد

هر چه باشد بکند دور از او

پس رهی جز ره معبود مجو

بی‌نیاز است زهر واسطه‌ای

بله هر واسطه‌ای

که نماید نزدیک

چون که او نزدیک است

با من است در همه جا

با من است در همه وقت

هیچ کس نیست از او نزدیک‌تر

بود از شاه‌رگ گردن من نزدیک‌تر

چشم خود باز کن ای بنده تماشایش کن

دیدنش قله‌ی احسان باشد

برو از قله‌ی احسان بالا

برو بالا و تماشایش کن

او تو را می‌بیند

هر کجا باشی و هر کار کنی

بله من خشنودم

چون خدایم «الله» ست

هر زمانی که بخواهم،

بکنم راز و نیاز

و بخوانم آواز

و کنم رو به نماز

و بخوانم او را

فقط او

و بجویم او را

فقط او

و بخواهم از او

فقط او

و بگویم «الله»

بشوند حرف مرا

بشوند در همه جا

چه بلند و آرام

در دلم یا بر بام

و ببیند و بداند همه چیز

آشکارا و نهان

آن‌چه پیداست و آن‌چه پنهان

تو بگو

راست بگو

تو بیا از سر اخلاص بگو

چه کسی صدای ما می‌شنود؟

چه کسی ندای ما می‌شنود؟

چه کسی حاجت ما رفع کند؟

چه کسی مشکل ما دفع کند؟

چه کسی شفا دهد؟

چه کسی بلا دهد؟

چه کسی زنده کند؟

چه کسی مرگ نصیب این بنده و آن بنده

کند؟

چه کسی قدرت و عزت بدهد؟

چه کسی خواری ذلت بدهد؟

ای مسلمان زغم و غصه رها شو اکنون

دگر افسردگی و خسته‌دلی را بگذار

با من این نغمه‌ی زیبا برخوان

با من این جمله‌ی زیبا برگو

تا دلت شاد شود

تا وجودت زغم و خستگی آزاد شود

و بگیری آرام

لب بچینان و زبان را در کام

و بگو «یا الله»

و چو من راضی باش

شاد و خشنود و سرافراز و بلند

چون خدایم «الله» ست

چون خدایم «الله» ست



فربیا قهرمانی

یادت هست همین چند وقت پیش بود که با حس زیبایی کودکی در جستجوی بهار بودیم و همراه پدر و مادرمان با شادی و خوشحالی «سال نو» را دور سفره هفت‌سین می‌نشستیم و روزهای آخر سال را در مدرسه به انتظار آمدن تعطیلات آخر سال سپری می‌کردیم و غرق در دنیای کودکی همراه همکلاسی‌هایمان روی نیمکت‌های سبز بوستان دانش «صدای پای بهار» را حس می‌کردیم و با خنده‌های کودکانه چتری از شادی و شغف در فضای اطرافمان می‌ساختیم.

امروز که نگاه می‌کنیم خیلی از آن سال‌ها گذشته و خیلی از بهارها را پشت‌سر نهاده‌ایم و از گذر آن سال‌ها فقط خاطره‌ای بجا مانده، اما باز هم، صدای پای بهار ما را دوره می‌کند و نگاه‌مان را به روزهایی که در پیش داریم خیره می‌سازد و این نگاه دیگر آن نگاه کودکانه نیست باید با آمدن بهار و سال‌نو لحظه‌ها را دریابیم و آن را غنیمت شماریم و در پی آن باشیم تا لحظه‌ای عمرمان را تباہ نسازیم.

بهار می‌آید تا صدا کند تو را و باور کنی شور زندگی و تازگی را و عطر گل‌ها را، که در چهره‌ی بهاریت لبخند تو را احساس کند.

و با یک دنیا احساس در لحظه «سال‌نو» دلت را بسوی باغ پر شکوفه بگشایی و هر گلی که در باغچه‌ی دلت پژمرده و خشکیده بدور اندازی و مانند بهار لبریز از اطراف و تازگی و سرسبزی باشی و بمانی...

و بدانی که هنوز فرصت باقی است و می‌توانی در آسمان زندگی شوق پرواز را از نو آغاز کنی با عشق بال بگشایی به جایی که عشق الهی منتظر تو خواهد بود...

لحظه‌ای که آسمان خدایی، تصویر طبیعت سرسبز بهار را می‌نگرد که زمینیان چگونه ورود «بهار» را حس می‌کنند و با عشق و امید منتظر آمدن آن هستند و هر لحظه خود را برای رسیدن بهار چنان آماده و مهیا می‌سازند که گویی از خود بی‌خود شده‌اند، شروع می‌کنند همه‌جا را برق می‌اندازد از دیوارهای لک گرفته تا پنجره‌های سیاه و دودآلود از فرش زیر پایشان تا چراغ‌های

آویزان به سقف‌های خانه، حتی گاهی به اسباب و اثاثیه‌ای که دیروز توجه‌شان به آن بود و آن را با شور و شادی خریداری نموده بودند، تعویض می‌کنند بدون آنکه آن وسیله خراب شده باشد، خلاصه برای نو شدن هر چه در توان دارند می‌خواهند انجام دهند تا زندگی را بهتر و تازه‌تر سازند...

و وسیله‌ای دیگر را جایگزین آن کنند و سرگرم خریدهای سال نو و پوشیدن لباس و کفش و... می‌شوند و لحظه لحظه می‌خواهند از احساس آمدن بهار و صدای پای آن غافل نشوند با تمام وجود هر چه در توان دارند انجام می‌دهند و گاهی تا لبه‌ی پرتگاه می‌روند...

همین دیروز بود شخصی را روی لبه‌ی پنجره‌ی یک آپارتمان بلند دیدم که چنان مشغول پاک کردن پنجره بود که اگر لحظه‌ای پایش می‌لغزید به پایین پرت می‌شد و...

خدایا! چرا ما انسان‌ها حاضریم سخت‌ترین کارها را بخاطر زندگی و دنیایی که خود را به آن مشغول ساخته‌ایم انجام دهیم، گرچه در توانمان هم نباشد، اما بهای آن را می‌پردازیم؟ یک زندگی خوب و سعادت‌مند که آینده‌ی ما را روشن می‌سازند، تلاش کنیم تا در تولدی در نور و شادی و نو شدن درونمان بهار را احساس کنیم و با لکه‌زدایی از ضعف‌ها و پر رنگ کردن قوت‌ها بهار را احساس کنیم و از پنجره‌ی پاک و تمیز با شکری بی‌انتهای تازگی را احساس کنیم و اگر پرده‌ای کدر، ناخودآگاه قلبمان را تیره و تار ساخته و ما را از یاد محبوبمان غافل نموده، آن را کنار زنیم، تا حضور خدا را هر لحظه احساس کنیم و حس واضح حضور او را همه‌جا دریابیم. چه در بهار، چه در تابستان و...

و در بهترین حال و بدترین حالت هرگز خدا را از یاد نبریم و بیهوده پرسه نزنیم و گل‌برگ‌های زیبای عمرمان را خدشه‌دار نکنیم و همواره تلاش‌مان این باشد که زیباترین نقش‌ها و قشنگ‌ترین و بی‌نظیرترین اثر را از خود بر جای بگذاریم و تا بهار دیگر که ۳۶۵ روز باقیست، ۳۶۵ حسنه را در دفتر اعمالمان ثبت کنیم.

اگر اینگونه فکر کنیم: «صدای پای بهار» ما را به خوشبختی طلای ناب و از نو ساختن و تازه شدن می‌رساند.

«به امید آن روزها»

فاطمه شاکری

بوی بهار به مشام می‌رسد؛ بوی زندگی و نشاط، بویی که به قلبها حیاتی دوباره می‌بخشد؛ آری بوی سرشار از امید و حرکت. هر سال فصل بهار، یادآور خاطرات شیرین سال‌های گذشته است؛ و ما انسان‌ها، با خاطرات شیرین و زیبای گذشته، برای فصلی نو، بهاری جدید، لحظه شماری می‌کنیم؛ چرا که طراوت و صفا و حلاوت، در آن موج می‌زند. فصلی که خانواده‌ها دور هم جمع می‌گردند، و در پهن دشت‌های وسیع، برفرش سبز رنگ مخملی، با گلهای رنگارنگ معطر، دمی، می‌آسایند و خستگی و دغدغه‌های کاری و معیشتی را به باد صبا می‌سپارند. واقعا؛ همه‌ی انسان‌ها نیاز دارند؛ با پدر و مادرو زن و فرزند در طبیعت ناب الهی، به سیر و سیاحت بپردازند. مهم نیست؛ چه بخورند و چه بپوشند، مهم کسب آرامشی است که؛ باعث تجدید روحیه می‌گردد، همان‌گونه که در بهار قرآن، انرژی زیادی به روزه‌داران می‌رسد، بهار طبیعت هم، انرژی‌زایی خاص خودش را دارد. خداوند سفارش‌های زیادی به انسان‌ها کرده است، تا به سیر و سیاحت در طبیعت بپردازند. چرا که زمین و آسمان‌ها و هر آنچه در آن است؛ صنعتی از صنایع الهی است؛ با شنیدن موسیقی‌های ناب، که از حنجره‌ی انواع پرندگان صادر می‌شود و یا صدای زیبای شرشر باران و حتی صدای وزش باد، در لابلای درختان متحد و موزون، آرامشی خاص، به روح انسان تزریق می‌گردد.

آری اگر با چشم بصیرت، به شاهکار

خلقت بنگریم؛ در فصل پر برکت بهار، درس‌ها خواهیم گرفت. مشاهده‌ی خوشه گندم، ما را به یاد رحمت بی‌کران الهی می‌اندازد؛ که اگر یک دانه گندم بکاریم، چند دانه برداشت خواهیم کرد؟ سبحان الله، خداوند با توجه به آیه‌ی ۶۴ سوره واقعه، به کشاورزان یاد آور می‌شود که، به قدرت خود مغرور نشوند.

«أَنْتُمْ تَرْزَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ»

ترجمه: آیا شما آن را می‌رویانید، یا ما می‌رویانیم؟

چه زیبا صاحب کل جهان، به‌صورت استفهام انکاری کار رشد گیاهان را به خود نسبت می‌دهد؛ تا حاصل کار کشاورزان، آن‌ها را مغرور نکند. و من بیننده راه، به تفکر بیندازد، آنچه گل و گیاه، که چشم مرا خیره کرده و قلم از وصف زیبایی‌هایش بازمانده، کار آفریدگار بی‌همتا است؛ که جمیل است و دوست دار جمال. او همه نعمات و برکاتش، در اختیار من انسان قرار داده، تا نهایت استفاده مؤثر از آن داشته باشم. یا رب، تورا سپاس، به‌خاطر همه‌ی موهبت‌های ویژه ات.

پروردگارا؛ چه زیبا، کتاب خواندنی (قرآن) و کتاب دیدنی‌ات (طبیعت) مکمل هم قرار داده‌ای، و هر آنچه در قرآن می‌خوانم

در طبیعت، آن را می‌بینم. در آیه‌ی ۹۹ انعام خودت را اینگونه معرفی کرده‌ای:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرَجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِمَّنِ الْخَلْجِ مِنْ طَلْعِهَا قُتُونٌ ذَائِبَةٌ وَجِجَاتٌ مِنْ أَعْتَابٍ وَالزَّيْتُونُ وَالرُّمَّانُ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ ۗ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ ۗ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»

ترجمه: و او کسی است که از (ابر) آسمان، آب (باران) فرو می‌فرستد، و ما (که خدائیم، با قدرت سترگ خود) به وسیله‌ی آن آب، همه رُستنی‌ها را می‌رویانیم و از رُستنی‌ها سبزینه بیرون می‌آوریم و از آن سبزینه، دانه‌های تنگاتنگ یکدیگر، و از شکوفه‌های درخت خرما خوشه‌های آویزان نزدیک بهم و در دسترس، و باغ‌های انگور و زیتون و انار پدید می‌سازیم که (در شکل و مزه و بو و سود) همگون و یا غیرهمگونند. بنگرید به میوه‌ی نارس و رسیده‌ی یکایک آن‌ها، آن‌گاه که میوه دادند. بی‌گمان در این گوناگونی درونی و بیرونی و تغییر آغاز و انجام میوه‌ها) نشانه‌ها و دلایل (خداشناسی) است برای کسانی که (حق را می‌پذیرند و بدان) ایمان می‌آورند.

ومن هر سال بیشتر از سال قبل با تفکر در آیات و نشانه‌های تو، ای رحمان و رحیم آشنا می‌گردم. واقعا که نعمت فکر، نعمتی بس گرانبهاست؛ که انسان بوسیله آن کلید گنج‌های طلایی بدست می‌آورد.

یارب؛ توفیقمان ده، تا از جمله افرادی که،



قلبشان قفل گشته نگردیم و بتوانیم با تدبیری آگاهانه به حقایق برسیم.

﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ [محمد: ۲۴]

ترجمه: آیا درباره‌ی قرآن نمی‌اندیشند (و مطالب و نکات آن را بررسی و واریسی نمی‌کنند؟) یا این‌که بر دل‌ها قفل‌های ویژه‌ای زده‌اند؟

پروردگارا! کمکم کن تا در بهارامسال بهترین استفاده را از گوش و چشم و قلبم داشته باشم؛ و تقلید کورکورانه، از کسی نکنم؛ تا فردای قیامت بتوانند پاسخ سوالات خود را به بهترین وجه اداء کنند؛ چرا که خودت فرموده‌ای:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [۱۷:۳۶]

ترجمه: از چیزی دنباله‌روی مکن که از آن ناآگاهی. بی‌گمان (انسان در برابر کارهایی که) چشم و گوش و دل همه (و سایر اعضاء دیگر انجام می‌دهند) مورد پرس و جوی از آن قرار می‌گیرد.

پروردگارا! همان‌گونه که با زنده کردن زمین، چشم و دل زمینیان روشن گردانیده‌ای، در قیامت وقتی ما را دوباره زنده کردی، چشم و دلمان به اعمال صالح و رضایت خودت روشن گردان.

آری، من یقین دارم، اگر در این دنیا از باغ و بوستانش آن‌طورکه رضایت خودت است استفاده کنم، ان شاء الله، بعد از زنده شدن، باغ و بوستانی بس نیکو و ماندگار، نصیبم خواهی نمود، و آنجا با خانواده مؤمنم خوش می‌گذرانم، و به حمد و ثنایت می‌پردازم. در جای جای قرآن از جمله آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی طور به من وعده داده‌ای:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ ۗ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾

ترجمه: کسانی که خودشان ایمان آورده‌اند و فرزندانشان از ایشان در ایمان آوردن پیروی کرده‌اند، (در بهشت) فرزندانشان را بدیشان ملحق می‌گردانیم (تا زادگان دل‌بند خود را در کنار خود ببینند و از انس با آنان لذت بیشتر ببرند) بی‌آنکه ما اصلا از عمل آن کسان چیزی بکاهیم (و از اندوخته‌ی پدران و مادران چیزی برداریم و به فرزندانشان بدهیم، و یا بدین وسیله بر حسنات فرزندان بیفزائیم و یا گناهانشان را از این راه بزدا کنیم). چرا که هر کس در گرو کارهایی است که کرده است.

پریشنگ میرزایی‌راد

یا مقلب القلوب و الابصار؛ یا مدبر الیل و النهار، یا محول الحول و الاحوال، حول حالنا الی احسن الحال

ماه اسفند، تداعی‌گر نوروز و تحویل سال است. کاش می‌شد از تک‌تک افراد سؤال کرد، اینکه چه چیزهایی را برای تحویل آماده کرده‌اند. برای بعد از آن چه برنامه‌هایی چیده‌اند.

شاید نشود از همه پرسید اما می‌شود از خود پرسیم که برگ سالی که رفت در آن چه نوشته شده بود؟ پرسیم آیا با جسارت و سر بلندی سالی را که گذشت تحویل دادیم؟ برای یک لحظه هم که شده فکرش را بکنید، قرار است پرونده یک سال دیگرمان را به ضخامت و قطر پرونده عمرمان اضافه کنند.

ریز و درشت اعمالمان را می‌خواهند دقیق بررسی و موشکافی کنند.

با گذشت یک‌سال، یعنی یک‌سال به لحظه موعود نزدیک شدن، یعنی فرصتی یک‌ساله

خانه تکانی دل

را از کف دادن، یعنی حساب پس دادن در قبال هر آنچه به مصرف رسانده‌ایم.

اینکه چه مقدار از ارزش و کیفیت کالای وجودی کاسته و به استهلاک آن افزوده شده است. آیا همه چیزهایی که به مصرف رسانده‌ایم وسیله‌ای برای آبادانی بوده یا تخریب؟

در کشمکش افکار درهم‌ریخته‌ی ذهنم بودم که لرزه‌ای را برشانه‌هایم احساس کردم، برایم ابهام‌آمیز بود دنبال علت گشتم؛ زیرا من کنار بخاری بودم و هوا نسبتاً گرمی بود. دلیلی برای لرزیدن نبود تا اینکه وجود نامریی دو فرشته مکتوب‌گر اعمال را به یاد آوردم.

خواستم از این دو همسایه دیوار به دیوار سؤال داشته باشم. اما با آن شخصیت خود را زیر سؤال می‌بردم. ولی برای رسیدن به واقعیتی هر چند تلخ لازم می‌بود. پس باصدای لرزان و پرتپش گفتم: دوستان آیا تا به حال از بودن با من به ستوه آمده‌اید؟ برای شنیدن جواب تمام حواسم را جمع کرده

تصویر مه‌آلود و مبهمی از جلوی دیدگانم گذشت. از گذشته‌های دور و نزدیک چیزهایی به یاد آوردم، آن‌ها را با من امروزی مقایسه کردم.

من که می‌خواستم افق را ببینم وجود دیگری در وجود خود دیدم، نزدیکی که از من دور بود، آشنایی که با من غریبگی می‌کرد.

سال‌ها شد رفته دمسازم زدست اما هنوز در درونم زنده است و زندگانی می‌کند

با همه نسیان تو گویی از پی آزار من خاطریم با خاطرات خود تبنای می‌کنی

وحشت کرده بودم خدایا من را چه شده چرا خودم را نمی‌شناسم؟ دیگر یادم رفته بود سوز چشمانم را، و اینکه چرا به آینه نگریسته‌ام.

در قلبم این سوزش را احساس می‌کردم، دانستم منشأ لرزه‌ی شانسه‌هایم و سوزش چشمانم قلبم بود. حالتی اندوه‌بار و ماتم‌زایی بر وجودم نشست لحظات هم تنگ‌تر و فرصت داشت کم‌کم از دست می‌رفت، صدای نفس‌های سنگینی در هیاهوی سرد شب به گوش می‌رسید. حال، به جای آنکه بلرزم داشتم از حرارت می‌سوختم، در دل تاریکی فرو رفته بودم، ابتدا چیزی را نمی‌دیدم تا اینکه با نور چراغ قوه‌ای که در میان ظلمت شب سوسو می‌کرد در مسافت کوتاه اتاقم کور مال کورمال گام برمی‌داشتم.

به دیوار تکیه زدم سرم را در میان دست‌هایم گرفتم، سست شده بودم ناگهان به زمین افتادم، تلاش کردم دوباره بلند شوم؛ چرا که چیزی از درونم فریاد می‌زد و می‌خواست کمکم کند تا از این سستی و کرختگی بیرون بیایم برای دوباره جان گرفتن، برای بهاری شدن، برای شناختی با بصیرت.

من از اصلیت خود دور شده بودم باید فکر کرد و چاره‌ای اندیشید.

چرا که شنیده بودم هر پدیده‌ای که انسان خلق می‌کند، هر بنایی که می‌سازد، هر توفیقی که بدست می‌آورد همه و همه ابتدا از یک «فکر» شروع می‌شوند و فکر نقطه آغاز همه پدیده‌های بشری است. پس من هم باید فکری می‌کردم.

چرا که شنیده بودم هر پدیده‌ای که انسان خلق می‌کند، هر بنایی که می‌سازد، هر توفیقی که بدست می‌آورد همه و همه ابتدا از یک فکر شروع می‌شود و فکر، نقطه‌ی

آغاز همه پدیده‌های بشری است. پس من هم باید فکری می‌کردم.

تازه به یادم آمد که فردا نوروز است، من هم می‌توانم از نو شروع کنم. می‌توانم به ضعف‌هایم، قوت؛ و به قوت‌هایم کیفیت ببخشم.

«طبیعت» دوباره زنده شدن را در دنیای فانی برای ما تداعی می‌کند، نقش روح ماست که در اشیا منعکس می‌شود.

من شب آخر سال را شب ارزیابی، شب قانونمندی قرار دادم تا نزولی تازه از قانون زندگی را به قلب و وجودم تقدیم کنم. برای گذشتن از حال موجود و رسیدن به حالی مطلوب.

دیگر می‌خواهم از آن ظلمت و نسیانی به نور و بینشی صحیح دست پیدا کنم.

نمی‌خواهم حبابی باشم بر روی آب‌های روان که با کمترین ضربه‌ای متلاشی شوم. می‌خواهم نوروز و سال نو را با وجودی الماسی و قانونی طلایی شروع کنم. اگر همچون الماس با ارزش باشم حتی اگر نا ملایمتی روزگار با همه‌ی سهمگینی‌اش مرا خرد کند کسی من خورد شده را در زباله‌دان بی‌ارزشی‌ها نمی‌اندازد.

دیگر چرا در غم گذشته‌ی از دست رفته بنالم. شاید روزهای شیرینی در انتظارم باشند، حالا که گذشته را از مقابل دیدگانم می‌گذرانم خاطره‌ای دلپذیر برایم تداعی می‌شود.

ای شب‌نم‌ها این خاطره‌ی من را به آنجا برید که برای اولین بار دلم به تپش دلی دیگر پاسخ گفت. حال دیگر احساس سبکی می‌کنم چون خودم را شناختم و با همین وجود آشنا می‌خواهم سال را تحویل دهم با برنامه‌هایی برای پربارتر کردن من وجودیم.

«پس نوروز مبارک و هر روزتان نوروز»



خیز که در کوه و دشت خیمه زد ابر بهار

شعری از: اقبال لاهوری

شبم اشک سحر
در شفق انجم نگر
دیده‌ی معنی گشا، ای ز عیان بیخبر
خاک چمن وانمود راز دل کائنات
بود و نبود صفات
جلوه‌گری‌های ذات
آنچه تو دانی حیات
آنچه تو خوانی ممات
هیچ ندارد ثبات
خاک چمن وانمود راز دل کائنات

خیز که در کوه و دشت خیمه زد ابر بهار
مست ترنم هزار
طوطی و دراج و سار
بر طرف جویبار
کشت گل و لاله زار
چشم تماشا بیار
خیز که در کوه و دشت خیمه زد ابر بهار
خیز که در باغ و راغ قافله‌ی گل رسید
باد بهاران وزید
مرغ نوا آفرید
لاله گریبان درید
حسن گل تازه چید
عشق غم نو خرید
خیز که در باغ و راغ قافله‌ی گل رسید
بلبلگان در صغیر، صلصلگان در خروش
خون چمن گرم جوش
ای که نشینی خموش
در شکن آئین هوش
باده‌ی معنی بنوش
نغمه سرا گل بیوش
بلبلگان در صغیر، صلصلگان در خروش
حجره‌نشینی گذار گوشه‌ی صحرا گزین
بر لب جوئی نشین
آب روان را ببین
نرگس ناز آفرین
لخت دل فرودین
بوسه زنش بر جبین
حجره‌نشینی گذار گوشه‌ی صحرا گزین
دیده معنی گشا ای ز عیان بیخبر
لاله کمر در کمر
نیمه‌ی آتش به بر
می‌چکدش بر جگر

حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار

شعری از: سعدی شیرازی

باد گیسوی درختان چمن شانه کند
بوی نسرين و قرنفل برود در اقطار
ژاله بر لاله فرود آمده نزدیک سحر
راست چون عارض گلبوی عرق کرده یار
باد بوی سمن آورد و گل و سنبل و بید
در دکان به چه رونق بگشاید عطار؟
گو نظر باز کن و، خلقت نارنج ببین
ای که باور نکنی فی الشجر الاخضر نار
پاک و بی عیب خدایی که به تقدیر عزیز
ماه و خورشید مسخر کند و لیل و نهار
تا قیامت سخن اندر کرم و رحمت او
همه گویند و، یکی گفته نباید ز هزار
نعمت، بار خدایا، ز عدد بیرون است
شکر انعام تو هرگز نکند شکر گزار
نامید از در لطف تو کجا شاید رفت؟
تاب قهر تو نداریم خدایا، زنهار!
فعلهایی که زما دیدی و نپسندیدی
به خداوندی خود پرده بپوش ای ستار
حیف ازین عمر گرنامه‌ی که در لغو برفت
یارب از هرچه خطا رفت هزار استغفار
سعدیا، راست روان گوی سعادت بردند
راستی کن که به منزل نرسد کج رفتار

بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار
خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار
بلبلان، وقت گل آمد که بنالند از شوق
نه کم از بلبل مستی تو، بنال ای هشیار
آفرینش همه تنبیه خداوند دل است
دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود
هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار
کوه و دریا و درختان همه در تسبیح‌اند
نه همه مستمعی فهم کند این اسرار
خبرت هست که مرغان سحر می‌گویند
آخر ای خفته، سر از خواب جهالت بردار
هر که امروز نبیند اثر قدرت او
غالب آن است که فردش نبیند دیدار
تا کی آخر چون بنفشه سر غفلت در پیش
حیف باشد که تو در خوابی و، نرگس بیدار
که تواند که دهد میوه الوان از چوب؟
یا که داند که برآرد گل صد برگ از خار؟
وقت آن است که داماد گل از حجله غیب
به درآید، که درختان همه کردند نثار
آدمی زاده اگر در طرب آید نه عجب
سرو در باغ به رقص آمده و بید و چنار
باش تا غنچه سیراب دهن باز کند
بامدادان چون سر نافه آهوی تار



اگر تنها سه‌روز برای «دیدن» فرصت داشته باشی؟

یادداشتی از: هلن کلر

«هیچ چشمی، عاشقانه به زمین خیره نبود؛ کسی از دیدن یک باغچه مجذوب نشد؛

هیچ کس زاغچه‌ای را سر یک مزرعه جدی نگرفت.»(سهراب سپهری)

هلن کلر (۱۸۸۰– ۱۹۶۸)، نویسنده‌ی نابینا و ناشنوای آمریکایی، حکایتی سخت شگفت دارد. یک سال و نیم بیشتر نداشت که بر اثر بیماری مننژیت بینایی و شنوایی خود را از دست داد. آنا سولیوان، آموزگار معجزه‌گر و پرشفق‌تی بود که توانست به‌رغم بهره‌ی اندکی که خود از بینایی داشت، به هلن آموزش بدهد. سولیوان راهی را به کار برد که هلن بتواند آن را درک کند. این راه شامل نشانه‌هایی بود و با فشار دادن این نشانه‌ها روی کف دست کلر، وی آنها را درک می کرد. آرتو پن در فیلم «معجزه‌گر» داستان تحسین‌انگیز موفقیت این معلم شفیق و هلن کلر را به تصویر می‌کشد. هلن کلر در شعری برای معلم خود که درپچه‌ای به روشنایی او بود، سُروده است:

«به ژرفای نومیدی رسیده بودم و تاریکی چتر خود

بر همه چیز کشیده بود که عشق از راه رسید و

روح مرا رهایی بخشید.

فرسوده بودم و خود را به دیوار زندانم می‌کوبیدم

حیاتم تهی از گذشته و عاری از آینده بود و مرگ،

موهبتی بود که مشتاقانه خواهانش بودم.

اما کلامی کوچک از انگشتان دیگری ریسمانی شد در دستانم،

به آن ورطه‌ی پوچی پیوند خورد و قلبم با شور زندگی شعله ور شد.

معنای تاریکی را نمی دانم، اما آموختم که چگونه بر آن غلبه کنم.»

اگر فقط سه روز برای دیدن فرصت داشته باشی و با ظلمتی که در شب سوم نزدیک می‌شود، می‌دانی که خورشید هرگز دوباره برای تو طلوع نخواهد کرد، چگونه آن سه روز گرانبها را خواهی گذرانند؟ در نوشته‌ای که در ادامه می‌آید هلن کلر به این سؤال پاسخ می‌دهد. او در عالم خیال تصور می‌کند که در میانه‌ی زندگی تنها و تنها سه روز به او فرصت دیدن می‌دهند و پس از پایان روز سوم، تاریکی گریزناپذیر نابینایی دوباره بر او پرده می‌افکند و در این فرصت خیالی به تماشای چیزهایی می‌رود که در تمام زندگی آرزوی نظاره کردن آنها را در دل داشت. آرزویی که هرگز مجال تحقق نیافت. خواندن این نوشته‌ی کوتاه برای ما که سرزندگی و شوق تماشا را از کف داده‌ایم و زندگی غبارگرفته‌مان در طاقچه‌ی عادت از یاد رفته است، به‌سان نوشیدنی جان‌بخش و روح‌فزایی گوارا خواهد بود. گزیده‌ای از این نوشتار را با ترجمه‌ی خانم مرضیه خوبان فرد می‌توانید بخوانید:



خواهید دید و دنیای جدید، زیبایی خود را پیش روی شما خواهد گشود. من چون قدرت بینایی ندارم می‌خواهم به‌کسانی که می‌بینند توصیه‌ای کنم. یک توصیه برای آنهایی که از نعمت بینایی استفاده کامل می‌برند. از چشم‌هایتان طوری استفاده کنید که گویی فردا دچار نابینایی خواهید شد و همین شیوه را می‌توان برای سایر حواس به کار گرفت. صدای های موسیقی، آواز پرنده و نغمه‌های پرشور ارکستر را بشنوید؛ چنان که گویی فردا دچار ناشنوایی خواهید شد. هر چیزی را که می‌خواهید لمس کنید، گویی که فردا حس لامسه‌ی خود را از دست خواهید داد. عطر گل‌ها را بو کنید و مزه‌ی غذاها را با هر لقمه بجشید، چنان که گویی فردا هرگز نمی‌توانید بو کنید یا هر چیزی را بجشید. از هر حس بیشترین استفاده را ببرید.

عظمت و شکوه در تمامی جنبه‌های زیبایی که جهان به تو نشان می‌دهد از طریق ابزار متعدد ارتباطی‌ای است که طبیعت فراهم می‌کند. اما در میان تمامی حواس، مطمئنم که حس بینایی باید لذت‌بخش‌ترین حس باشد. روزها در دورنمای بی‌انتها امتداد پیدا می‌کنند، بنابراین به کارهای بی‌اهمیت‌مان می‌پردازیم و به‌ندرت از نگرش بی‌تفاوت‌مان به زندگی آگاهیم.

می‌ترسم همان سستی و خوردگی، طرز استفاده از تمامی حواس و قابلیت‌هایمان را مشخص کند. تنها یک ناشنوا قدر شنیدن را می‌داند و یک نابینا موهبت‌های متعددی را که در بینایی نهفته است، درک می‌کند. به‌ویژه این یافته‌ها برای کسانی به‌کار می‌رود که در بزرگسالی بینایی و شنوایی خود را از دست داده‌اند. اما کسانی که هرگز از کاهش بینایی یا ناشنوایی رنج نبرده‌اند به‌ندرت از این قابلیت‌های مقدس کامل‌ترین استفاده را می‌برند. چشم‌ها و گوش‌های آن‌ها همه چیزهای دیدنی و شنیدنی را بدون تمرکز و توجه حس می‌کند بی‌آن‌که قدردان آنها باشد و این همان داستان قدیمی است که ممنون و قدردان چیزی که داریم نیستیم تا زمانی که آن را از دست بدهیم و از سلامتی‌مان آگاه نیستیم تا وقتی بیمار شویم.

گاهی اوقات گمان می‌کنم چه خوب است اگر هر فردی برای چند روز در دوران بزرگسالی‌اش دچار نابینایی و ناشنوایی شود. ظلمت نابینایی، شخص را نسبت به بینایی قدرشناس‌تر خواهد کرد و سکوت، لذت صدا را به او نشان می‌دهد. گاهی

دوستان بینایم را امتحان می‌کنم تا بفهمم آنها چه می‌بینند. به‌تازگی دوست بسیار خوبی را دیدم که از پیاده‌روی طولانی در جنگل بر می‌گشت، از او پرسیدم: «چه چیزی دیدی؟» او پاسخ داد: «چیز خاصی ندیدم». احتمالاً من حساس و دقیق بودم که به چنین پاسخ‌هایی اعتنا نکردم تا این که مدت‌ها پیش متقاعد شدم که افراد بینا کم می‌بینند.

از خودم می‌پرسم چطور ممکن است حدود یک ساعت در جنگل پیاده‌روی کنی و هیچ چیز ارزشمندی نبینی؟ من که قدرت بینایی ندارم چیزهای زیادی پیدا می‌کنم که صرفاً از طریق لمس کردن توجهم را جلب می‌کند. تقارن ظریف برگ را حس می‌کنم. عاشقانه دست‌هایم را بر روی پوست صاف درخت توس یا پوسته زبر و درهم‌وبرهم درخت کاج می‌کشم. در بهار شاخه‌های درختان را که با امیدواری در جستجوی جوانه هستند، لمس می‌کنم؛ این یعنی اولین نشانه بیدار شدن طبیعت بعد از خواب زمستانی‌اش. من از شکل مخملی گل و کشف پیچ و خم‌های فوق‌العاده‌ی آن احساس شادی می‌کنم و چیزی از معجزه‌ی طبیعت برایم آشکار می‌شود. گاهی اوقات دستم را به‌آرامی روی درخت کوچکی قرار می‌دهم و جنب‌وجوش شاد یک پرنده را حس می‌کنم که در حال آواز خواندن است. وقتی آب‌های خنک جوی به‌سرعت از بین انگشتانم می‌گذرد، لذت می‌برم. برای من فرش پریشت و سرسبز برگ‌های سوزنی درخت کاج یا چمن‌های اسفنجی خوشایندتر از گران‌ترین فرش ایرانی است. برای من گذار فصل‌ها، نمایش مهیج و پایان‌ناپذیری است و همچنین حرکتی که با نوک انگشتانم احساس می‌کنم. گاهی قلبم با شوق فریاد می‌زند و می‌خواهد تمام چیزها را ببیند. اکنون که من فقط از طریق لمس کردن می‌توانم به چنین لذتی برسم، مطمئناً اگر توانایی دیدن داشتم این لذت دوچندان بود.

با این همه ظاهراً کسانی که چشم دارند کم می‌بینند. تصاویر، رنگ و حرکت که جهان را پر می‌کنند بدیهی است. شاید، انسان برای چیزی که دارد کم قدردانی می‌کند و مشتاق چیزی است که ندارد. اما بسیار مایه‌ی تأسف است که در جهان نور نعمت بینایی تنها به‌عنوان وسیله راحتی و آرامش صرف استفاده می‌شود، به‌جای آن که وسیله‌ای باشد برای بالا بردن کمال در زندگی.

اگر من رئیس دانشگاه بودم واحدی اجباری با عنوان «چطور از بینایی‌تان استفاده کنید»، ایجاد می‌کردم تا استاد با تلاش فراوان به دانشجویانش نشان دهد چطور با دیدن واقعی چیزهایی که بی‌توجه از کنارشان می‌گذریم می‌توانند شادی را به زندگی‌شان بیفزایند و همچنین سعی کند قابلیت‌های بی‌رونق و نهفته دانشجویانش را بیدار کند.

با این تصور که اگر قدرت بینایی فقط برای سه روز به من داده شود دوست دارم چه چیزهایی را ببینم، شاید بهتر بتوانم منظورم را بیان کنم. در حالی که من در ذهنم تجسم می‌کنم، تو هم فکر کن و ذهنت را متمرکز کن که چطور از بینایی‌ات استفاده خواهی کرد، اگر فقط سه روز برای دیدن فرصت داشته باشی؟

و با ظلمتی که در شب سوم نزدیک می‌شود و این که می‌دانی خورشید هرگز دوباره برای تو طلوع نخواهد کرد،پس چطور آن سه‌روز گرانبها را می‌گذرانی.

طبیعتاً من دوست دارم چیزهایی را ببینم که در طول سال‌های تاریکی برایم عزیز بوده‌اند. تو نیز دوست داری چشمانت بر روی چیزهایی متمرکز بمانند که برایت عزیز بوده‌اند و نیز دیدگانت را خواهی بست تا بتوانی خاطرات آنها را به تاریکی شبی که در پیش داری، ببری. اگر با معجزه‌ای بزرگ، این روزهای بینایی به من داده شود و ادامه پیدا کند، من باید این مدت را به سه بخش تقسیم کنم.

در روز نخست، می‌خواهم افرادی را ببینم که مهربانی و ملاحظت و دوستی‌شان، زندگی‌ام را ارزشمند ساخته است. ابتدا دوست دارم مدتی طولانی به صورت معلم عزیزم خانم «آن سولیوان مک کی» نگاه کنم. هنگامی که کودکی بودم پیشم آمد و جهان را برویم گشود.

من نه‌تنها می‌خواهم خطوط صورتش را طوری ببینم که بتوانم در خاطراتم به آن عشق بورزم، بلکه می‌خواهم آن صورت را بررسی کنم و در آن نشانه‌هایی از عطوفت و صبوری را پیدا کنم که با آنها وظیفه دشوار آموزش مرا به انجام رساند. دوست دارم به چشم‌هایش نگاه کنم که نقطه‌ی قوت شخصیتی است که او را قادر ساخته در برابر سختی‌ها محکم بایستد و مهربانی‌ای که او در ارتباط با تمام انسان‌ها از خود نشان داده است. ابزاری برای دیدن درون قلبش

از طریق چشم‌ها (پنجره روح)، نمی‌شناسم. فقط می‌توانم از طریق نوک انگشتانم خطوط صورت را ببینم. من می‌توانم متوجه خنده، غم و اندوه و بسیاری از احساسات شخص دیگر شوم.

من دوستانم را از حالت صورت‌شان می‌شناسم، اما واقعاً نمی‌توانم شخصیت‌شان را با لمس کردن به تصویر بکشم. البته، شخصیت‌شان را از طریق ابزارهای دیگر می‌شناسم، از طریق افکاری که آنها برایم بیان می‌کنند و همچنین از طریق رفتارشان. اما منکر درک و شناخت عمیق‌تر آنها می‌شوم که مطمئنم از طریق دیدن آنها و عکس‌العمل‌های آنی و کوتاه چشم‌ها و چهره‌شان می‌توانم شناخت عمیق‌تری از آنها داشته باشم. دوستان صمیمی و نزدیکم را خوب می‌شناسم، زیرا آنها در طی روزها و سال‌ها در تمامی زمینه‌ها برای من شناخته شده‌اند، اما درباره‌ی دوستان موقتی، من تنها برداشت ناقصی از آنها دارم. شناختی که از نحوه‌ی دست دادن و از لغت‌هایی در صحبت‌ها استفاده می‌کنند و من با نوک انگشتانم از لب‌های آنها می‌گیرم یا چیزی که با آن به کف دستم ضربه می‌زنند، به دست می‌آید. چقدر آسان‌تر و لذت‌بخش‌تر است برای شمایی که می‌توانید ببینید و به‌سرعت ویژگی‌های ذاتی شخص دیگر را با دیدن نکات ظریف گفتن و لحن صدا، لرزش عضله و حرکت دست دریابید. اما تا به حال برای شما اتفاق افتاده که از بینایی‌تان برای دیدن ماهیت درونی دوستان‌تان استفاده کنید؟ آیا بیشتر شما با دیدن انسان‌ها به طور اتفاقی به ویژگی‌های ظاهری پی نمی‌برید؟

برای مثال، آیا می‌توانید به درستی چهره‌ی پنج دوست خوب را توصیف کنید؟ برخی از شما می‌توانید، اما خیلی‌ها نمی‌توانند. برای امتحان از چند دوسن قدیمی درباره‌ی رنگ چشم‌های همسران‌شان سوال کردم و اغلب آنها ابراز شرمندگی و سردرگمی می‌کردند و می‌پذیرفتند که نمی‌دانند، و اتفاقاً، این موضوع، گله همیشه خانم‌هاست که همسران‌شان به لباس‌های جدید، کلاه‌های نو و تغییرات دکوراسیون خانه بی‌توجه‌اند. چشمان افراد بینا خیلی زود به روال عادی اطراف‌شان عادت می‌کند و آن‌ها فقط فقط چیزهای شگفت‌انگیز و خارق‌العاده را می‌بینند. اما در دیدن اکثر دیدنی‌های شگفت‌انگیز هم چشم‌ها تنبل و کاهل هستند. گزارش‌های دادگاه هر روز

گواه این است که شواهد عینی چه چیزهای نادرستی می‌بینند. یک واقعۀ معین به تعداد شواهد عینی به شیوه‌های متعدد و متفاوت دیده خواهد شد. برخی بیشتر از دیگران می‌بینند، اما بعضی‌ها فقط چیزی را می‌بینند که در حوزه‌ی دیدشان قرار دارد.

آه، چه چیزهایی که باید ببینم اگر فقط سه روز توانایی دیدن داشتم!

روز نخست، روز شلوغی خواهد بود. باید با تمام عزیزانم تماس بگیرم و مدت طولانی به صورت‌شان نگاه کنم و زیبایی‌های ظاهری زیادی که در آنها هست را در ذهنم حک کنم.

من باید به چشمانم استراحت هم بدهم تا بتوانم تضادهای حاصل از زندگی را درک کنم.

زمانی که تاریکی شب فرا می‌رسد، من از توانایی دیدن با نور ساختگی لذتی دو چندان می‌برم، زیرا این ساخته انسان است تا زمانی که طبیعت حکم به تاریکی می‌دهد، قدرت بینایی او را افزایش دهد. در شب اولین روز بینایی نمی‌توانم بخوابم چون ذهنم پر از خاطرات روز خواهد بود.

روز بعد- روز دوم بینایی با سپیده‌دم بر می‌خیزم و معجزه‌ی هیجان‌انگیز تبدیل شدن شب به روز را می‌بینم. با احترام، به منظره‌ی باشکوهی می‌نگرم که خورشید در آن، زمین خواب‌آلود را بیدار می‌کند.

در این روز، نگاه مختصر و سریعی به جهان گذشته و حال می‌اندازم. می‌خواهم جریان و وقایع رشد و پیشرفت انسان را ببینم. چطور می‌توان همه‌ی این‌ها را در یک روز فشرده کرد؟ خوب، البته از طریق موزه، اغلب از موزه‌ی تاریخ طبیعی نیویورک بازدید کرده‌ام و با دست‌هایم بسیاری از اشیایی را که در آنجا به نمایش در آمده است، لمس کرده‌ام. اما بسیار مشتاقم با چشم‌هایم نیز تاریخ خلاصه شده‌ی زمین و ساکنینش را که در آنجا به نمایش در آمده، ببینم. حیوانات و نژادهای انسانی‌ای که در محیط‌های بومی‌شان ترسیم شده‌اند، اسکلت‌های بسیار بزرگ دایناسورها و آدم‌های غول‌پیکری را که مدت‌ها قبل از اینکه انسان با قامت ریز و مغزی قدرتمند ظاهر شود و قلمرو حیوانات را تصرف کند در زمین می‌گشته‌اند. نمایش‌های واقع‌گرایانه

از فرآیند تحول در حیوانات، در انسان و در ابزاری که انسان استفاده کرد تا برای خود، خانه‌ای امن در این سیاره بسازد و هزار و

یک جنبه‌ی دیگر تاریخ طبیعی.

بدین ترتیب، در دومین روز بینایی، سعی می‌کنم روح انسان را از طریق هنرش بررسی کنم. چیزهایی را که از طریق لمس کردن می‌دانستم، حالا می‌توانم ببینم. بیشتر تصاویر بی‌ظنیر و باشکوه دنیای نقاشی به رویم باز خواهد شد. از نقاشان پیش از رنسانس، با نیایش‌های مذهبی آرام‌شان تا نقاشان مدرن با نگاه‌های مهیج‌شان. به نقاشی‌های رافائل، لئوناردو داوینچی، تیتان و رمبراند نگاه عمیقی می‌اندازم. می‌خواهم از رنگ‌های گرم نقاشی‌های ورونس لذت ببرم، اسرار ال گرکو را مطالعه کنم و با نقاشی‌های کورت دید تازه‌ای به طبیعت پیدا کنم.

آه، چه شگفتی‌های زیبایی در هنر عصرها وجود دارد برای کسانی که چشمی برای دیدن دارند.

صبح روز بعد، دوباره به سپیده‌دم سلام خواهم کرد و برای کشف لذت‌های تازه بی‌قرارم، زیرا مطمئنم برای کسانی که چشم‌هایی برای دیدن دارند، سپیده‌دم هر روز باید به طور دائم مکاشفه‌ی زیبایی‌ها باشد. بر طبق معجزه‌ی خیالی‌ام، امروز سومین روز و آخرین روز بینایی من است. فرصتی نخواهم داشت تا در تأسف و حسرت تلف شود؛ چیزهای زیادی برای دیدن وجود دارد. روز اول را به دوستانم، جانداران و بی‌جان‌ها اختصاص دادم.

روز دوم برایم تاریخ انسان و طبیعت را آشکار ساخت. امروز وقتم را در دنیای معمولی و حال می‌گذرانم. در میان پاتوق‌های کسانی که به تجارت می‌پردازند، چگونه و در کجا شخصی می‌تواند مشغله‌ها و شرایط اشخاص را در شهری مثل نیویورک درک کند. بنابراین مقصدم، این شهر می‌شود.

از خانها در حومه‌ی آرام فارست هیل، جزیره‌ی لانگ، حرکت می‌کنم. اینجا که با چمن‌ها، درخت‌ها و گل‌های سبز محصور شده، خانه‌ها کوچک، منظم و آراسته هستند. سر و صدا و جنب و جوش زنان و کودکان شادمانه است و کنار گوشه‌های دنج، استراحت‌گاه آرامی‌ست برای کسانی که در شهر سخت کار می‌کنند. از کنار ساختار توری‌شکل فلزی که روی روخانه ایست کشیده شده، رانندگی می‌کنم.

و نگاه تازه و شگفت‌انگیزی به مهارت و قدرت ابتکار ذهن انسان می‌اندازم. قایق‌های پرکار پت پت می‌کنند و رودخانه را به

جنب و جوش می‌اندازند- قایق‌های سریع و پرشور و یدک‌کش‌های بی‌احساس نفس نفس می‌زنند- اگر بیش از این‌ها توانایی دیدن داشتم، بسیاری از روزها را به دیدن فعالیت لذت‌بخش روی رودخانه می‌گذراندم.

از خود می‌پرسم، اینان برای دیدن یک نگاه دوباره، چقدر وقت می‌گذرانند؟ می‌ترسم خیلی کم باشد. چشم‌های آنها نسبت به این دیدنی‌های جالب توجه نابینا هستند، چون برایشان بسیار عادی است.

به سرعت به بالای یکی از آن ساختمان‌های بسیار بزرگ می‌روم، چون مدتی پیش این شهر را از طریق چشم‌های منشی‌ام دیده‌ام، مشتاقم که خیالم را با واقعیت مقایسه کنم. مطمئنم در مناظر زیبایی که پیش رویم گسترده شده، مایوس نمی‌شوم و برای من نگاه جهانی دیگر خواهد بود. اکنون، گردشم را در شهر آغاز می‌کنم، اول، در یک میدان شلوغ می‌ایستم و فقط به مردم نگاه می‌کنم و تلاش می‌کنم با دیدن آنها چیزی از زندگی‌شان بفهمم. لبخندها را می‌بینم و شادمان می‌شوم.

تصمیم و اراده‌های راسخ را می‌بینم و مفتخر می‌شوم. رنج کشیدن‌ها را می‌بینم و غمخوار و دل‌سرد می‌شوم.

نیمه‌شب، مهلت موقتی من برای دیدن خاتمه خواهد یافت و شب ابدی دوباره به من نزدیک خواهد شد. طبیعتاً در آن سه روز کوتاه، همه چیزهایی را که می‌خواستم ببینم، ندیده‌ام. تنها مادامی که تاریکی دوباره به سمت من هجوم می‌آورد، متوجه می‌شوم چه چیزهایی را ندیده‌ام.

اما ذهنم آنقدر با خاطرات باشکوه پر خواهد بود که زمان کمی برای تأسف و پشیمانی دارم.

از آن به بعد لمس هر شیئی خاطره پرشوری را به یادم خواهد آورد.

شاید این نوشته‌ی کوتاه درباره اینکه چطور باید این سه روز بینایی را بگذرانم باعث شود تا شما نیز برنامه‌ای برای خود تنظیم کنید.

مشخصات کتاب‌شناسی:
سه روز برای دیدن، هلن کلر، ترجمه: مرضیه خوبان فرد، انتشارات روانشناسی و هنر، چاپ سوم، ۲۹۳۱



زندگیات را از نو بساز



شیخ محمد غزالی مصری

مترجم: اویس محمدی

بسیار پیش می‌آید که انسان‌ها می‌خواهند صفحه جدیدی را از زندگیشان شروع کنند، ولی این شروع مطلوب را منوط به وعده‌های نامعلوم، مثل بهبودی حال و دگرگونی وضعیت قرار می‌دهند. گاهی آن را با زمانی مشخص یا مناسبتی خاص مثل جشن تولد و یا ابتدای یک سال همراه می‌سازند. و گمان می‌کنند که نیرویی غیبی به همراه آن موعد مشخص می‌آید و آنان را بعد از سستی و ناامیدیشان، فعال و امیدوار می‌سازد.

این گمانی بیش نیست زیرا دگرگونی در زندگی قبل از هر چیز از درون نفس سرچشمه می‌گیرد و کسی که با عزیمت و بینش به دنیا روی کرده، نه تنها شرایط سخت او را تسلیم نمی‌کند و نمی‌تواند بر طبق میلش در او تغییر ایجاد کند، بلکه این اوست که از آن شرایط استفاده می‌کند و در برابر آن خصوصیات خود را حفظ می‌کند. مانند دانه گلی که در زیر تپه‌هایی از خاک پنهان است و سپس راهش را به سمت بالا می‌شکافد و نور خورشید را می‌گیرد و گل

و لای گندیده و آب سیاه را به رنگی شاداب و عطری خوشبو تبدیل می‌کند. انسان نیز این چنین است، وقتی که بر نفس و وقتش مسلط شود و آزادی حرکتش را در برابر امور زشتی که با آن مواجه می‌شود حفظ کند، می‌تواند بدون انتظار کمک‌های خارجی کارهای فراوانی را انجام دهد.

او با نیروی پنهان و امکانات مخفی درونش و فرصت‌های محدود و ناچیزی که برایش میسر می‌شود، می‌تواند زندگی اش را از نو بسازد.

زمان درنگ نیست، گاهی روزگار به پویندگان راه حق کمکی می‌کند، اما اینکه به فردی ساکن و نشسته، توان گام برداشتن و حرکت ببخشد، امری غیر ممکن است. پس ساختن زندگی‌ات را در گرو آرزویی که غیب آن را می‌زاید، قرار مده. زیرا این امید بستن به تو خیری نمی‌رساند.

این زمان حاضر و نفس انسان و شرایط آسان و سخت اطرافش هستند که آینده او را رقم می‌زنند، پس جای درنگ و انتظار نیست.

پیامبر(ص) فرمودند: «خداوند در شب دستانش را باز می‌کند تا گناهکار روز توبه کند و در روز دستش را باز می‌کند تا گناهکار شب توبه کند.» [۱]

هر تأخیری در اجرای روشی برای اصلاح اعمال، معنایی جز تداوم و ماندن در مسیر اشتباه و نتیجه‌ای جز شکست در برابر

گرایش‌های هوس‌آلود نخواهد داشت حتی گاهی این تأخیر موجب سقوط به سرایشی عمیق تری می‌گردد و وضعیت را بدتر می‌گرداند.

در این مورد پیامبر (ص) فرموده‌اند: «فرد پشیمان باید امید رحمت از خداوند را داشته باشد و شخص مغرور باید منتظر عذاب باشد. و ای بندگان خدا، بدانید که هر عمل کننده‌ای بر عملش مقدم می‌گردد و از دنیا نمی‌رود تا اینکه نیکی و یا بدی عملش را ببیند و همانا ارزش کارها در پایان آن معلوم می‌شود.»

و یا این گفته آن حضرت: «شب و روز همانند دو مرکب هستند پس به نیکویی با آن دو به سوی آخرت حرکت کنید.» و یا این حدیث که می‌فرماید: «از به تأخیر انداختن پرهیزید، چرا که مرگ ناگهانی می‌آید.» و همچنین در جایی دیگر می‌فرماید: «هیچ یک از شما فریفته ی صبر الله عزّ و جل نشود، زیرا بهشت و جهنم از بند کفشتان به شما نزدیکتر است.» سپس این آیه‌ها را خواند «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (الزلزال: ۷ و ۸)

«پس هرکس به اندازه ذره غباری کار نیکو کرده باشد، آن را خواهد دید (و پاداشش را خواهد گرفت). و هرکس به اندازه ذره غباری کار بد کرده باشد، آن را خواهد دید (و سزایش را خواهد چشید).»

چه خوب است که انسان گاه گاهی نفسش را از نو سازماندهی کند! و دیدگاه‌های ناقده‌ای را متوجه آن کند تا عیوب و آفات آن را بشناسد و برنامه‌هایی کوتاه مدت و یا بلند مدت را تنظیم کند تا از خصلت‌های پست رهایی یابد.

من هر چند روز به اوضاع کتابخانه‌ام نظری می‌اندازم تا آشفتگی ناشی از تکه کاغذهای پراکنده و جزوه‌های درهم و کاغذهای باطله را مرتب کنم. و باید هر چیز را در جای مناسبش قرار دهم و چیزهای زاید را در سطل آشغال بیندازم. اتاق‌ها و سالن‌های منزل نیز بر اثر کارهای روزمره کاملاً آشفته و پریشان می‌گردد، اما بعد تلاش می‌کنیم تا اسباب و اثاثیه‌های غبارآلود را تمیز کنیم و خاکروبه‌ی زائد را دور بریزیم و به هر چیز رونق و نظمش را باز گردانیم.

آیا زندگی انسان نیاز به چنین تلاشی ندارد؟ آیا شایسته انسان نیست که گهگاهی امور نفسش را به عهده گیرد تا پریشانی‌ای که

دامن گیر آن شده را بیاید و از بین ببرد و گناہانی را که بر ساحت آن نشسته، مانند خاکروبه بزداید؟ آیا نفس انسان این شایستگی را ندارد که بعد از پیمودن مرحله‌ای از زندگی، سود و زیان آن را بررسی کنیم؟ آیا زمانی که بحران‌ها آن را تکان می‌دهند و درگیری همیشگی در روی زمین و در این دنیای موج آن را به لرزه می‌آورد، نباید توازن و اعتدالش را به آن بازگردانیم؟

انسان از همه مخلوقات محتاج‌تر است به اینکه گوشه کنار نفسش را بررسی کند و با طرح برنامه‌هایی از زندگی اش در برابر بیماری‌ها حفاظت کند و مانع متلاشی شدن آن شود.

کیان عاطفی و عقلی انسان به ندرت در برخورد با انواع شهوات و امور فریبنده، استوار باقی می‌ماند، و آنگاه که انسان در معرض عوامل نابودی قرار گیرد آسیب خواهد دید و آن عوامل بدون شک به او حمله خواهند آورد و در این هنگام شعور عاطفی و عقلی انسان به مانند دانه‌های گردنبندی که نخ آن کشیده می‌شود، از هم گسسته خواهد شد و به گونه‌ای می‌شود که خداوند تعالی می‌فرماید: «مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا». (الکہف: ۲۸)

«کسی را که (به خاطر دنیا دوستی و آرزو پرستی) دل او را از یاد خود غافل ساخته‌ایم، و او به دنبال آرزوی خود روان گشته است (و پیوسته فرمان بزدان را ترک گفته است) و کار و بارش (همه) افراط و تفریط بوده است.»

کلمه «فراط» در این آیه شایسته تأمل است. امروزه (در زبان عربی) مردم عامه دانه‌های انگور و یا دانه‌های خرما‌ی نارس که از خوشه‌اش می‌افتد را «فراط» می‌نامند. و گرفتن دانه‌های ذرت از بدنه ی آن برای آسیاب کردن آن‌ها نیز از همین ماده مشتق شده است. نفس انسان آنگاه که رشته‌های آن از هم گسسته شود و نظامی نداشته باشد که شئون آن را سازماندهی کند و نیروهای آن را متمرکز کند، شعور و اندیشه‌اش مانند این دانه‌ها را از هم گسسته می‌شود و می‌ریزد. این جا است که ضرورت تلاش برای تنظیم و کنترل نفس را در می‌یابیم.

خداوند تبارک و تعالی هر روز اندکی قبل از صبح به انسان‌ها اعلام میدارد که

زندگی‌شان را از نو بسازند. بعد از اینکه مردم بعد از خستگی روز استراحت می‌کنند و از بسترشان بلند می‌شوند تا با چرخش روزگار به استقبال روزی دیگر بروند، در این فرصت هر فردی می‌تواند از خود بپرسد: چه بسیار عالمی که در حرکتش دچار لغزش شده و به سمت خودخواهی گرایش پیدا کرده و گنهکار گشته!

در این لحظه است هر شخصی می‌تواند زندگی اش را از نو بسازد و با پرتوهایی از امید و موفقیت، باری دیگر نفسش را بیدار نماید. همانا صدای حق در هر مکانی فریاد می‌زند تا سرگشتگان‌هایت شوند و وجود کهنه شان را نو گردانند. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «آنگاه که نصف شب و یا دو سوم آن می‌گذرد، الله تبارک و تعالی به آسمان دنیا می‌آید و می‌گوید آیا خواهنده‌ای است که به او بخشیده شود؟ آیا دعا کننده‌ای هست که برایش مستجاب شود؟ و آیا کسی هست که استغفار کند و از او عفو شود؟ و این تا طلوع ادامه دارد.» [۲]

در روایت دیگری آمده: «در دل شب انسان از همه بیشتر به خداوند نزدیک است.» [۳]

پس تلاش کن که از کسانی باشی که خداوند

کیان عاطفی و عقلی انسان

به ندرت در برخورد با انواع

شهوات و امور فریبنده،

استوار باقی می‌ماند، و آنگاه

که انسان در معرض عوامل

نابودی قرار گیرد آسیب

خواهد دید و آن عوامل بدون

شک به او حمله خواهند

آورد و در این هنگام شعور

عاطفی و عقلی انسان به مانند

دانه‌های گردنبندی که نخ

آن کشیده می‌شود، از هم

گسسته خواهد شد و به

گونه‌ای می‌شود که خداوند

تعالی می‌فرماید: «مَنْ أَغْفَلْنَا

قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ

وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا».

 (الکہف: ۲۸)

را در آن ساعات ذکر می‌کنند.

در لحظاتی که شب پشت می‌کند و روز روی می‌آورد، در چنین لحظاتی می‌توانیم آینده مان را بر بقایای گذشته بنا کنیم. و نباید کثرت اشتباهات برایمان سنگین به نظر رسد، چرا که اگر ما با اراده و شتاب به سمت خداوند حرکت کنیم، حتی اگر گناہانمان به اندازه تپه‌ای بزرگ باشد، بخشش آن برای خداوند کاری ندارد.

همانا ناسپاسی گذشته نباید مانعی برای بازگشتی صادقانه باشد، همچنان که خداوند می‌فرماید: « قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنِيبُوا إِلَيَّ رِبِّكُمْ وَأَسْلَمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَّرُونَ » (الزمر: ۵۳ و ۵۴)

«(از قول خدا به مردمان) بگو: ای بندگانم! ای آنان که در معاصی زیاده‌روی هم کرده‌اید! از لطف و مرحمت خدا مأیوس و ناامید نگردید. قطعاً خداوند همه گناہان را می‌آمرزد. چرا که او بسیار آمرزگار و بس مهربان است. و به سوی پروردگار خود برگردید (و با ترک سینات و انجام حسنات به سوی آفریدگارتان تغییر مسیر دهید) و تسلیم او شوید (و خاضعانه و خاشعانه از اوامرش فرمانبرداری کنید) پیش از این که عذاب (خانه برانداز و ریشه‌کن کننده دنیوی و سخت و دردناک و سرمدی اخروی) ناگهان به سوی شما تاخت آرد و دیگر کمک و یاری نشوید (و کسی نتواند شما را از عذاب خدا برهاند).»

و در حدیثی قدسی آمده که خداوند می‌گوید: «ای فرزند آدم، تا زمانی که مرا می‌خوانی و به من امید داری بر آنچه که از تو گذشته اهمیتی نمی‌دهم و آن را می‌آمرزم. ای فرزند آدم، اگر گناهت به عنان آسمان برسد سپس تو از من طلب آمرزش کنی، تو را می‌بخشم و به گناهانت اهمیت نمی‌دهم. ای فرزند آدم، اگر گناہانی به اندازه ی حجم زمین بیاوری و در حالی مرا ملاقات کنی که به من شرکی نورزیده‌ای، به اندازه ی حجم زمین برایت آمرزش می‌آورم» [۴]

و این حدیث و امثال آن جرعه‌ای است که امید را در اراده‌های سست زنده می‌کند و عزیمت خفته را از جای بلند می‌کند تا حرکتش را به سمت خداوند از سر گیرد و بعد از خواری و ذلت، زندگی اش را از نو بسازد.

نمی‌دانم چرا بندگان به جای اینکه با شلاق‌های ترس به سوی پروردگارشان رانده شوند، با بال‌هایی از شوق به سوی او پرواز نمی‌کنند؟! علت این احساس سرد و رمنده، عدم آگاهی نسبت به خداوند و دینش می‌باشد و گرنه بشر، مهربانتر و دلسوزتر از خداوند به خود نخواهد یافت.

مهربانی و دلسوزی خداوند با غرضی آمیخته نیست، بلکه آن دو در آثار کمال و ذات پاکش می‌باشد. و حکایت انسان نیز اینچنین است؛ خداوند او را خلق کرده که او را اکرام کند، نه اینکه او را خوار کند و او را در دو جهان سرور گرداند، نه اینکه منزلتش را کم و از ارزشش بکاهد، چنان که در کلام پاکثی می‌فرماید: « وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قَلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ...» (الاعراف: ۱۰ و ۱۱)

«شما را در زمین مقیم کرده‌ایم و قدرت و نعمتتان داده‌ایم، و وسائل زندگیتان را در آن مهیا نموده‌ایم، (اما شما در برابر نعمتهای فراوان) بسیار کم سپاسگزاری می‌کنید. (آدم، جد نخستین) شما را آفریدیم و سپس صورتگری کردیم. بعد از آن به فرشتگان (و از جمله ابلیس که در صف آنان قرار داشت، ولی از ایشان نبود) گفتیم: برای آدم سجده (خضوع و تواضع) کنید...»

و وظیفه ی دین در میان مردم این است که راه‌ها و گرایش‌هایشان را بر اساس حق و عدل بگرداند تا اینکه زندگی‌شان در دنیا به دور از ستم و جهل باشد.

پس دین برای انسان، مانند غذا برای جسم، ضرورتی برای وجود و بهره‌ای برای حواسش می‌باشد. و خداوند عزّ و جل - با شریعتش - پشتیبانی برای پدر در برابر فرزند نافرمان و یآوری برای مظلوم در برابر ظالم می‌باشد و مانع این می‌شود که آبرو و مال و جان انسان به خطر افتد. پس تعالیم شریعت خداوند نه تنها سخت گیری نسبت به بشر نیست، بلکه همه آن رحمت و خیر محض می‌باشد.

خداوند انسان را بر انجام عباداتی مکلف کرده تا بدین وسیله تعمت‌هایش را سپاس گوید و حقش را ادا نماید. بنابراین این احکام نمی‌تواند مایه اندوه مردم باشد و آنان را از واجب شدن آن دلگیر کند.

به راستی که خداوند آسانی و بخشش و کرامت را برای انسان می‌خواهد، اما انسان

دعوت او را پاسخ نمی‌گوید و بر طبق برنامه او حرکت نمی‌کند و هوس‌ها او را گمراه می‌کند تا جایی که زمین را از ظلم و فراموشی از خداوند پر می‌شود.

اما با وجود این، منادی ایمان پیوسته بر آنان فریاد می‌زند که به سوی خالق خود باز گردید؛ چرا که شادی اش بازگشت شما فراتر از وصف است. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «خداوند با توبه ی بنده ی مؤمن خود چنان شاد می‌شود که مردی در سرزمین و بیابانی مهلک با مرکبش فرود آمده و در حالی که غذا و نوشیدنی اش بر روی آن می‌باشد. سپس آن مرد سرش را گذاشته و می‌خوابد. هنگامی که بیدار می‌شود مشاهده می‌کند که مرکبش رفته است پس به جستجوی آن می‌پردازد تا زمانی که تشنگی و گرسنگی او شدید می‌شود و با خود می‌گوید که به جایگاه خوابم باز می‌گردم و می‌خوابم تا بمیرم...» سپس سرش را بر روی بازویش می‌گذارد تا بمیرد، وقتی بیدار می‌شود مرکبش را می‌بیند که بر روی آن توشه و نوشیدنی اش قرار دارد. بی گمان خوشحالی خداوند از توبه ی مؤمن بیش از خوشحالی این مرد از (یافتن) مرکب خویش است.» [۵]

همانا این خوش آمدگویی گرم و اشتیاق خداوند شگفت آور است و خوشحالی او از توبه مؤمن بی نظیر می‌باشد. همانا شریف ترین مردم از حیث نژاد و پاک ترین آن‌ها نمی‌تواند کسی را چنین مشتاق دیدار خود بیابد، چه رسد به انسان خطاکاری که نسبت به خود تندروی کرده و به دیگران نیز بدی روا داشته است.

اما خداوند نسبت به انسان بسیار مهربان و با توبه آنان خوشحالت‌تر از آن می‌شود که کوتاه‌فکران گمان می‌کنند.

طبیعی است که این توبه یک انتقال کامل از یک زندگی به زندگی دیگری است و فاصله‌ای مشخص بین دو دوره ی متمایز می‌باشد، همچنان که صبح تاریکی را از روشنی جدا می‌کند. توبه بازگشتی زودگذر نیست که انسان بعد از آن به پریشانی و لاابالی گری خود بازگردد و یا حتی تلاشی ناموفق که فاقد صداقت در تصمیم و قدرت تحمل و صبر باشد. بلکه بازگشتی موفقیت آمیز است که خداوند با آن شادمان می‌شود انسان با آن بر اسباب ضعف و سستی پیروز می‌گردد، و با سرکوب و سوسه‌های نفسانی

و شیطانی، پستی‌های و معصیت‌ها را از بین می‌برد. انسان با این بازگشت در مرحله‌ای دیگر از ایمان و احسان قرار می‌گیرد. بی‌گمان این همان بازگشتی است که خداوند در مورد آن فرموده: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ» (طه: ۸۲)

«من قطعاً (با غفران عظیمی که دارم) می‌آمرزم کسی را که (از کفر و گناه خود) برگردد و (به بهترین وجه) ایمان بیاورد و کارهای شایسته بکند و سپس راهیاب بشود (و این راه را تا آخر زندگی ادامه دهد).»

این بازگشتی حیاتی نو و انتقالی سرنوشت ساز است که آثار نفس را تغییر می‌دهد، همچنانکه زمین مرده با آب گرم و دیگر لوازم رویش زنده می‌شود.

همانا تجدید حیات به معنای داخل کردن بعضی اعمال صالحه یا نیت حسنه در دل انبوهی از عادات نکوهیده و اخلاق بد نیست و بدیهی است که انسان نمی‌تواند با چنین آمیزشی، آینده‌ای نیکو و راه درستی را برای خود فراهم آورد. و این موضوع (انجام اعمال صالح در دل انبوهی از عادات نکوهیده) دلالت بر کمال و یا قبول توبه انسان نمی‌کند، زیرا قلب‌های سخت هم گاهی نیکی می‌کنند و انسان‌های خسیس هم گاهی می‌بخشند، چنانکه خداوند تبارک و تعالی یکی از کسانی را که از ساحتش رانده شده، چنین وصف می‌کند: «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّىٰ وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا وَأُكْدِيَ» (النجم: ۳۳، ۳۴)

«آیا آن کسی را دیده‌ای که (از پیروی حق) دوری گزیده است؟ و اندکی بذل و بخشش کرده است و بعد از بذل و بخشش دست کشیده است؟»

و در مورد کسی کسانی که کتابش را تکذیب می‌کنند می‌گوید: «وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُوْمِنُونَ - وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَدَّكَّرُونَ - تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ» (الحاقه: ۴۱-۴۳)

«و سخن هیچ شاعری نیست (چنان که شما گمان می‌برید. اصلاً) شما کمتر ایمان می‌آورید (و به دنبال حق و حقیقت می‌افتید). و گفته هیچ غیبگو و کاهنی نیست. اصلاً شما کمتر پند می‌گیرید (و یادآور حق و حقیقت می‌گردید، و درست و نادرست را فرق می‌نهدید). (بلکه کلامی است که) از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است.»

پس اشرار هم در مقاطعی وجدانشان بیدار می‌شود اما بعد از آن دوباره به خواب خود

باز می‌گردند و این هدایت نیست، زیرا هدایت نوعی از توبه ی نصح است.

دوری از خداوند نتیجه خوبی نخواهد داشت و موهبت‌های انسان همچون زیرکی و قوت و زیبایی و دانش در صورت عدم توفیق خداوند و محرومیت از برکت او تعالی همگی انسان مصیبت خواهند شد. به همین خاطر خداوند انسان‌ها را از عقوبت فراموش کردن پروردگارشان برحذر می‌دارد. اگر فردی در مسیری در حال حرکت باشد و ماشینی به سرعت به سمت او بیاید، او احساس خواهد کرد که در این حادثه نابود خواهد شد، پس به ناچار فرار می‌کند و دنبال تجارت می‌گردد... خداوند می‌خواهد بندگانش را در هنگام رویارویی با چنین مهلکه‌ها و نابودی‌هایی متوجه این سازد که نجات را فقط از خداوند بخواهند.

«فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (الذاریات: ۵۰، ۵۱)

«به سوی (عبادت) خدا بشتابید. من بیم‌دهنده آشکاری از سوی او برای شما هستم (و پیغمبری من با دلائل و معجزات، برای شما روشن است). با خدا، معبود دیگری را انباز مسازید. من بیم‌دهنده و بیانگر (عاقبت وحشتناک شرک و بت‌پرستی) از سوی خدا برای شما می‌باشم.»

بازگشت به سوی خداوند این را اقتضا می‌کند که انسان زندگی اش را از نو بسازد و آن را دوباره تنظیم کند و رابطه‌ای بهتر با پروردگارش ایجاد نماید و عملش را کامل تر سازد و عهدی جدید با او ببندد در حالی که بر دهانش این دعا جاری باشد:

«خداوندا، تو پروردگار منی هیچ الهی جز تو نیست. مرا آفریده‌ای و من بنده تو هستم و تا جایکه بتوانم بر پیمان و وعده‌ات استوارم. از تمام بدی‌هایی که آفریدی به تو پناه می‌برم و به نعمت‌هایی که به من دادی اعتراف می‌کنم و به گناهم اقرار می‌نمایم. پس مرا بیمارز، چرا که کسی چون تو گناهان را نمی‌آمزد.»

ارجاعات

[۱] - روایت از مسلم (۴۲۹۴)

[۲] - روایت از مسلم (۳۶۲۱)

[۳] - روایت از مسلم (۳۰۵۳)

[۴] - روایت ترمذی (۳۶۴۳)

[۵] - روایت از بخاری (۹۲۹۴)

عاشقانه‌هایی برای درخت

این درختان‌اند همچون خاکیان
دست‌ها برکرده‌اند از خاکدان

سوی خلقان صد اشارت می‌کنند
وآنکه گوششش عبارت می‌کنند

با زبان سبز و با دست دراز
از ضمیر خاک می‌گویند راز

:: مثنوی معنوی ::

تو اگر نبودی ای درخت سبز
سبزه و گل و بهار هم نبود

این هوای خوب و سایه‌های خیس
در کنار جویبار هم نبود

تو اگر نبودی ای درخت سبز
شاخه‌ای نبود و لانه‌ای نبود

بر لب پرنده روی سیم برق
شوق خواندنِ ترانه ای نبود

تو اگر نبودی ای درخت سبز
زنده‌ای نبود و زندگی نبود

باد را بهانه‌ی وَزَنَدگی
مرغ را پر پرندگی نبود

رقص برگ‌های تو اگر نبود
یک نسیم ساده هم نمی‌وزید

میوه‌ی رسیده‌ای به دست ما
دست ما به میوه‌ای نمی‌رسید

تو اگر نبودی ای درخت سبز
شاعری بهار را نمی‌سرود

خط کش و مداد و میز و صندلی
دفتر و کتاب و شعر هم نبود

:: قیصر امین‌پور ::

تو قامت بلند تمنایی ای درخت
همواره خفته است در آغوش آسمان

بالایی ای درخت
دستت پر از ستاره و جانت پر از بهار

زیبایی ای درخت
وقتی که بادها در برگ‌های در هم تو لانه

می‌کنند
وقتی که بادها گیسوی سبز فام تو را شانه

می‌کنند
غوغایی ای درخت

وقتی که چنگ وحشی باران گشوده است
در بزم سرد او

خنیاگر غمین خوش آوایی ای درخت
در زیر پای تو

اینجا شب است و شب زدگانی که چشمشان
صبیحی ندیده است

تو روز را کجا خورشید را کجا
در دشت دیده غرق تماشایی ای درخت

چون با هراز رشته تو با جان خاکیان
پیوند می‌کنی

پروا مکن ز رعد
پروا مکن ز برق که بر جایی ای درخت

سر برکش ای رمیده که همچون امید ما
با مایی این یگانه و تنهایی

ای درخت...
:: سیاوش کسرایی ::

زیباترین صدا، صدای درخت است
که همه عمر از هیچ نمی‌نالد، نه از اژه
آذرخش، نه از نعره‌ی تندر

نه از تازیانه‌ی باد و نه از سوز خزان
زیباترین کلام، کلام درخت است، که در
همه عمر هیچ نمی‌گوید

و بر پای ایستاده است و دستانش بارورند
برای درخت چه فرق می‌کند؟
درخت، میوه را به خدا تعارف می‌کند، با
سرانگشتانی که به آسمان برافراشته است.

اما، کودکان به سنگ از او باز می‌گیرند
و پیران بر نردبان و جوانان با شکستن
شاخه‌ها.
سلام بر درخت که غرور تملک ندارد و هر
چه او راست، به پیشکش می‌دهد.
و حتی اگر به سنگ زند، می‌بخشد!
و دگر بار سلام بر درخت که تا زنده است از
او قنداق تفنگی نمی‌توان ساخت!»
:: موسوی گرمارودی ::



دو روز مانده به پایان جهان

بانو دکتر عرفان نظر آهاری

دو روز مانده به پایان جهان تازه فهمید که هیچ زندگی نکرده است، تقویمش پر شده بود و تنها دو روز، تنها دو روز خط نخورده باقی بود.

پریشان شد و آشفته و عصبانی نزد خدا رفت تا روزهای بیشتری از خدا بگیرد، داد زد و بد و بیراه گفت، خدا سکوت کرد، جیغ زد و جار و جنجال راه انداخت، خدا سکوت کرد، آسمان و زمین را به هم ریخت، خدا سکوت کرد.

به پر و پای فرشته و انسان پیچید، خدا سکوت کرد، کفر گفت و سجاده دور انداخت، خدا سکوت کرد، دلش گرفت و گریست و به سجده افتاد، خدا سکوتش را شکست و گفت: «عزیزم، اما یک روز دیگر هم رفت، تمام روز را به بد و بیراه و جار و جنجال از دست دادی، تنها یک روز دیگر باقی است، بیا و لااقل این یک روز را زندگی کن.»
لا به لای حق هقش گفت: «اما با یک روز... با یک روز چه کار می توان کرد؟ ...»

خدا گفت: «آن کس که لذت یک روز زیستن را تجربه کند، گویی هزار سال زیسته است و آنکه امروزش را در نمی یابد هزار سال هم به کارش نمی آید»، آنگاه سهم یک روز زندگی را در دستانش ریخت و گفت: «حالا برو و یک روز زندگی کن.»

او مات و مبهوت به زندگی نگاه کرد که در گودی دستانش می درخشید، اما می ترسید حرکت کند،

می ترسید راه برود، می ترسید زندگی از لا به لای انگشتانش بریزد، قدری ایستاد، بعد با خودش گفت: «وقتی فردایی ندارم، نگه داشتن این زندگی چه فایده ای دارد؟ بگذارد این مشیت زندگی را مصرف کنم..»

آن وقت شروع به دویدن کرد، زندگی را به سر و رویش پاشید، زندگی را نوشید و زندگی را بویید، چنان به وجد آمد که دید می تواند تا ته دنیا بدود، می تواند بال بزند، می تواند پا روی خورشید بگذارد، می تواند ...

او در آن یک روز آسمانخراشی بنا نکرد، زمینی را مالک نشد، مقامی را به دست نیاورد، اما ...

اما در همان یک روز دست بر پوست درختی کشید، روی چمن خوابید، کفش دوزدگی را تماشای کرد، سرش را بالا گرفت و ابرها را دید و به آنهایی که او را نمی شناختند، سلام کرد و برای آنها که دوستش نداشتند از ته دل دعا کرد، او در همان یک روز آشتی کرد و خندید و سبک شد، لذت برد و سرشار شد و بخشید، عاشق شد و عبور کرد و تمام شد.

او در همان یک روز زندگی کرد.

فردای آن روز فرشته ها در تقویم خدا نوشتند: «امروز او درگذشت، کسی که هزار سال زیست!»

ISLAH

امام حسن البنا (رحمه الله) :
« كُونُوا كَالشَّجَرِ يَرْمِيهِم النَّاسُ بِالْحَجَرِ
فَيَرْمُونَهُمْ بِأَحْسَنِ الثَّمَرِ »
با مردم به مانند درخت رفتار کنید، آدمیان به
درختها سنگ می زنند اما درختان نیکوترین
میوهها را به آنها هدیه می دهند.

کم مباش از درخت سایه فکن
هر که سنگت زند ثمر بخشش
.: حافظ .: